







موج سوم عشق

نگرشی نو در خلق عفت و حیا از طریق معجزهٔ محبت

اباعبدالله علیهِ السَّلَام



موج سوم عشق

نگرشی نو در خلق عفت و حیا از طریق معجزهٔ محبت ابی عبدالله علیه السلام

- به سفارش: اداره کل امور مبلغین سازمان تبلیغات اسلامی
- کاری از: محسن قنبریان
- تهیه و تنظیم: مؤسسه شهید حاج قاسم سلیمانی
- ویراستار: حسین حبیبی فهیم و سید اسماعیل هاشمی
- مدیر هنری: محمد صادق صالحی
- صفحه آرا: موسی محمدآبادی
- نوبت چاپ: اول، ۱۴۰۲



شکوهٔ علم و معرفت است

سامانهٔ شمع

shabaketabligh.ir

۰۲۵-۳۲۹۰۹۵۵۰

مرکز پخش کتب اداره راهبری محتوای تبلیغی
آدرس: قم، بلوار امین، کوچه ۸، فرعی سوم، پلاک ۲
ایتای اداره راهبری: shabaketabligh.ir
شماره تماس: ۰۲۵-۳۲۹۰۹۵۵۰
شماره همراه: ۰۹۳۰۷۸۱۳۰۵۷

۹ مجلس اول

- ۱۱ ...
 ۱۲ ستون‌های اخلاق
 ۱۳ چگونه اخلاقی شویم؟!
 ۱۴ به عمل کار برآید!
 ۱۶ اخلاق را ارباب می‌سازد
 ۱۷ حیرت شرق شناس اروپایی
 ۱۹ خلق شجاعت
 ۲۰ جرقه‌ای از محبت اباعبدالله علیه السلام
 ۲۰ معجزه لهوف
 ۲۱ خلق عفت کار اباعبدالله علیه السلام است
 ۲۲ اجازه از مادرا!

۲۵ مجلس دوم

- ۲۷ ...
 ۲۷ ستون‌های استوار
 ۲۸ سخاوت حسینی
 ۲۹ شجاعت حسینی
 ۳۰ معجزه سربند
 ۳۱ سخاوتی به سبک فرزندفروشی
 ۳۲ غرائض شریف
 ۳۳ موج سوم عشق
 ۳۴ لجن بی‌عفتی
 ۳۵ خیانت و طلاق
 ۳۶ مهندسی معکوس
 ۳۷ آلودگی‌های اینترنتی



- ۳۸ اعتیاد به اینترنت
۳۹ سختی‌های عفت!
۴۰ آیا شجاعت، آسان است؟!
۴۱ شجاعتی از جنس مادر شهید
۴۳ عظمت مادر شهید

۴۷ **مجلس سوم**

- ۴۹ ...
۴۹ مهندسی فرهنگی
۵۰ سخاوتی از جنس محبت
۵۰ عناصر سخاوت
۵۲ ثواب صله به امام
۵۴ عناصر اصلی شجاعت
۵۶ نگرانی امام رضا علیه السلام
۵۷ شهید اروپایی دفاع مقدس
۵۸ تازه‌داماد نصرانی

۶۱ **مجلس چهارم**

- ۶۳ ...
۶۳ محبت اهل بیت علیهم السلام
۶۴ قاتق نان، قاتل جان
۶۵ سه راهبرد اساسی عفت حسینی
۶۶ روزه فرهنگی
۶۷ درخت حسین علیه السلام یا درخت یزید؟
۷۰ کاروان مطرب‌ها
۷۰ رواج بی‌عفتی
۷۱ تنها کشور تحریم خاورمیانه
۷۲ دستور امساک
۷۳ هفتاد هزار نفر؟!

۷۷ **مجلس پنجم**

- ۷۹ ...
۷۹ محبت، شرط عفت
۸۰ روزه فرهنگی
۸۱ هیجان‌ات خفته





- ۸۳ از اموی تا پهلوی
۸۵ سوپرستاره‌های هالیوودی
۸۷ حمایتی از جنس صهیونیست
۸۸ خطر امنیتی
۸۹ صوم فرهنگی، تک‌راهکار حال حاضر
۹۱ خانواده‌عاشورایی

۹۵ مجلس ششم

- ۹۷ ...
۹۷ همه‌اش به‌خاطر محبت است!
۱۰۰ خیانت ممنوع!
۱۰۳ نوجوانی در دل آتش!
۱۰۸ بی‌عفتی چطور نفوذ می‌کند؟
۱۱۱ جناب زاغ البصر
۱۱۲ احمدعلی
۱۱۵ نوجوان امام حسن علیه السلام

۱۱۹ جلسه هفتم

- ۱۲۱ ...
۱۲۱ نمره قبولی زنان تاریخ
۱۲۳ شما مرد نیستید!
۱۲۴ آسیب‌های زنانه
۱۲۶ خیانت، عامل اصلی طلاق
۱۲۷ به‌راستی چرا؟
۱۲۸ برای تقوا کاری کنیم
۱۲۹ آمار وحشتناک
۱۳۰ رتبه دوم خاورمیانه
۱۳۱ هفت برابر اروپا
۱۳۳ آشناسدن با دنیای غرب
۱۳۴ مصرف‌کننده اصلی
۱۳۵ جمع‌بندی

۱۳۹ مجلس هشتم

- ۱۴۱ ...
۱۴۱ محبت چگونه عفت می‌سازد؟





- ۱۴۳ نشر خوبی‌ها، نتیجه زکات فرهنگی
۱۴۶ یک نفر را چادری کن!
۱۴۷ موج بی عفتی با «غنا»
۱۴۷ چند مصداق زکات فرهنگی
۱۴۹ برپایی مجالس اهل بیت علیهم‌السلام
۱۵۲ کتاب «یازهرا علیها‌السلام» و شهید کم نظیر
۱۵۴ کار فرهنگی فقط پشتوانه معنوی می‌خواهد

۱۵۷ **مجلس نهم**

- ۱۵۹ ...
۱۶۱ اگر بخواهیم می‌شود
۱۶۳ باید اراده کنیم
۱۶۴ زکات فرهنگی برای همه
۱۶۶ زکات زبان
۱۶۷ مانند علی اکبر علیه‌السلام

۱۷۱ **مجلس دهم**

- ۱۷۳ ...
۱۷۴ قدم اول: امساک فرهنگی
۱۷۴ قدم دوم: زکات فرهنگی
۱۷۵ قدم سوم: کفاره فرهنگی
۱۷۹ کفاره‌های فضای مجازی

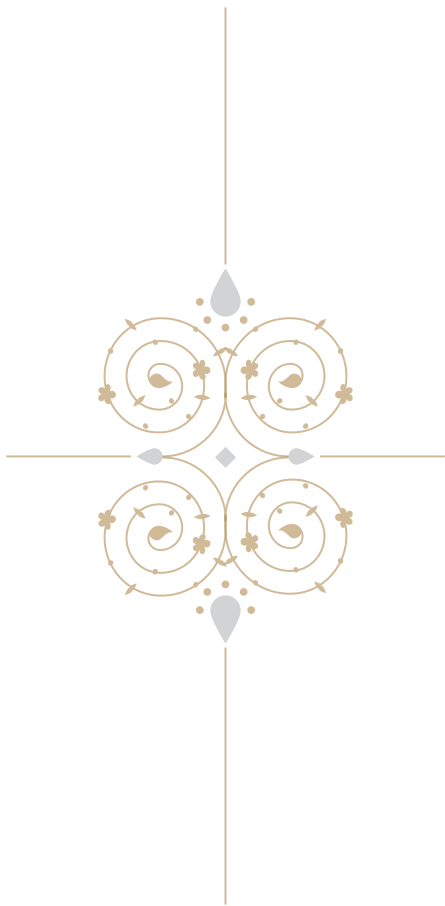
۱۸۷ **مجلس یازدهم**

- ۱۸۹ ...
۱۸۹ در جمع کوچک‌مان، جنبش تحریمی راه بیندازیم
۱۹۰ کفاره موبایل‌داشتن
۱۹۴ اصل عصبانی کردن دشمن
۱۹۶ برنامه هفتگی انهدام محصولات فرهنگی غربی
۱۹۷ میدان عرضه عرضه ما
۱۹۹ چند نمونه دیگر از عرضه عرضه‌ها
۲۰۳ اسیر کوچکی که دشمن را عصبانی کرد



The background features a central white circle surrounded by a ring of thin, grey lines radiating outwards. Small, golden-brown dots are placed at the end of these lines, creating a sunburst or starburst effect. In the center of the white circle, there are three small, golden-brown dots arranged horizontally.

مجلس اول





أعوذُ بالله مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ، حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ، نَعَمْ
الْمَوْلَى وَنَعَمْ التَّصْوِيرُ ثُمَّ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
الْأَطْيَبِينَ لِاسِيْمَا بَقِيَّةِ اللَّهِ رُوحِي وَ أَرْوَاحِ الْعَالَمِينَ لِشَرَابِ مَقْدَمِهِ
الْفِدَاءِ.

اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيكَ الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ صَلَواتِكَ عَلَيْهِ وَعَلَى آبائِهِ فِي
هَذِهِ السَّاعَةِ وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ وَوَلِيّاً وَحَافِظاً وَقائِداً وَناصِراً وَدَلِيلاً
عَيناً حَتَّى تُشَكِّنَهُ أَرْضَكَ طَوْعاً وَتُمَتِّعَهُ فِيها طَوِيلاً.

ان شاء الله در این ماه محرم و صفر، عمل مخلصانه برای ساحت نورانی
اباعبدالله الحسین علیه السلام و خاکساری در محضر آن بزرگوار را روزی همه ما
کنند.

سالهاست در مباحث مربوط به اخلاق، بحثی با این عنوان «ارکان اخلاق
چیست؟» مطرح بوده و به دنبال این است که اصلی ترین ارکان اخلاق که



بسیاری از فضایل اخلاقی بر آن بنا شده، چیست؟ آن‌هایی که با مباحث نظری آشنا هستند، می‌دانند که از یونان قدیم تاکنون شاخه‌ای از علم حکمت مرتبط با «حکمت عملی» می‌شود که به این مباحث می‌پردازد که: اخلاق چیست؟ اصولش چیست؟ ریشه‌ها و شاخه‌های اصلی آن کدامند؟ ما وارد این مباحث نظری نمی‌شویم. نظرات مختلفی در این باره هست؛ مثلاً برخی معتقدند باید شهوت انسان تعدیل بشود. خصلتی که حاصل از تعدیل شدن شهوت است، عفاف است و عفاف یکی از ارکان اخلاق است. غضب انسان باید تعدیل شود و در وضع معتدلی قرار گیرد. آن خصلتی که موجب این تعادل می‌شود، شجاعت نام دارد که این هم یکی از ارکان اخلاق است. اگر صفت عقلانی انسان در آن چیزهایی که باید بیندیشد، تعدیل شود و در آن چیزهایی که نباید غور کند و در دسترسش نیست، به آن‌ها نیندیشد. این تعدیل عقل را «حکمت» می‌نامند. کل این‌ها باید با هم یک موازنه‌ای داشته باشند و خلاصه این نوع نگاه‌ها و تقسیم و تحلیل‌ها برای مباحث اخلاقی وجود دارد که در این جا ما کاری با این امور نداریم. کارمان را با امیرالمؤمنین علیه السلام آسان می‌کنیم.

ستون‌های اخلاق

حضرت امیر علیه السلام فرمود: «**افضل الفضائل**» سه چیز است:

اول: «**بَدَلُ الرَّغَائِبِ**». بخشیدن آنچه پیش انسان مرغوب است؛ نه ته خورده‌ها و زیادی‌ها؛ آن را که هر حیوانی رها می‌کند. آنی که مرغوب است: «**لَنْ تَتَأَلَوْا الْبِرَّ حَتَّى تَتَفَقَّوْا مِمَّا تُحِبُّونَ**»؛ یعنی از چیزهایی که دوست داری و برای خودت می‌پسندی. همان پیراهنِ بهتری همان کتابِ نفیس‌تری آن فرشِ بهتر؛ این‌هاست که می‌گویند «**بَدَلُ الرَّغَائِبِ**». به جای این کلمه، بگو «سخاوت». پس یکی از ارکان اخلاق، سخاوت است.

دوم: «**إِسْعَافُ الطَّالِبِ**». اسعاف یعنی شتاب کن؛ زود برس. به آمبولانس می‌گویند اسعاف. رسیدن به داد مظلوم به سرعت. رسیدن به آدمی



که زمین خورده و غم دیده و نیاز به کمک دارد. شما به جای این بگو «شجاعت».

سوم: «الإجمال في المطالب»^۱؛ آنچه طالب آئی و اشتها داری؛ اجمال داشته باش. همه چیز را برای خود نخواه و خلاصه مدیریت این میل می شود «عفت». پس ارکان اخلاق یا در حقیقت اصول اخلاق این سه تاست: سخاوت، شجاعت و عفت. هرچه از فروع اخلاق پیدا کنی، بر یکی از این ها استوار است. صدها فرع اخلاقی هست که اگر هرکدام از این ها را نداشته باشد، شاخ و برگ هایش را هم ندارد.

چگونه اخلاقی شویم؟!

مطلب بعدی که باید در مورد آن صحبت کنیم این است که آدم چطور می خواهد اخلاقی شود و راه و مدل تخلق به این اخلاقیات چطور است؟ دو مسلک هست که شهید مطهری رحمته الله آن ها را در کتاب «جاذبه و دافعه» آورده است: اول، مسلک ارسطویی. این که شما فیلسوف بشوی و یکی یکی برایت توضیح دهند که شجاعت خوب است، به این دلیل و به آن دلیل و از فروع آنش این است و... و تمام. گاهی هم بعضی مسائل روشن نمی شود، مثل این که وقتی خودم نیاز دارم، چرا به مردم ببخشم؟ آدم اگر خوب تربیت شود، جامعه هم خوب تربیت می شود. این که در کوچه و بازار می گویند: ما خودمان گرسنه ایم، چرا به غزه می دهیم بخورند، نشان می دهد که این فرد، خوب تربیت نشده است؛ سخاوت ندارد. این فرد در زندگی شخصی اش هم می گوید وقتی خودم این لباس را لازم دارم، چرا به رفیقم بدهم؟ البته بعضی موارد هم استدلال دارد که باید بحث بسیاری کنی تا برایش روشن شود. این مسلک ارسطویی است که باید با او آن قدر بحث کنی و استدلال بیاوری تا روشن شود. وقتی قانع شد، ممکن است نسبت به آن کار شوق پیدا کند؛ چون گاهی عقل انسان قانع می شود، ولی دست انسان به کار نمی رود. بهتر است مثالی را که حضرت امام رحمته الله در این مورد



می‌زدند را به کار ببریم. ثابت کردن این که مُرده مثل سنگ است، کار سختی است؟ مرده با درخت نخل افتاده فرقی نمی‌کند، ولی چرا در مرده شورخانه نمی‌خوابی؟ برایت روشن است، ولی پاهایت نمی‌رود. هر چیزی که عقل ثابت کرد، دل نمی‌رود. چقدر از مردم حوصله فیلسوف شدن دارند؟ اگر یک ذره متن سخت باشد یا زیاد باشد، کتاب را کنار می‌اندازند. چند درصد از کسانی که فیلسوفانه می‌فهمند، عمل هم می‌کنند؟ مسلک فیلسوفانه در اخلاق، راهش خیلی تنگ است. ارسطو توانست فقط چهار پنج نفر از شاگردانش را این‌گونه اخلاقی تربیت کند، ولی جامعه را نتوانست درست کند. شهید مطهری رحمه الله می‌گوید یک مسلک دیگر هم هست: مسلک مرید و مرادی. عقل به کار می‌افتد و یک نفر را که کارش خیلی درست است، تشخیص می‌دهد. بعد دیگر به آن فرد دل می‌دهد؛ هر جا او رفت می‌رود؛ هر کاری که کرد می‌کند. سلمان فارسی پشت سر علی علیه السلام راه می‌رود و پا جای پای علی علیه السلام می‌گذارد. حتی جای قدم‌هایش هم جای پای علی علیه السلام است. وقتی شما پا را این جا می‌گذاری، من چرا آن طرف بگذارم؟ ولی خدا کششی دارد که همه را دنبال خودش می‌کشد.

به عمل کار برآید!

برای دانشجوها این مثال را می‌زدم و آن‌ها تأیید می‌کردند. می‌گفتم: شما بیایید یک همایش علمی برگزار کنید دربارهٔ ایثار و از خودگذشتگی و چهار پنج نفر سخنران معروف کشوری را هم دعوت کنید. یک جامعه‌شناس معروف، یک روان‌شناس معروف و یک حقوق‌دان معروف. جامعه‌شناس، اول صبح می‌آید توضیح می‌دهد دربارهٔ اینکه از خودگذشتگی، جامعه را چنان می‌کند و چنان نمی‌کند. استدلال می‌کند که فلان جامعه‌شناس این را گفته؛ فلانی آن را گفته و... همه هم در حال نوشتن هستند و با خودشان می‌گویند که این مطالب مهم و قابل استفاده است. روان‌شناس می‌گوید: کسی که گذشت و ایثار می‌کند، برایش رضایتمندی از زندگی پدید می‌آید و در درون خود احساس مفید بودن می‌کند. با احساس شکوهمندی است که افسردگی در او کم می‌شود و استرس‌ها از وجود او می‌رود. از خودگذشتگی



باعث می‌شود که انسان افسرده نباشد و... آقای حقوقدان هم می‌آید و با آمار و ارقام می‌گوید: اگر از خودگذشتگی را در جامعه زیاد کنیم، مراجعه به دادگاه‌ها کم می‌شود.

سخنرانی هر کدام که تمام می‌شود، دانشجویها دوروبرشان جمع می‌شوند و سؤال و جواب می‌کنند. شما اگر دنبال این آدم‌ها بروید، می‌بینید که این‌ها کلی حرف در مورد از خودگذشتگی یاد گرفته‌اند، ولی معلوم نیست خودشان هم از خودگذشتگی کنند! از قضا این آدم که ظهر رفته به خانه، سر سفره غذا با خانمش دعواش شده است. خب یک لحظه از خودگذشتگی می‌کردی! تو الان از همایش از خودگذشتگی آمدی! پس بلد است حرف بزند، ولی گذشت نمی‌کند. این روش ارسطویی است؛ اما دانشجویهای آن کلاس یک پوستر عجیب طراحی می‌کنند که روی آن نوشته شده: «همایش علمی فلان، با حضور فلان و...»، ولی روی این پوستر جدید، خیلی معلوم نیست چه نوشته شده؛ فقط نوشته «خودت بیا ببین، می‌فهمی!» وقتی وارد می‌شویم و می‌بینیم جلوی در ورودی به کسی کلاسور و کاغذ یادداشت داده نمی‌شود. وقتی نشستیم، با یک صحنه تئاتر مواجه می‌شویم. یک دفعه نور کم می‌شود و مجری در حال خواندن یک متن ادبی از پشت صحنه می‌آید و نوری هم روی او تابیده شده. می‌گوید: گفته بودیم بیا، خودت می‌فهمی. بعد که جلو آمد، یک دفعه صدای قرآن می‌آید: **«وَيُطْعِمُونَ الطَّامِرَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينَ وَيَتِيمًا وَّأَسِيرًا»**^۱. با یک حرکت‌های نمایشی در حال نشان دادن آیه است. همه می‌گویند چه قرآنی، چه مجری‌ای! بعد می‌خواهند چه کار کنند؟! آقای مجری می‌گوید: من شمارا معطل نکنم؛ این شما و این هم دهقان فداکار. ناگهان ریزعلی خواجوی بالا می‌آید! می‌بینند پیر شده است. بنده خدا خیلی نمی‌تواند کتابی حرف بزند. ماجرا را تعریف می‌کند که: بله، ما یک روز رفتیم و جریان این‌طور بود. آن‌هایی که دفتر باز کرده بودند، می‌بندند و می‌گویند این‌ها نوشتنی نیست، دیدنی است. همه کنار ریزعلی با او عکس می‌گیرند و از این به بعد تصمیم می‌گیرند که



خودشان هم از خودگذشتگی داشته باشد. «او که می‌رفت مرا هم به دل دریا برد».

وقتی شما خانواده‌ای را می‌بینید که سه شبانه‌روز غذا نخورده و فقط آب خورده و غذایش را به یتیم و اسیر داده، این عمل عجیبی است که دل انسان را زنده می‌کند. این روش مرید و مرادی است. امیر بیان علیه السلام فرمود: «جَعَلَهُمُ اللَّهُ حَيَاةً لِلْأَنَامِ»^۱ خداوند اهل بیت علیهم السلام را موجب حیات برای مردم قرار داده است. جذبه‌های این طوری درست می‌کنند و آن‌ها را به سمت جنبه‌های اخلاقی می‌کشانند.

اخلاق را از باب می‌سازد

هنوز بحث اصلی را مطرح نکرده‌ایم. این‌ها همه مقدمه بحث است. یک سوال مهم را باید پاسخ دهیم. آیا حبّ اهل بیت علیهم السلام و به‌طور خاص سیدالشهدا علیه السلام از این فضایل سه‌گانه چیزی را ساخته است؟ مردم حسین علیه السلام را دوست دارند؛ بیشتر از همه اهل بیت هم دوست دارند. هیچ امامی به این مسئله حسودی اش نمی‌شود. خود امام حسن علیه السلام اگر بود، دم در ایستاده بود و سیاه می‌پوشید. می‌فرمود: همه بگویند «حسین». اهل بیت می‌دانند که حسین علیه السلام چطور جاذبه‌ای دارد و چطور می‌تواند فرد و جامعه را متخلّق به اخلاق کند.

پس سؤال اول این است که آیا محبت اباعبدالله الحسین علیه السلام به‌عنوان سرآمد محبت‌های به اهل بیت علیهم السلام موجب سخاوت در فرد و جامعه می‌شود؟ بله، موجب از بین بردن «شُحّ نفس» می‌شود. «شُحّ نفس» یعنی چنبره‌زدن بر سر حقوق خود، که در همه بچه‌ها هست. برخی پنجاه سال سن دارند، ولی این خیمه‌زدن را هنوز دارند؛ می‌گویند این مال من است، این را نباید استفاده کنی و... باید به او بقبولانند که جلوی این شُحّ نفس را بگیرد. چه چیزی جلوی این را می‌گیرد؟ مثلاً پرداخت خمس. طرف کارگری کرده، سنگ‌کاری کرده، می‌گوید: یک پنجمش برای عزیز زهر است.



اطرافیانش می‌گویند: یک پنجمش کم می‌شود! می‌گوید: عیبی ندارد. چه چیزی خمس را آسان می‌کند؟ یک کلمه پسر فاطمه. بعضی از نوجوان‌ها می‌گویند: می‌شود ما هم خمس بدهیم؟ می‌گویم: شما که حقوق ندارید. می‌گویند: می‌خواهیم حق عزیز فاطمه علیها السلام را بدهیم. می‌گوید: اگر بابای من خمس ندهد و بعد به من پول هدیه بدهد، یک پنجمش مال امام زمان علیه السلام است؛ من می‌توانم خودم این یک پنجم را بدهم؟!

ما تکالیف مستحبی بسیاری را بر خودمان واجب می‌کنیم. همه در خانواده‌شان نذر دارند. نذر حقی است که خودم بر خودم واجب می‌کنم. نذر کردن مباح است، مستحب نیست. می‌گوید من نذر می‌کنم که این قدر را هر سال به مجلس امام حسین علیه السلام بدهم. بعداً نذر خودش را به هدیه تبدیل می‌کند و می‌گوید من هر سال این کار را می‌کنم. یک خانواده‌ای هست که می‌خواستیم فیلم مستند آن را بسازیم، ولی نشد. این‌ها هر هفته یک پولی را برای امام حسین علیه السلام کنار می‌گذارند و بعد که جمع می‌شود، هدیه می‌کنند.

محبت ابا عبد الله انسان‌ها را بخشنده می‌کند. برعکس، کسی که حسین علیه السلام ندارد، نمی‌تواند برای سخاوت کتاب بنویسد. یکی آمده و می‌گوید: من چند بار کربلا رفتم و همیشه دلم می‌خواهد مالی داشته باشم که به امام حسین علیه السلام بدهم. می‌گوید: حاج آقا! امکانش هست یکی که تا حالا کربلا نرفته، من پول سفر کربلایش را بدهم؟ گفتم: عجب فکری! این خیلی کار خوبی است. می‌گوید: شما بدهید که نفهمد من داده‌ام. این، انسان را سخی می‌کند.

حیرت شرق شناس اروپایی

یک شرق شناس اروپایی که در سال ۱۳۴۷ قمری به کربلا رفته بود. در آن زمان، جمعیت کربلا ۶۰ هزار نفر بوده، ولی چیزی نزدیک به ۶۰ هزار تا یک میلیون نفر به زیارت اربعین می‌رفتند. این فرد به یک باره صحنه‌ای می‌بیند که شوکه می‌شود؛ یک شهر ۶۰ هزار نفری، ده برابر جمعیتش وارد



آن شهر می‌شود! شما دیدید که این شهر کوچک هر سال در اربعین در حال انفجار است. این جمعیت اگر یک صدمش به غالب مناطق اروپا برود، قحطی می‌آید. این‌ها اگر به تهران بروند، از گرسنگی می‌میرند، ولی شما به آن جا که می‌روی، هرچه می‌خوری، اضافه هم می‌آید؛ چرا؟ چون سخاوت در آن جاست. اباعبدالله علیه السلام مردم را سخی کرده است. این اندیشمند می‌گوید به صورت تخمینی در این راه، سالی ۲۵۹ میلیون دلار صرف می‌شود. در آن زمان - الان که ۲۲ میلیون می‌روند چقدر خرج می‌شود؟ - این متفکر غربی می‌گوید: اگر کسی به کربلا نرود و در سر هر کوی و برزنی دیگ‌های طعام، حلوا، نان، چلوخورشت‌های گوناگون و سفره‌ها را نبیند، نمی‌تواند باور کند که چقدر و چه مبلغ در راه امام حسین علیه السلام صرف و بذل می‌شود.

یک خانه‌ای که خیلی فقیر بودند، پذیرایی خوبی از ما کردند. ما چلومرغ می‌خوردیم، اما دیدیم فرزند صاحب خانه آمده تا یک ظرف ماست را بردارد و بخورد. ما متوجه شدیم این‌ها حتی ماست هم ندارند که خودشان بخورند، ولی به ما چلومرغ داده‌اند! این‌ها سخی هستند. «وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا». امام این‌ها را سخی کرده است؛ چون علی، زهرا و حسین علیهم السلام را دوست دارند. محبت اباعبدالله علیه السلام یکی از ارکان اخلاق را به سادگی در جامعه نهادینه کرده است.

خبرگزاری ایلنا در سال ۱۳۹۴ محاسبه‌ای تخمینی در مورد ایران کرد که در آمده بود: خود مردم فقط یک شب محرم برای اطعام، نزدیک به ۸۰ میلیارد تومان خرج می‌کنند. شک نکنید که با سخاوت‌ترین و مهمان‌دارترین کشورهای روی زمین، کشورهای شیعیان است. حسینیه زنجان طبق آمار سال ۹۳ خبرگزاری فارس، فقط نذوراتش ۲ میلیارد و هشتصد میلیون تومان است.^۱ نزدیک ده‌هزار گوسفند می‌دهند. خودشان بر خودشان واجب کرده‌اند. بعضی‌هایشان از شکم خودشان می‌زنند تا پول جمع شود

۱. خبرگزاری فارس، دسترسی در:



و در محرم خرج آقا اباعبدالله علیه السلام کنند. قدیم در شهر بهبهان یک زمانی هیئت‌ها این قدر رونق نداشت و کمبود مالی بود. واقعاً من جوانی را سراغ داشتیم که می‌خواست به خاطر هیئت، کلیهٔ خودش را بفروشد! گفتیم: این چه کاری است که می‌خواهی بکنی؟! گفت: امام حسین علیه السلام است؛ این یعنی سخاوت است. هرچه دارید، فدای اباعبدالله؛ از مال از جان. جان‌ها فدای او؛ مال‌ها فدای او. انسان باید سخاوت داشته باشد. هرچه دل فرمان می‌دهد انجام دهد.

خلق شجاعت

اباعبدالله علیه السلام انسان‌ها را شجاع کرده است. هر شیعه به میزان علاقه به اباعبدالله علیه السلام سخی شده است. اباعبدالله همه دوستداران خودش را شجاع کرده است. شیعیان شجاع‌ترین آدم‌های روزگارند. انقلاب اسلامی را ببینید. چطور ما در مقابل این مستکبرین ایستاده‌ایم؟ در مقابل ساواک ایستادیم؟ امام گفت: این خون اباعبدالله علیه السلام است که جوشیده و در حال انقلاب است. دفاع مقدس را ببینید. نوجوانی که شب می‌ترسد برود دستشویی، ولی در جبهه ۱۳ کیلومتر راه می‌رود. وقتی به پشت معبر می‌رسد و متوجه می‌شود که معبر باز نشده، شیرجه می‌زند بین گلوله‌ها. دیگر نمی‌ترسد، چون پیشانی‌بند «یا حسین» بر پیشانی دارد. می‌گوید: اگر الان تیر بخورم، می‌روم نزد اباعبدالله علیه السلام. ما قدر اباعبدالله را نمی‌دانیم. اباعبدالله علیه السلام آمده و به رایگان، انسان‌ها را متخلق کرده است. امروز دفاع از حرم، غیر از دفاع از اباعبدالله علیه السلام نیست. همین مردم عراق از جنگ با ما ایرانی‌ها فرار می‌کردند؛ چون می‌دانستند که ما شیعه و بر حقیق.

در هشت سال دفاع مقدس حتی از شیعیان‌شان که در جنگ کشته شده‌اند عکس یک شهید را می‌بینید؟ نه. اما امروز همان آدم‌ها به جنگ داعش و تکفیری‌ها می‌روند و شهرهایشان پر از عکس شهیدانشان است. کشته‌هایشان چون به دستور صدام به جنگ می‌رفتند، شهید نبودند، اما الان که به دستور مرجعیت و برای دفاع از حرم اهل بیت علیهم السلام می‌روند، شهید هستند. داعش دو نفر را گرفته، یکی را تیر می‌زند و می‌کشد، چرا؟



چون می‌گوید بگو: «دولت اسلامی عراق و شام پابرجاست!»، ولی او می‌گوید: «والله ما شما را محو خواهیم کرد!» این شجاعت را ابا عبدالله علیه السلام داده است.

جرقه‌ای از محبت ابا عبدالله علیه السلام

در فلسطین هم یک جرقه‌هایی از محبت ابا عبدالله درخسیده است. شهید «فتحی شقاقی» گفت: ما پیرو ابا عبدالله هستیم. عملیاتی انجام شده به نام «بیت‌اللید» که جایی است در خود تلاویو. قبل از انقلاب، فتحی شقاقی در ایران درس می‌خواند. کتابی نوشت با عنوان «خمینی، تنها گزینه» و زودتر از برخی‌ها امام خمینی علیه السلام را شناخت. وقتی شهید سید عباس موسوی رهبر حزب‌الله بود (پیش از سید حسن نصرالله)، گفت: سید عباس! من هم یکی از سربازان حزب‌الله هستم؛ اما وقتی شهید شد، سید حسن نصرالله در جوابش گفت: «فتحی شقاقی بزرگ! من از طرف حزب‌الله می‌خواهم اعلام کنم که حزب‌الله و دبیر کلش، همه سرباز تو هستند، ای فتحی شقاقی!» این فتحی شقاقی یک نسل جدیدی را درست کرد. عملیات بیت‌اللید توسط دو مجاهد انجام شد. این دو نفر به تلاویو رفتند و در بین نظامی‌ها هر دو نفرشان منفجر شدند و صد سرباز اشغالگر را کشتند و بسیاری را زخمی کردند. نخست‌وزیرشان گفت: تخریب عملیات این دو نفر برای ما به اندازه حمله سی‌جنگنده به ما بود.

معجزه لهوف

نمونه‌های دیگری هم داریم؛ شهید «مصطفی مازح». این اسطوره‌های شجاعت را ببینید. بر سردر مساجد بزنید تا همه مردم آنها را بشناسند. خودش به تنهایی جای سلمان رشدی را در لندن شناسایی می‌کند؛ خودش به تنهایی از تمام پست‌های اطلاعاتی رد می‌شود تا او را بکشد. در فلسطین این شجاعت‌ها از کجا آمد؟ پان‌عربیسیم درستش کرد؟ پان‌عربیسیم ۴۵ دقیقه در مقابل اسرائیل مقاومت کرد و یک جنگ شش‌روزه‌ای کردند که نامش همین شد: «جنگ شش‌روزه». پان‌عربیسیم یعنی همه عرب‌ها با هم، در مقابل اسرائیل بودند. یک گروه کوچک در



درون فلسطین ۵۲ روز مقاومت کردند و بعد هم درون اسرائیل را زدند. «رمضان عبدالله» دبیرکل وقت جنبش جهاد اسلامی فلسطین نقل می‌کند: یک وقتی فتحی شقاقی مرصاد زد و کتابی به دست من داد و گفت: برو مطالعه کن. من مطالعه کردم و بعد آمدم و گفتم: مطالعه کردم. گفت: برو دوباره مطالعه کن. رفتم و خواندم و خیلی تحت تأثیر کتاب قرار گرفتم. به او گفتم: خیلی کتاب خوبی بود؛ بسیار لذت بردم. گفت: دوباره بخوان. به مجاهدین هم این کتاب را باید داد. آن کتاب، «لهوف» سیدبن طاووس بود؛ یعنی مقتل اباعبدالله. گفت: «فلسطین این را کم داشته است».

باید شهادت برای خدای متعال را در الگو ببینیم؛ باید اسطوره جهاد را ببینی؛ باید ریزعلی را ببینی؛ اسطوره را باید دید. سید حسن نصرالله گفت: ما مبلغینی از حزب الله برای تربیت نیروهای حماس می‌فرستادیم و چون سنی بودند، این‌ها برایشان آیات جهاد را می‌خواندند. به آن‌ها گفتند: ما شمارا نیاورده‌ایم که برایمان آیات جهاد بخوانید؛ بلکه آورده‌ایم که بگویید حسین بن علی علیه السلام کیست و از او برایمان بگویید!

خلق عفت کار اباعبدالله علیه السلام است

سؤال بحث من این است: سه رکن در اخلاق داریم: سخاوت، شجاعت و عفت. دو موردش را به آسانی اباعبدالله برای ما ساخته است. آیا اباعبدالله می‌تواند عفاف را هم برای جامعه ما بسازد؟ ما در این دوره چقدر نیازمند این هستیم؟ وقتی جنگ، جنگ عفاف است، همه آمده‌اند که جامعه علوی را بی‌عفت کنند. ما همه فرزندان حضرت زهرائیم. آمده‌اند ما را بی‌عفت کنند؛ آمده‌اند ما را اهل بنی‌امیه کنند. ماییم و دامن اباعبدالله و لاغیر. کسی کلاس فلسفه برگزار نکند که عفاف چیست و جنگ نرم چیست؟ همان طور که سخاوت درست شده، باید عفت هم درست شود. محبت اباعبدالله چطور ما و خانواده و شهر ما را عقیف کند؟ مهندسان فرهنگی این بحث را خوب گوش دهند و کارآموزان فرهنگی هم خودشان تکلیف خودشان را معلوم کنند. شب‌های آینده در این مورد حرف می‌زنیم که چطور می‌توان جامعه را عقیف کرد؟ چه غفلت‌هایی کردیم تا الان که این محبت در این مسیر نیفتاده است؟



اجازه از مادرا!

شب اول، شب اجازه است. هم مجالس اباعبدالله اجازه دارد، هم این خصلت‌ها اجازه دارد. شهادت در راه خدا اجازه می‌خواهد. ولو جامش در دست اباعبدالله است، ولی اجازه‌اش دست فاطمه زهرا علیها السلام است. صاحب مجالس اباعبدالله، عزادار اصلی اباعبدالله علیه السلام، روزی پخش‌کن جلسات اباعبدالله، گریه‌کن اباعبدالله، مادرش زهرا علیها السلام است. شب اول از ایشان اجازه بگیریم.

فتحی شقاقی جمله معروفی دارد که می‌گوید: مجاهدین فلسطینی محبت فاطمه زهرا علیها السلام را کم دارند. این را باید درست کنیم. این اگر درست شود، همهٔ خیزش‌ها انجام می‌شود؛ همهٔ شجاعت‌ها درست می‌شود. ما مدیون خانم هستیم. این محبت را ایشان در دل ما کاشته است. آن نود روزی که بیمار بودند، جبرائیل می‌آمد و اسم شیعیان را در اقصی نقاط عالم به فاطمه علیها السلام می‌گفت. در این سال، در شهر بهبهان آیا نام کدام یک از ما در محرم اضافه می‌شود و جزء گریه‌کنان تو خواهد شد؟ جزء گریه‌کنان فرزندان حسین می‌شود و در این مسیر می‌ماند؟ اسم تک‌تک شیعیان را گفتند و فاطمه زهرا علیها السلام همه را شناخته و برای همه دعا کرده است. ادب اقتضا نمی‌کند که شب اول بگوییم: خانم جان! متشکریم؛ من نبودم که تو دعا کردی. هزار سال پیش فقط یک اسمی جبرائیل گفت و تو دعا کردی و محقق شد. مادری آمد من را زائید و در گوشم گفتند: «**أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا وَوَلِيُّ اللَّهِ**». ممنونتم پدر! ممنونتم مادر! مرا با محبت فاطمه علیها السلام بار آوردی. مرا دوست‌دار حسینش قرار دادی. مادرانمان را خیلی دعا کنیم. به فرمودهٔ امام صادق علیه السلام زودتر از همه برای مادرها عرض ادب کنیم و به مادر حقیقی همه‌مان فاطمه زهرا علیها السلام است که به دعا و عنایت او همه چیز بوده است. خانم جان! عنایتت را از ما برندار. این ما نیستیم که می‌آییم و می‌رویم و می‌شنویم و گریه می‌کنیم؛ این همه از عنایت شماست. یک لحظه به خودمان واگذار شویم، به همان راه دیگران می‌رویم. تو حسینت را سر راه ما قرار دادی. تو این محبت شیرین را به دل ما چشاندی که راحت با برخی

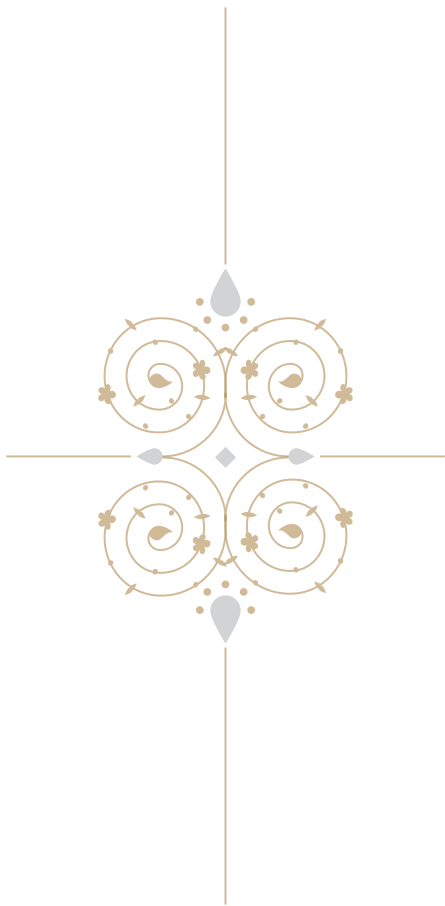


گناهان بجنگیم و با محبت اباعبدالله علیه السلام آنها را کنار بگذاریم؛ ممنون شماییم! پشت در قرار گرفتی و دست و بازویت را شکستند؛ سینه مبارکت را مجروح کردند؛ خانه نشینت کردند؛ اهل گریه و بکائت کردند. حسین تو بالای سرت آمد و دید مادر روزبه روز مثل شمع آب می شود. شاعر عرب می گوید: «صارت کالخیال» شده بود؛ مثل یک تصویر، دیگر حجمی نمانده بود. حسنین علیه السلام و زینب وقتی بالای سر مادرشان فاطمه می آمدند، گریه می کردند؛ اما آن لحظه آخری که گفتند بیایید، مادرتان تمام شد، این دو بزرگوار رسیدند. وقتی زینب کبری و ام کلثوم علیهما السلام رسیدند، دیدند ملافۀ سفید و تمیزی روی خودش انداخته. زینب این صحنه در یادش ماند. خدا می داند چه شب هایی را با این صحنه ای که دیده بود برای فاطمه علیها السلام گریه کرد، تا این که زمانی دیگر، صحنه ای را دید که آن صحنه وداع با مادر یادش رفت.





مجلس دوم





أعوذ بالله من الشيطان الرجيم؛

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ.

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ؛ حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ نِعْمَ الْمُتَوَكِّلُ
وَنِعْمَ النَّصِيرُ؛ ثُمَّ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الْأَظْيَبِينَ لَا
سَيِّمًا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ، رُوحي وَأرواحنا العالمين لَهُ الْفِدا.

اَللّهُمَّ كُنْ لَوْلِيكَ الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ صَلَواتِكَ عَلَيْهِ وَعَلَى اِباائِهِ فِي
هَذِهِ السَّاعَةِ وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ، وَلِيًّا وَحَافِظًا وَقائِدًا وَناصِرًا وَدَلِيلاً وَ
عَيْناً، حَتَّى تُسَكِّنَهُ اَرْضَكَ طَوْعاً وَتُمَتِّعَهُ فيها طويلاً.

ان شاء الله محفلمان مورد عنایت صاحب و مولایمان حضرت مهدی (ارواح
العالمین له الفدا) قرار بگیرد؛ به ساحت نورانی اش صلواتی بر محمد و
آل محمد تقدیم کنیم.

ستون های استوار

بحثی که دیشب شروع کردیم، این بود که اخلاق، ارکان و اصولی دارد؛
مثل خانه که دیوارها و ستون هایی دارد و خانه بر آن سوار است. اخلاق



هم با همهٔ گستردگی و جزئیات فراوانش، بر ستون‌هایی استوار است. آن ستون‌ها سه‌ملکهٔ بزرگ اخلاقی یعنی: سخاوت، شجاعت و عفت است که این‌ها رئوس اخلاق‌اند. اگر کسی هریک از این‌ها را نداشته باشد، انگار یک طبقهٔ بزرگ از ساختمان اخلاق را و بسیاری از فروعات را ندارد و نمی‌تواند تکالیف زیادی را انجام بدهد. مثلاً اگر کسی شجاعت نداشته باشد و ترسو باشد، نه می‌تواند جهاد بکند، نه می‌تواند نهی از منکر بکند. خیلی از کارهای دیگر هم بر شجاعت استوار است. اگر شجاعت نباشد، همهٔ آن‌ها ناممکن می‌شود.

سخاوت حسینی

گفتیم که محبت، جذبه و کشش اهل بیت علیهم السلام هم در فرد ما و هم در جامعهٔ ما صفت‌های اخلاقی را به آسانی درست کرده است. بدون این که ما را به مدرسه‌ای برده باشند، بدون این که ما را وارد مکتب‌های فلسفی کرده باشند، ما را با جذبهٔ خودشان اهل شجاعت و سخاوت و... کرده‌اند.

باز هم می‌خواهم بگویم که ذهنتان بیشتر باز بشود. چطور فرد و جامعهٔ شیعی با محبت ابا عبدالله اهل سخاوت شدند؟ اگر آمار رسمی سال گذشتهٔ اربعین را بگیرید، سازمان حج و زیارت، تعداد زائرین ایرانی را حدود ۳٫۵ میلیون نفر اعلام کرده است؛^۱ درحالی که آن‌هایی که رفتند، دیدند خیلی بیشتر از این حرف‌هاست. اگر ۳٫۵ میلیون نفر باشند و هر نفر فقط ۱ میلیون تومان هزینه کرده باشد که قطعاً بیش از این‌ها هزینه شده است، ۳۵۰۰ میلیارد تومان فقط این‌ها هزینه کرده‌اند، با این که مهمانند. دوستانی که آمده‌اند، می‌دانند که در واقع ما مهمانیم و سر سفرهٔ آن‌ها هستیم و آن‌ها همه جوهره پذیرایی می‌کنند. ما نه پول غذا می‌دهیم، نه پول جا می‌دهیم و نه پول آب می‌دهیم. فقط همین یک مقدار پول کرایه را می‌دهیم. ۳۵۰۰ میلیارد تومان فقط مهمان هزینه کرده است! ببینید میزبان چقدر برای ابا عبدالله علیه السلام هزینه کرده است! این نشانهٔ سخاوت نیست؟! چه چیزی در جامعه این قدر سخاوت درست کرده است؟ حب ابا عبدالله الحسین علیه السلام.



در قم کسی را می‌شناختم که شیفت اضافه گرفته بود و کار می‌کرد تا پول جمع کند و بتواند به زیارت برود. خیلی از این‌ها آدم‌های دارایی نیستند، اما یک روح سخاوتمندی پیدا کرده‌اند و واقعاً پول برایشان چرک دست است و راحت برای اباعبدالله خرج می‌کنند؛ هم برای مجالسش و هم برای زیارتش و... خیلی‌ها این کار را کرده‌اند.

آقا! مگر تو خرج نداری؟! مگر دلت نمی‌خواهد فلان چیز را بخری؟! مگر دلت نمی‌خواهد فلان کار را بکنی؟! می‌گوید: همه این‌ها را دلم می‌خواهد، اما بیشتر از همه چیز دلم حسین علیه السلام را می‌خواهد! محبت اباعبدالله علیه السلام این طور آدم‌ها را سخاوتمند می‌کند.

شجاعت حسینی

حبّ اباعبدالله علیه السلام جامعه را شجاع می‌کند. در انقلابمان و در جنگمان این‌ها را دیدیم. این‌ها خیلی تابلو و آشکار است. چه کسی ما را شجاع کرد که در مقابل ساواک بایستیم؟ حبّ اباعبدالله علیه السلام. اصلاً امام یک چیز را شعار کرد و کار را تمام کرد، گفت: «خون بر شمشیر پیروز است و این شعار عاشوراست». تمام!

نمونه‌ای به شما بگویم:

در بحرین یک خانمی هست به نام «آیات القرمزی». پدرش یک روحانی شیعه و شاعر است و طبع شعری بسیار زیبایی هم دارد. در تجمع مردم بحرین علیه آل خلیفه، یکی از سخنران‌ها ایشان بود. آیات القرمزی یک شعر خوانده است که ترجمه‌اش هم هست و می‌توانید ببینید. در این شعر شیطان دارد آل خلیفه را نصیحت می‌کند که بابا! تو دیگر روی من را سفید کرده‌ای! تو دیگر که هستی! من در مقابلت کم آوردم!

۱.. گفت وگویی تمثیلی حمد و شیطان

ابلیس: ای حمد از خدا بترس. دل من بخاطر این مردمان تکه تکه شده من بر علیه تو به پا خواهم خاست حمد: من این‌گونه یاد گرفتیم که آنان را نادیده بگیرم و خوارشان کنم و به انواع بدبختی‌ها مبتلاشان کنم ابلیس: ای حمد آیا صدای اعتراض مردم رانمی‌شنوی؟ حمد: ای ابلیس من از خون این مردمان سیر نمی‌شوم



میدان لؤلؤ (یعنی محل تجمع) تا کاخ پادشاه فاصله‌ای نیست. جلادهایش هم گردن می‌زنند، هم خون می‌ریزند، و هم به زنان شیعه تجاوز می‌کنند. آیات القرمزی، ماجرای خانم ریحانهٔ موسوی و دیگران را شنیده است که نامردمردانی زیر دوربین‌های مداربسته به او دستور داده‌اند که تمام لباس‌هایش را بکند؛ اما باز او می‌آید و پشت میکروفن می‌ایستد و چنین شعری را می‌خواند! چه کسی این جرئت را به یک زن داده است؟! وقتی یک خانم در بحرین این‌طوری است، تو می‌خواهی ابو عزرائیل در عراق شجاع نباشد؟! آن‌که طبیعی است. چه موجب شده است که این‌طوری باشند؟ زینب، کربلا، حبّ اباعبدالله آدم را شجاع می‌کند.

معجزهٔ سربند

نکتهٔ دیگر این‌که یک بده‌بستان هم بین آدم‌ها و کشورها در این ستاد انجام می‌شود. ما عراقی‌ها را از محبت اباعبدالله علیه السلام در شجاعت بهره‌مند کردیم و آن‌ها هم ما را در سخاوت بهره‌مند می‌کنند. از همدیگر یاد می‌گیریم. همهٔ ما حسین علیه السلام را دوست داریم. آن‌ها چشمشان را باز کردند و دیدند سربند «یا حسین» چه معجزه‌ای می‌کند. محبت اباعبدالله اگر پشت مبارزه با طاغوت و گردن‌فرازان عالم قرار گیرد، چه شجاعتی در جوان‌ها درست می‌کند. آن‌ها هم یاد گرفتند و ببینید که چند سال است این کارها را می‌کنند و دیگر اصلاً نیازی نیست که شما بروید و از حرم دفاع کنید؛ خودشان هستند. مرجعیت یک جمله گفت، یک باره یک میلیون جوان ثبت‌نام کردند. اصلاً این اتفاق در عراق بی‌نظیر است. یک میلیون جوان ثبت‌نام کردند و گفتند: ما حاضریم فدای حرم اباعبدالله علیه السلام بشویم. حاضریم فدای حرم زینب کبری علیه السلام بشویم. این را از چه کسی یاد گرفتند؟ از جوان‌های ایران. جوان‌های ایران از کجا آوردند؟ از شعار «راه قدس از کربلا

بعد از من این سرزمین برای هیچ کودک و جوان و بزرگسالی نباید گوارا باشد
برای خواری و ذلت هزاران درگشوده شده است

و جوان‌ها در زندان به سر می‌برند و کل مردم را داغدار کرده‌ام

«شعری که «آیات القرمزی» را تا مرز شهادت برد»، دسترسی در جهان نیوز: <https://www.jahannews.com/analysis/165068/>



می‌گذرد»، کربلا، حسین علیه السلام، دعای توسل، زیارت عاشورا. امام خمینی رحمه الله از این سرمایه استفاده کرد و طاغوت‌های عالم را بیچاره کرد. من اصلاً می‌خواهم این شب‌ها به جز امام حسین علیه السلام نام هیچ‌کس را نبرم. این قدر بزرگ است که حتی نمی‌شود در کنارش نامی از امام رحمه الله هم برد. همه این‌ها هنر اباعبدالله الحسین علیه السلام است. هنوز دارد با طاغوت‌ها می‌جنگد؛ چطور؟ محبینش را شجاع می‌کند؛ محبینش را اهل نهی از منکر می‌کند؛ محبینش را اهل مجاهده برای خدای متعال می‌کند و با آنها اتفاق‌های بزرگی در عالم رقم می‌زند.

شما این خصلت را بالفعل می‌کنید. عراقی‌ها از شما یاد می‌گیرند. آن‌ها سخاوت بیشتری از ما ایرانی‌ها دارند و ما از آن‌ها یاد می‌گیریم. شما نگاه کنید، از وقتی که زیارت پیاده روی اربعین بیشتر شده، نذری‌های ایران هم بیشتر شده است. همان جوان‌های هیئتی، همان مسن‌های هیئتی که می‌آمدند، قبلاً در هیئت یک خرج معمولی می‌کردند، از وقتی که رفتند و آن‌ها را دیدند و آمدند، خرجشان دو سه برابر شده است. اصلاً خجالت می‌کشد (مثلاً) بگوید که من صد هزار تومان برای محرم داده‌ام. می‌گوید: او زندگی‌اش را داده بود؛ مقروض شده بود؛ خانه‌اش را فروخته بود!

سخاوتی به سبک فرزندفروشی

مرور حکایت جوان هندی خالی از لطف نیست. یک هندی علاقه‌مند به اباعبدالله علیه السلام حاضر شد جوانش را بفروشد و برده کند و پولش را خرج روضه اباعبدالله علیه السلام کند؟! جوان را که نمی‌شود به زور فروخت. تصمیمش را به جوانش گفت و جوان هم یک جواب مثل جواب اسماعیل علیه السلام داد: «يَا أَبَتِ أَفْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ». برو کارت را انجام بده؛ اگر قرار است که من برده بشوم و بعد پولم خرج روضه حسین علیه السلام بشود!

بابا دست بچه را گرفت و در یک ایالت دیگر او را فروخت و با دیده گریبان برگشت و پول را آورد. البته اباعبدالله هم او را نجات داد. آن کسی که آمد و



پول داد و پسر را به جای برده خرید، او خود اباعبدالله بود. بعد دیدند این پسر گریه‌اش گرفت، گفت: چرا گریه می‌کنی؟ جوان شرم کرد که بگوید او پدرش بود، پس گفت: ارباب خوبی بود، مهربان بود. گفت: ارباب کجا بود؟! او بابای تو بود. گفت: شما از کجا می‌دانید؟! گفت: من همانی هستم که شما دو تا با هم قرار گذاشتید که تو برده بشوی و پولش خرج روضهٔ من بشود. حالا که پول را برد، خودت هم برگرد و بگو هر سال این قدر هم به تو می‌دهم.

پس محبت اباعبدالله آدم‌ها را سخی می‌کند. لازم هم نیست این معجزه را بدانیم تا سخاوت پیدا کنیم. دل ما می‌گوید برای اباعبدالله سخی بشویم. آدم سخی سبک می‌شود. هر کسی می‌خواهد بیشتر در کانون جاذبهٔ اباعبدالله علیه السلام قرار بگیرد، باید سخاوت بیشتری نشان بدهد. نگاه کند و ببیند کجا امر اباعبدالله علیه السلام روی زمین مانده است؛ کجا امر اهل بیت علیهم السلام روی زمین مانده است؛ آن جا به قصد قربت پول هزینه کند. فقط هم خودش و خدا بداند و بعد نگاه کند ببیند مثل یک مهرهٔ سبکی است که در کانون جاذبه قرار دارد. هر چقدر دنیا در درون ما بیشتر باشد، بیشتر سنگین می‌شویم و در مجالس ذکر پَر نمی‌کشیم و هر قدر سبک‌تر شدیم، زودتر پَر می‌کشیم.

غرائض شریف

این‌ها فقط مثال‌هایی است که می‌زنم. شما دو تا تابلو دارید که واضح واضح است که اباعبدالله علیه السلام این دو تابلو را برای ما ساخته است. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «السَّخَاءُ وَالشَّجَاعَةُ غَرَائِزُ شَرِيفَةٌ»؛ سخاوت و شجاعت، دو غریزهٔ شریف است؛ دو تا حُلُق بسیار خوب است. «يَصْعَقُهَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ فَيَمَنْ أَحَبَّهُ وَامْتَحَنَهُ»؛^۱ خدای متعال در وجود کسی که دوستش دارد و امتحانش کرده است، قرار می‌دهد. خدا چه کسی را دوست دارد؟ «أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّ حُسَيْنًا»؛ خدا دوستان حسین علیه السلام را دوست دارد.



هرکس دوست اباعبدالله علیه السلام شد، به راحتی این دو تا را در خودش می بیند.

موج سوم عشق

حالا سؤال این است: آیا اباعبدالله علیه السلام و محبت او می تواند ما را عقیف هم بکند؟

آیا به همان آسانی که محبت اباعبدالله علیه السلام مردم را سخی و شجاع می کند، می تواند عقیف هم بکند؟ مگر چه نیازی به عفاف داریم؟
به خاطر این که بدانیم امروز چقدر فرد و جامعه و خانواده مان به عفاف نیاز دارد، من یک دسته آمار برایتان می خوانم.

اگر اباعبدالله بتواند برای ما عفاف بسازد، چه گوهر بی بدیلی است و اگر او نمی تواند بسازد، بهتر است از خدا مرگمان را بخواهیم؛ چرا که با این آمار، کار تمام است. برای این که سخت باورها هم باورشان بشود، هیچ حرفی از توطئه و براندازی و جنگ نرم و... نمی زنم. گزارش وضعیت جهان در حوزه عفاف (آن هم بخشی از حوزه عفاف) است؛ گزارشی که خود آن ها می گویند. اصلاً فرض می کنیم که هیچ کس با ما جنگ ندارد و کسی هم دنبال براندازی در ایران و جنگ نرم و... نیست.

در فضای مجازی چه می گذرد؟ چند نمونه آمار می گویم تا بدانید چقدر امروز بیشتر از شجاعت و بیشتر از سخاوت که آن ها هم خوب است، ما نیازمند عفت هستیم؛ یعنی رکن دیگر اخلاق، باز هم باید از محبت اباعبدالله علیه السلام سؤال کنیم که آیا این یکی را هم می تواند به ما بدهد؟ اگر بله، چطور؟ محبت اباعبدالله علیه السلام معلوم است که چطور سخاوت می سازد، اما چطور عفت می سازد؟ من اسم بحث این شب ها را گذاشتم «موج سوم عشق». عاشقی با اباعبدالله علیه السلام می تواند موج سوم درست بکند. موج اولش سخاوت، موج دومش شجاعت و موج سومش عفاف. این می تواند معجزه کند.



لجن بی‌عفتی

بیاید کمی به آمار منتشرشدهٔ جهانی دقت کنیم: یک مؤسسهٔ بین‌المللی آمریکایی به نام «میثاق چشم» هست که در عرصهٔ مجازی تحقیق می‌کند و آمار می‌دهد. فقط در نُه ماه نخست سال ۲۰۱۴ یک میلیارد و ششصدونود هزار فیلم و صفحهٔ مسائل بد اخلاقی و ضد ارزش‌های اخلاقی تولید شده است؛ فقط در نُه ماه. این وضعیت دنیاست. یعنی لجن بی‌عفتی همین‌طور از فضا می‌بارد. ما باید امشب به اباعبدالله علیه السلام پناه ببریم و از ایشان بخواهیم کاری برایمان کنند. بگوییم: تو ما را سخی کردی، تو ما را شجاع کردی، قطعاً هم می‌توانی ما را عقیف کنی.

۶۰ درصد دختران جهان (دارم می‌گویم جهان، فعلاً آمار دنیا را می‌دهم آن هم از زبان خودشان) و ۹۰ درصد پسران زیر هجده سالشان دارند از اینترنت استفاده می‌کنند و این تعداد زیر هجده سال، قطعاً فیلم‌های خلاف اخلاق دیده‌اند.^۱ این در دنیاست؛ حالا این که در ایران کمتر از این است، به این خاطر است که این آمار کلی است.

آمار بعدی را دقت کنید: ۸۳ درصد از دانش‌آموزان برای اولین بار در سنین نوجوانی، یعنی دوازده سال و پایین‌تر فیلم‌های بد اخلاقی را در اینترنت و کانال‌های ماهواره دیده‌اند. ۸۳ درصد دانش‌آموزان دنیا! آیا نوجوان دوازده ساله می‌تواند تشخیص بدهد که چه چیزی خوب است و چه چیزی بد؟! قبل از این که تصمیمی بگیرد و قبل از این که به این تشخیص برسد که باید کدام راه را برود، با این فیلم‌ها و محتواها بمباران می‌شود و این به آسانی در دسترس است. این چیزی که الان در جیب ۹۹ درصد ما هست، این گوشی‌های نسل سوم، حاصل پیوند اینترنت با موبایل است؛ یعنی الان هر کدام از ما یک چیزی در جیبمان داریم که همین الان با هر چیزی در هر کجای دنیا، در هر سایتی می‌توانیم متصل بشویم. نسل قبلی، این نرم‌افزارها را نداشتند. نسل سوم گوشی‌ها اینترنت را که قبلاً خانگی بود،

۱. «اینترنت درآینهٔ آمار»، پایگاه اطلاع‌رسانی حوزه، دسترسی در:



جیبی کرده‌اند. هر کس در همه‌جا می‌تواند متصل باشد و این، آمارها را بالاتر می‌برد.

بر اساس آمار جهانی ۸۲ درصد دانشجویان هر هفته روابط غیراخلاقی آنلاین دارند.

۲۱۸ درصد مرتکبین فحشا در عالم، الله اکبر! ۲۱۸ درصد یعنی از هر صد نفری که حساب کنی، همه‌شان ضرب در دو. تحریکشان به خاطر فیلم‌ها بوده است؛ یعنی فیلم دیدن، مساوی است با فحشا ضرب در دو. این دنیای ماست.

خیانت و طلاق

۶۸ درصد طلاق‌های دنیا، که دارد بی‌داد می‌کند و اصلاً دیگر چیزی به نام خانواده نیست. به خاطر ارتباط یکی از زوجین با جنس مخالف از طریق دنیای مجازی است. این‌ها آمارهای جهانی است و فقط برای ایران نیست؛ اما شامل ایران هم می‌شود. خود مؤسسات آمریکایی گفته‌اند؛ یعنی خانم خانه با موبایلی که دستش است، با جنس مخالف در ارتباط است که این موجب طلاقشان می‌شود. بحث غیرت و این‌ها هم نیست که بگوییم شوهر فهمید و غیرتش تحریک شد، نه! دل می‌رود همان جایی که می‌خواهد. مرد به مرور می‌بیند که این فقط جیب این را می‌خواهد، ولی دل و بسیاری امور دیگرش جای دیگر است؛ پس رهایش می‌کند و می‌گوید برو آن‌جا؛ من هم خودم یکی دارم و می‌روم دنبال محبوب خودم! الان دنیای ما این‌طور شده است. الان در بین جامعه خودمان هم می‌بینیم. هفتاد درصد طلاق‌های ایران هم به علت خیانت‌ها و مشکلات دیگر است.

اصل خیانت و ناپاکی زندگی‌ها را خراب می‌کند. سالانه بیش از ۴۲۰ میلیون صفحه غیراخلاقی در اینترنت اضافه می‌شود! عکس‌های ضداخلاق و پورن در اینترنت اضافه می‌شود. کل صفحاتی که فیلترینگ ایران مسدود کرده، پنج میلیون است. سالی ۴۲۰ میلیون! فیلتر مگر چاره کار است! اگر



کسی فکر می‌کند که فیلتر می‌تواند در جامعه عفاف درست کند، خیلی اشتباه می‌کند. اگر کسی فکر می‌کند که پلیس می‌تواند در جامعه عفاف درست کند، خیلی اشتباه می‌کند. چه چیزی می‌تواند عفاف درست کند؟ همان چیزی که شجاعت درست کرد؛ همان چیزی که سخاوت درست کرد. باید برگردیم و از نو مهندسی کنیم. باید یاد بگیریم که چطور درست کنیم. به خاطر همین باید از این فضای نورانی و روح قدسی اباعبدالله علیه السلام مدد بخواهیم تا یاد بگیریم که چطور با هم گفت‌وگو کنیم تا در جانمان نفوذ کند و بتوانیم درست حرکت کنیم.

مهندسی معکوس

اگر حسین بن علی علیه السلام این شب‌ها به داد ما نرسد، اگر من و شما برنگردیم تا مهندسی فرهنگی یاد بگیریم، راه دیگری ندارد. ما یک آی کیو ۱۳۰ گرفتیم و مهندسی معکوس کردیم. مهندسی معکوس یعنی بازش بکنی و مراحل ساخت را از آخر به اول بررسی کنی. بعد بر اساس همین مهندسی معکوس ما هم نمونهٔ خودمان را ساختیم. به نظر تان یک عده مهندس فرهنگی نباید برگردند و سخاوتی که با محبت اباعبدالله علیه السلام درست شده، شجاعتی که با محبت اباعبدالله علیه السلام درست شده را مهندسی معکوس کنند؟ ببینند محبت چطور سخاوت ساخت؛ محبت چطور شجاعت ساخت، تا یاد بگیریم از محبت، عفاف بسازیم. خودمان و خانواده‌هایمان را بیمه کنیم؛ و الا چیزی از خانواده نخواهد ماند؛ چیزی از فرد سالم در دنیای کنونی نخواهد ماند. اگر اینچنین ادامه دهیم، به هنگام ازدواج بچه‌های ما، چیزی به نام دختر پاک نخواهد بود. دختران ما وقتی خواستند شوهر کنند، با این وضعی که در دنیا هست، در دهه‌های آینده، چیزی به نام مرد غیرخائن نخواهد بود. باید چاره‌ای کنیم. چاره کجاست؟ همان جایی است که شجاعت ساخت؛ همان جایی است که سخاوت ساخت؛ یعنی محبت اباعبدالله علیه السلام البته فقط با روضه خواندن نیست؛ بلکه آن‌ها را در شب‌های آینده خواهیم گفت. موج سوم عشق از هیئت می‌تواند در تمام عالم بلند شود، اگر بخواهد!



آلودگی‌های اینترنتی

۲۵ درصد کل جست‌وجوهای اینترنتی دنبال مسائل اخلاقی است.

۳۴ درصد کاربران به خاطر آلودگی فضای اینترنت، ناخواسته آلوده می‌شوند. این هم بدبختی دیگری است که داریم. همه ما مجبوریم ایمیلی داشته باشیم؛ همه ما امروز کارهایمان را در فضای مجازی انجام می‌دهیم؛ با کارت‌های اعتباری انجام می‌دهیم. جوان و نوجوانی هم که نمی‌خواهد آلوده بشود، از بس که آلودگی زیاد است، ناخواسته آلوده می‌شود. ۳۴ درصد این‌ها نمی‌خواهند آلوده شوند. مثلاً می‌خواسته ایمیل را باز کند، صفحه‌ای دیده است؛ خب آدم است؛ جوان است؛ حساس است. دنبال کرده و به جاهای دیگر کشیده شده است و امثال این.

۳۵ درصد کل دانلودهای دنیا فیلم‌های ضد اخلاقی است.

۸۹ درصد چت‌ها، ارتباط از طریق شبکه‌های اجتماعی و پیام‌رسان‌ها مثل واتس‌آپ و فیس‌بوک و اینستاگرام و... است.

با این ویروس بی‌عفتی که در دنیای ما این قدر زیاد است، می‌خواهیم چه کنیم؟ تا الان اسمی از جنگ نیاوردیم! فرض کنیم که اصلاً کسی با ایران جنگی ندارد ولی حال دنیا این است. در آمریکا، اروپا، این‌جا و همه‌جا این‌طور است. هر جا اینترنت و ماهواره رفته، این مسائل هم رفته؛ می‌خواهیم چه کنیم؟

در مورد ایران، مصرف را هم اضافه کنید. بر اساس آمار وزارت ارتباطات بیش از ۱۲ میلیون کاربر ایرانی، زیر هجده سال هستند. دوازده میلیون زیر هجده سال! ۱۷ میلیون سنشان بین ۱۸ تا ۲۸ سال است؛ یعنی عملاً ۷۳ درصد کل کاربران اینترنت زیر ۲۸ سال هستند و نزدیک ۹۰ درصدشان مجردند.^۱ چه اتفاقی می‌افتد؟ بی‌عفتی.

بی‌تعارف بگوییم: یکی به مسجد می‌آید، نماز می‌خواند، سینه می‌زند، اما



عفافش را آب برده است! اگر الان گوشی موبایلش را بگیری، در آن صدها چیز بد هست. محال نیست که ارتباط نامشروع هم داشته باشد. حداقل در حد پیامک و ارتباط تصویری. ویروسش را گرفته؛ ویروس هم که اجازه نمی‌گیرد؛ مثل هواست؛ استنشاق می‌کنی.

اعتیاد به اینترنت

مرکز مطالعات و پژوهش‌های راهبردی وزارت فرهنگ و وزارت ورزش و جوانان می‌گوید ۵۰/۸ درصد جوانان ۱۵ تا ۲۹ سال در معرض خطر اعتیاد به اینترنت هستند. الان در عراق یا بعضی کشورهای دیگر وقتی برق می‌رود، یک تعدادی می‌میرند. مگر قبلاً مثلاً صد سال پیش برق بود؟ مردم از گرما نمی‌مردند، اما الان که همه به خنکی کولر و وسایل برقی عادت کرده‌ایم، اگر نباشد، می‌میریم. نمی‌توانیم آب معمولی بخوریم؛ نمی‌توانیم همین‌طور زیر هوای معمولی برویم. اینترنت هم دارد مثل برق می‌شود؛ یعنی اگر قطع شد، یک تعدادی سخته می‌کنند! واقعاً مثل اعتیاد است. در تحقیقی آمده است که اعتیادش از اعتیاد به «ماری‌جوآنا» که از شدیدترین مواد مخدر است، کمتر نیست. الان قشنگ این را می‌بینیم. من که این‌ها بالانشسته‌ام، می‌بینم موقع گوش دادن هم دارد با موبایلش کار می‌کند. نمی‌تواند کنار بگذارد؛ معتاد است. الان باید شکر کنیم که بعضی‌هایتان گوشی را خاموش کرده‌اید و به آن نگاه نمی‌کنید. معلوم است که معتاد در جلسهٔ ما کم است. خدایا! از معتادان اینترنت نگاه و بر معتادان به اباعبدالله بیفز! به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

این‌که گفتم «معتاد اباعبدالله» حرف بدی نبود. در زیارت جامعه می‌خوانیم «عَادَتِكُمْ الْإِحْسَانُ»؛ عادت شماست که به ما اعتیاد دادی؛ یعنی احسان کرده‌ای و ما معتاد احسان کردن شما شده‌ایم و نمی‌توانیم از احسان شما چشم‌پوشیم و استفاده نکنیم.

پس امروز بیشتر از همه، عفاف لازم داریم. آیا اباعبدالله علیه السلام می‌تواند برای ما کاری کند؟ ممکن است کسی این‌طور اشکال کند:



سختی‌های عفت!

شجاعت و سخاوت، یک آسانی دارد و عفاف یک سختی دارد. اگر محبت، شجاعت و سخاوت ساخته است، معلوم نیست که بتواند عفاف بسازد؛ چرا؟ به شکل علمی می‌گویند: شجاعت و سخاوت یک فعل‌اند و آدم یک کار را انجام می‌دهد. تو با شجاعت می‌روی و کاری انجام می‌دهی و در سخاوت هم دست در جیبیت می‌کنی و چیزی را می‌بخشی. در عفاف «ترک» است، و ترک کردن در حقیقت، کاری نکردن است.

انجام فعل به یک بار است؛ یعنی یک بار هم انجام بدهی، فعل انجام شده است. سالی یک بار نذر کن، تو نذر کرده‌ای؛ یک بار در هفته نهی از منکر کن، تو از خودت شجاعت نشان داده‌ای؛ اما تو وقتی عقیف هستی که تمام هفته را کار بدی نکنی و این، کار سخت‌تری است؛ چراکه باید دائماً کار بد نکنی، ولی شجاع و سخاوتمند ممکن است در یک لحظه کاری شجاعانه یا سخاوتمندانه انجام دهد. نیم‌ساعت کاری را کردن، از هفتاد ساعت کاری را نکردن، آسان‌تر است. پس شجاعت و سخاوت به آسانی با محبت ساخته می‌شود، مثلاً سالی یک بار در محرم نذر می‌کنی، ولی اگر خواست عقیف باشد، باید کل سال یک سری کارها را نکنی. پس این موجب می‌شود که عفاف سخت بشود.

بعضی‌ها می‌گویند اگر عفاف فقط ده روز باشد که لوتی‌های سابق هم ده روز عقیف می‌شدند و در دههٔ محرم مشروب نمی‌خوردند و دنبال نوامیس مردم نمی‌افتادند. اگر این را می‌خواهی، ما امشب قول می‌دهیم که حل است. البته این هم اگر بشود، خوب است. اگر این ده روز خوب بشود، شاید نمک‌گیر شد و ماند. ولی ما فقط این را نمی‌خواهیم؛ بلکه می‌گوییم در تمام طول سال عقیف بماند. بگذارید توقعمان را بالا ببریم. ما که کلاس مشاوره و جلسهٔ اولیا و مربیان نیستیم که چیزهای پیش‌پا افتاده بگوییم. آدم سر این منبر اوج می‌گیرد. ما نه تنها می‌خواهیم به کانال ماهواره نگاه نکنیم، بلکه می‌خواهیم حتی خیال بد هم نکنیم؛ یعنی در خطوراتمان هم فکر بد نگذرد.



آیا شجاعت، آسان است؟!

به پاسخ سوال برگردیم. سوال چه بود؟ این که سخاوت و شجاعت آسان است و با یک بار انجام دادن هم حاصل می‌شود. آدم یک بار می‌ایستد و با یک ظالم درگیر می‌شود؛ هر روز که با ظالم درگیر نیست. ولی اگر خواست عقیف باشد، پیوسته باید عفت را رعایت کند. باید در تمام لحظه‌ها شیطان را کنار بزند و این سخت است.

نه عزیزم! شجاعت و سخاوت هم این‌طور نیست. اولاً یک خُلق است؛ یک ملکهٔ باطنی است؛ دائمی است. فعل‌ها اگر دائمی نباشند که اصلاً نمی‌گوییم شجاعت و سخاوت. وقتی دائماً با آدم باشند، شجاعت و سخاوت به فرد منتسب می‌شود، آدم سخی این نیست که بعضی وقت‌ها یک چیزی را به فقیر بدهد. به این که سخاوتمند نمی‌گویند. سخی یعنی همیشه می‌بیند که اگر کسی نبود تا بخورد، آن وقت خودش غذا می‌خورد.

قبلاً مثالش را گفتیم: یک سال نمی‌خورد و صرفه‌جویی می‌کند تا خرج جلسهٔ اباعبدالله علیه السلام کند. در عراق چنین افرادی فراوانند. در جمع خودتان هم زیادند. یا یک حرف حقی را که باید بگویند، پانزده سال گرفتاری و تبعید برای گفتن آن را تحمل می‌کند. امام یک جمله گفت: «شاه باید برود». شجاعت برایش پانزده سال زحمت آورد. آدمی که شجاع نیست، در این مواقع حرفش را پس می‌گیرد. به آن روح ملکوتی صدها درود و سلام باد که مسلمانی ما مدیون اوست. وقتی راه کویت را بر او بستند، گفت: «اگر همهٔ کشورها بر من بسته بشود، یک قایق اجاره می‌کنم و در آب‌های آزاد دنیا حرفم را خواهم زد». این برای روزهای اول بود؛ سال ۴۲. روزی هم که می‌خواست از پیش ما برود هم در پیامش برایمان نوشت: «اگر خمینی بیکه و تنها شود، باز درگیر است و مبارزه را رها نمی‌کند». یک سخنرانی در سال ۴۲ کرد که فقط نیم‌ساعت است، اما پانزده سال برایش دردسر دارد و هر روز باید شجاعت به خرج دهد.

ما در مقابل ستمگری به نام صدام یک جمله گفتیم «نه» و هشت سال باید بایستیم و مقاومت کنیم. هشت سال در شهرها موشک بر سرمان



می‌آمد و برادرهایمان و آن‌هایی که در خط مقدم بودند مدام گلوله می‌خوردند. برای این باید هرروز شجاعت داشت؛ چون ملت می‌توانستند به خیابان بیایند و بگویند: بس است دیگر، ما خسته شدیم! چنان‌که بعضی خودشان خسته شده‌اند و می‌خواهند ملت را خسته کنند. بیایید بگویید ما گرسنه‌ایم؛ فقط همان قدر که شما می‌خورید و از مردم می‌چاپید و می‌زدید، به مردم بدهید، همه سیرند. نمی‌خواهد از هیچ آمریکایی و بیگانه‌ای پولی بگیرد. فقط همان که اختلاس می‌کنید و به دوستانتان و نزدیکانتان می‌دهید، به مردم برگردانید، مردم همه سیر می‌شوند. مدام می‌گویند مردم گرسنه‌اند و ما باید کاری بکنیم. مردم را از مبارزه و شجاعت گفتن «مرگ بر آمریکا» خسته می‌کنند. آدم‌های خسته بریده‌ای که اگر هیکلشان را ببینید، باید کفاره بدهید!

شجاعتی از جنس مادر شهید

حتما فیلم «شیار ۱۴۳» را دیده‌اید. یک مادری ۲۸ سال مقاومت می‌کند؛ شجاعت به خرج می‌دهد؛ پیر می‌شود؛ از پا می‌افتد، اما سر حرف جوانش می‌ماند؛ حرف جوانش را پس نمی‌گیرد. این‌ها شجاعت است. یادی کنیم از مادر شهید «رضا مشعوف».

شهید «رضا مشعوف» مادری داشت که چهارده سال از خانه بیرون نیامد؛ چهارده سال به انتظار فرزند؟! حرفش را پس گرفت؟ نه. آن هم شجاعت است. شجاعت نیم ساعت است؟ نه، شجاعت سی سال است. شجاعت یعنی یک مادری به خاطر حرفش از حیّز انتفاع می‌افتد و حرفش را پس نمی‌گیرد.

جوان‌ها حتماً زندگی‌نامه شهید «سجادیان»^۱ را مطالعه کنند و در مدرسه و جاهای دیگر بازگو کنند. خانواده‌ای با پنج شهید؛ همه هم سید. یک روستایی است به نام «جورد» در اطراف شهر دماوند؛ همان دماوندی که

۱. سبک زندگی در خانواده ۵ شهید «سجادیان»، خبرگزاری دفاع مقدس، دسترسی در:

<https://dnws.ir/45018>



بعضی برای خوش گذرانی به آن جا می‌روند. کاش بچه‌ها را آن جا به اردو ببرند و نشانشان بدهند، نه این که با ویلاهای دماوند و... عشرت‌کده باز کنند.

سال ۸۵ وقتی آمار روستا را گرفتند، ۷۶ خانواده بود. حالا ببینید دهه‌های شصت، سال‌های ۶۳ تا ۶۷ چند خانواده بوده است. احتمالاً سی چهل خانواده. سی چهل خانواده با ۳۷ شهید! رتبهٔ یک روستاهای ایران. الان بروید از روستاهای خودتان آمار بگیرید تا بدانید. همهٔ روستاها و شهرهای ما اهل مجاهده و شجاعت بودند. الان به هر روستایی که می‌روی، می‌بینی، پنج، شش، ده و حتی بیشتر از این شهید داده است. یک روستای سی چهل خانواری ۳۷ شهید، ۹۰ جانباز بالای ۲۵ درصد یا آژاده داده است. یعنی عملاً در این روستا هیچ مردی نبود که به جنگ نرفته باشد.

این یعنی شجاعت. تو فکر می‌کنی شجاعت فقط کار نیم ساعت است؟! فقط کار بعضی‌هاست؟! همه ایران اسلامی با محبت اباعبدالله علیه السلام شجاع شده‌اند. یکی مثل شهید سجادیان و فرزندانش این قدر و یکی دیگر کمتر. شهید سجادیان چهار پسرش ظرف یک سال و نیم شهید شدند. ظرف یک سال و نیم چهار پسر! همین الان دلت را آماده کن که می‌خواهم روضه بخوانم.

وقتی جنگ شروع شد، پدرش نماز جماعت مسجد خودشان را می‌خواند. جَوْرَد یک روستای برفگیر است و هنگام برف، مبلّغ نمی‌تواند به آن جا برود. این پیرمرد باغبان می‌آمد و خودش اذان می‌گفت و خودش هم نماز می‌خواند. بقیه همه‌شان یا قوم و خویش‌هایش بودند یا بچه‌هایش. یک روز به بچه‌هایش گفت: «بچه‌های من! ما در زمان پهلوی به شاه سرباز نمی‌دادیم، اما الان زمان انقلاب است؛ زمان اسلام است. امام فرموده که ما نیاز داریم و ما باید الان سرباز بدهیم و شما بروید دستور امام را اطاعت کنید». بعد دست‌هایش را بلند کرد و گفت: «خدایا! شاهد باش، در این مکان مقدس، زمان مقدس، من امر و نهی تو را به بچه‌هایم گفتم». بچّه اولش که شهید شد، وقتی خبرش را به او دادند، مشغول باغبانی بود. تا



گفتند پسرش شهید شده، رو به قبله ایستاد و دو رکعت نماز شکر خواند. سرش را به مهر گذاشت و گفت: «خدایا! تقدیم تو کردم، قبول کن». همین طور پشت سر هم چهار پسرش را داد. جزو نوادر خانه‌هایی بود که چهار شهید داده است. او را به دیدار امام بردند. اسمش «سید حمزه بود». به امام گفت: «آقا! دعا کن من هم شهید بشوم». گفتند: «حالا چهار پسرش شهید شده‌اند؛ شما بمان». گفت: «این چه حرفی است؟! آن‌ها از طرف خودشان رفته‌اند. مگر آن‌ها نماز خواندند، نماز از من ساقط می‌شود!» کربلا همین جاست، مادر است، چهار پسر و همسر، همه شهید.

عظمت مادر شهید

من جمله اش را بخوانم تا شما بفهمید روضه‌ای که امشب می‌خواهم بخوانم، چیست. اولاً به شما بگویم که حضرت آقا دارد از این مادر روحیه می‌گیرد. حضرت آقا، رهبر مستضعفان کنونی در دنیا، کسی که مقابل همه طغوت‌ها ایستاده است، از این مادر روحیه می‌گیرد. شجاعت همه وجود این زن را گرفته است؛ ولو شکسته است و نمی‌تواند سر پا بایستد. آقا خودش می‌گوید: «من واقعاً آن خانم را بزرگ و باارزش یافتم، آن خانم را خیلی باعظمت دیدم. تحت تأثیر عظمت این خانم قرار گرفتم». سال ۹۰ بانوان نخبه دیداری با مقام معظم رهبری داشتند که ایشان هم آمد. یک پیامی به زنان و مردان بحرین داد. وقت نیست که همه آن پیام را بخوانم. از آنجاکه نمی‌توانست سر پا بایستد، نامه را خودش نخواند و به عروسش داد. پیام این بود:

«نام من حلیمه است. از خانواده من، همسر، سید حمزه و چهار فرزندم، سید کاظم و سید داوود، سید کریم و سید قاسم سجادیان به شهادت رسیده‌اند. هر بار که خبر شهادت فرزندانم را می‌آوردند، درحالی که اشک شوق بر چهره‌ام بود، رو می‌پوشاندم تا مبادا دشمن شاد شود».

با شجاعت! جان فرزندانش را در طبق اخلاص گذاشته و سخاوت از



خود نشان داده است. حالا مثل یک مرد و قوی‌تر از یک مرد می‌ایستد و می‌گوید: مبادا دشمن شاد شود! تمام این ۲۸ سال سرِ پا می‌ایستادند که دشمن شاد نشود. حالا شجاعت سخت‌تر از عفاف نیست؟!

«مبادا دشمن شاد شود. دلم آرام بود و خوشحال بودم از این‌که خداوند متعال شهادت را نصیب خانواده‌ام کرد و هرگز فراموش نمی‌کنم آن روز که خبر شهادت هم‌سر من را به من دادند. وجودم پراز حسرت و اندوه شد؛ چراکه از قافلهٔ عشق جا ماندم.»

ایران کشور این‌هاست. بله، این‌ها جلوی دوربین‌ها نیستند؛ روزنامه ندارند؛ بی‌بی‌سی نمی‌آید در رادیو و تلویزیون با این‌ها مصاحبه کند؛ چون اگر بیاید، آن‌ها را مفتضح می‌کنند. ایران پر از این آدم‌هاست. اما آدم‌های در یوزه‌ای که اندک‌اند و صدایشان صد جا تکرار می‌شود، ایرانی نیستند. این مادر شجاع در ادامه می‌گوید:

«اما شنیده‌ام در بحرین که دل‌های شما لبریز از عشق علی و فاطمه علیهما السلام است، دشمن اسلحه را به قلب شما نشانه رفته. بدانید که راه شما راه خداست و راه خدا راه پیروزی است و ما با دعایمان شما را حمایت می‌کنیم.»

خانوادهٔ شهید سجادیان این شجاعت مستدام ۳۴ ساله را از که یاد گرفتند که رهبر انقلاب از آن‌ها انرژی می‌گیرد؟ از کربلای حسین. «این همه آوازه‌ها از شه بود» هرچه اتفاق نیکو در عالم می‌افتد، به برکت اباعبدالله علیه السلام است. چارهٔ عفاف هم نه جلسات مشاوره است، نه جلسات بصیرت و کلیپ و فیلم. اصلی‌ترین راهش این است: زیاد کردن محبت اباعبدالله علیه السلام در دل‌های جوانان و قربانی شدن در این راه. دوباره سخاوت بسازد؛ دوباره شجاعت بسازد؛ همان‌طور که آن‌ها را ساخت، این‌ها را هم بسازد.

خانوادهٔ «عبدالله بن عمیر» هم از شهدای کربلا هستند که هم پدر خانواده شهید شد و هم پسر. پدر در همان حملهٔ اول صبح عاشورا شهید شد. وقتی به میدان رفت، همسرش به دنبالش رفت و شوهر را تشویق می‌کرد



و می‌گفت: باید بروی در راه نسل پاک رسول‌الله ﷺ مبارزه کنی تا شهید شوی. دامن برگرفته بود که من هم باید همراهت باشم تا شهید شوی؛ تا خودم هم شهید بشوم.

خانم‌ها یاد بگیرند. اگر مردی در خانه‌ای هست که برای خدا جهاد فی سبیل الله می‌کند، خانم‌ها کمکش کنند. از همسر عبدالله بن عمیر یاد بگیرند که با خدا معامله کنند؛ معامله‌های بزرگ.

اباعبدالله ﷺ دیدند که این زن در میدان ایستاده و رها نمی‌کند. پس مداخله کرد و فرمود: «خدا جهاد را از زن‌ها برداشته است، تو برگرد.»

عبدالله بن عمیر که شهید شد، همسرش بالای سرش رفت و خون صورتش را پاک کرد و به او چنین تبریک گفت: «هَنِيئًا لَكَ الْجَنَّةُ» بهشت بر تو گوارا باد. خوش به حالت! کاش من جای تو بودم! از خداوند می‌خواهم مرا هم در بهشت همنشین تو گرداند.

این صحنه‌ها نباید فراموش شود. در خیمهٔ اباعبدالله ﷺ پیوسته باید این حماسه‌ها تبلیغ بشود. این‌ها کشور و اسلام را بیمه می‌کند.

شمر، غلامش را فرستاد که یک عمودی به سر او بزند، شاید آن زن هم شهید بشود. فرزندش آمد که به میدان برود. یک بار به میدان رفت و برگشت. وقتی به سمت مادر برمی‌گشت، مادر گفت: من از تو راضی نمی‌شوم تا در راه خدا شهید شوی. فرزند تشنه دوباره برگشت؛ جنگید تا شهید شد. دستانش را قطع کردند و بعد سرش را جدا کردند. دشمن وقتی این صحنه‌ها را دید، می‌خواست از مادر زهرچشم بگیرد. سر جوانی که این‌طور به میدان آمده بود را جدا کرد و به سوی مادر پرتاب کردند. سر همهٔ شهدا جدا شد، اما بعد از شهادتشان. اما یکی دو سر را وقتی هنوز زنده بودند، از تن جدا کردند. مادر سر فرزند را برداشت و گفت: «ما در راه خدا دادیم، پس نمی‌گیریم.»

اباعبدالله با دیدن این صحنه‌ها شوق می‌کرد. شاید به زینب کبری ﷺ می‌فرمود: نگاه کن! این‌ها مرا تنها نمی‌گذارند. امروز هم دست حسین



بن علی علیه السلام برای یاری دراز است. هنوز این طور آدم‌ها را می‌خواهد. آدم‌های ذلیل و زبون جایی در خیمه اباعبدالله علیه السلام ندارند. آدم‌های ترسو و بزدل بهتر است که به سپاه عمر سعد بروند.

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ.

اما من فقط یک شهید کربلا را سراغ دارم که هنوز زنده بود و هنوز با قاتلش حرف می‌زد که زینب کبری علیه السلام ناگهان دید آسمان سیاه شد و زمین به لزه درافتاد....

سری به نیزه بلند است در مقابل زینب
خدا کند که نباشد سر برادر زینب





مجلس سوم





وقتی باور کردیم که محبت اهل بیت علیهم السلام برای فرد و جامعه شیعی، سخاوت و شجاعت ساخته است، باید مهندسی معکوس کنیم تا ببینیم آیا می‌توانیم از این محبت، عفت هم بسازیم یا نه.

مهندسی فرهنگی

آمارهایی که در جلسه قبل بیان شد، گوشه‌ای از آمارهای ناامیدکننده ترویج فحشا در جامعه بود؛ فارغ از این که ما در جنگ فرهنگی هستیم. اگر بخواهیم نابودکننده‌های عفت در فضای مجازی را بررسی و لیست کنیم، انسان از دنیای کنونی ناامید می‌شود. این همه ناپاکی! این همه طریق متفاوت و متعدد و آسان شده برای گناه! امروز یک جوان به سادگی می‌تواند گناه کند، در حالی که به سختی می‌تواند خودش را نگه دارد.

هزینهٔ یک ارتباط نامشروع بسیار اندک است، اما هزینه ارتباط مشروع بالاست. وقتی دنیا این‌طور است، با آن آمارهایی که عرض کردیم، باید از اباعبدالله علیه السلام سؤال کنیم: یا حسین! تو فرد و جامعه ما را شجاع و اهل سخاوت کردی، اما آیا راهی هست که عفاف هم از محبت تو پدید آید؟ از حسین حسین کردن‌ها و سینه‌زدن‌ها همان‌طور که سخاوت درست



شده، عفاف هم درست می‌شود؟

این را باید مهندسی معکوس کنیم و ببینیم از محبت چگونه سخاوت پدید آمده است تا بعد بتوانیم از همان طریق، عفاف را هم بسازیم. به این می‌گویند «مهندسی فرهنگی». این را در دانشگاه‌ها درس نمی‌دهند؛ بلکه در هیئت و مجلس اباعبدالله علیه السلام درس می‌دهند. امروز لازم داریم که هم دانشجو و هم طلبه، از راننده و کارگر و... گرفته تا نخبه و استاد دانشگاه، همه باید چند واحد مهندسی فرهنگی بگذرانند؛ حداقل برای خود و خانواده‌هایشان؛ تا شاید ابتکاراتی به ذهنشان بیاید و معجزاتی اتفاق بیفتد.

سخاوتی از جنس محبت

می‌خواهیم سخاوت جامعهٔ شیعی عراق را با باز کردن پیچ و مهره‌های آن بررسی کنیم و ببینیم چگونه از محبت، سخاوت برآمده است. چرا آدم‌ها این قدر راحت برای اباعبدالله علیه السلام از جیبشان می‌گذرند، درحالی که هر کسی دوست دارد ثروت جمع کند؛ دوست دارد آن چیزی که جمع کرده را خودش بخورد و کس دیگری را شریک نکند و این میل طبیعی هر آدمی است. چه می‌شود که آدم به وسیله محبت، دستش را باز می‌کند؟ هر که تا به حال به عراق نرفته، امسال اربعین برود و این که می‌گویم را با چشمان خودش ببیند. چطور خانه‌هایشان می‌شود خانه‌های حسین؟! در حیات خانه‌هایشان برای زوار ابی‌عبدالله علیه السلام چادر می‌زنند و اتاق خواب و حمام و تلویزیون و... را در اختیار زائرین قرار می‌دهند. باور کنید این موج سوم عشقی که این شب‌ها از آن بحث می‌کنم، در اصل، حماسهٔ زنان است و آن‌ها این حماسه را رهبری می‌کنند و مردان باید به آن‌ها اقتدا کنند.

عناصر سخاوت

برای داشتن سخاوت، وجود محبت ابی‌عبدالله‌الحسین علیه السلام در قلوب شیعیان لازم است. عناصر تشکیل‌دهندهٔ سخاوت، این‌هاست:

۱. محبت اباعبدالله علیه السلام، که هرچه بیشتر باشد، بهتر است.



۲. باید درکمان را تصحیح کنیم تا دوستان اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ را به مثابه ایشان ببینیم و بگوییم: زائر و سینه‌زن امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ، جای امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ است و دوست امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ، مثل امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ است.

۳. باید اجر و ثواب و قربی را که از این کار حاصل می‌شود، بدانیم و باور کنیم.

اگر این سه مورد را در خود جمع کردیم، سخاوت درست می‌شود. امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌فرماید: «مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى صَلَاتِنَا فَلْيَصِلْ صَالِحِي شَيْعَتِنَا يُكْتَبَ لَهُ ثَوَابٌ صَلَاتِنَا وَمَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى زِيَارَتِنَا فَلْيُزِرْ صَالِحِي مَوَالِينَا يُكْتَبَ لَهُ ثَوَابٌ زِيَارَتِنَا».^۱ هر کس که نمی‌تواند نسبت به ما اظهار محبت کند، براوست که به دوستان صالح ما نیکی و محبت روا دارد؛ و کسی که نمی‌تواند به زیارت ما بیاید به زیارت دوستان شایسته ما بشتابد که در این صورت ثواب زیارت ما برای او ثبت خواهد شد.

هر محبی دوست دارد که به محبوبش هدیه بدهد. کیست که کسی را دوست داشته باشد، ولی به او هدیه ندهد و به او اظهار لطف نکند؟! اصلاً این خصوصیت و فطرت دوستی است که هر کس، کسی را دوست دارد، حتماً به زبان می‌آورد و به او هدیه‌ای می‌دهد و این طبیعی است.

ما هم می‌خواهیم به اباعبدالله عَلَيْهِ السَّلَامُ هدیه بدهیم، ولی ایشان الان حضور ندارند. یا خیلی دوست داریم که در نیمه شعبان هدیه‌ای به امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ بدهیم، ولی ایشان را نمی‌بینیم. امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ کار را آسان کرده‌اند و می‌فرمایند: به تو آدرس صندوق پستی را می‌دهیم که از آن طریق به ما می‌رسد. آن صندوق پستی چیست؟ این است که: با دوستان ما، به خاطر ما دوستی کنید.

می‌فرماید: به خاطر ما، نه به خاطر ظاهر یا به خاطر برخی مرض‌هایی که از غربی‌ها به سبب خواندن رمان‌ها و دیدن فیلم‌هایشان گرفته‌ایم و دچار آسیب‌های اخلاقی شده‌ایم؛ بعد می‌گوییم ما به خاطر اهل بیت دوستش داریم! این درست نیست. به خاطر اهل بیت که حتماً خوشگل‌ترین یا



ثروتمندترین را تکریم نمی‌کنید؛ از قضا همانی را که به نظر نمی‌آید و آن‌که افتاده‌تر است را تکریم می‌کنید.

به بچه‌هایتان یاد بدهید که امام رضا علیه السلام را دوست داشته باشند؛ امام حسین علیه السلام را دوست داشته باشند؛ حتی بیشتر از پدر و مادرشان امام را دوست داشته باشند. وقتی راحت بخوابید که بفهمید فرزندان شما زهرای مرضیه علیه السلام را بیشتر از شما دوست دارند. وقتی راحت بمیرید که بدانید فرزندانان بیشتر از شما امام زمان عجل الله تعالی فرجه الیک را دوست دارند و حاضرند شما را فدای امام زمان عجل الله تعالی فرجه الیک کنند. در زیارت عاشورا می‌خوانید «بأبی أنت و أُمی»؛ پدر و مادرم به فدایت. چقدر باباها آرزو دارند این صدا را از بچه‌هایشان بشنوند که با گریه بخوانند: «پدر و مادرم به فدایت یا صاحب‌الزمان»، بعد به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الیک بگویند: اگر دعای من را گوش نمی‌دهید، دعای فرزندم را گوش دهید که می‌گوید: پدرم فدایت شود. به همین سادگی! نمی‌خواهد پول مشاوری بدهی و کار دیگری بکنی. همین کارها را بکنی، تمام است. اول و آخر، اهل بیت علیهم السلام هستند. شما را جای دیگر حواله ندهند. تربیت با کپسول و... درست نمی‌شود.

امام صادق علیه السلام در این حدیث فرمودند: اگر نمی‌توانید به ما صلّه بدهید یا ما در دست‌رستان نیستیم یا دشمن اجازه نمی‌دهد، صلّه و هدیه‌تان را به دوستان و مؤالی ما بدهید؛ به عزاداران ابا عبدالله علیه السلام بدهید تا ثواب صلّه به ما را پیدا کنید.

ثواب صلّه به امام

ثواب صلّه به امام چیست؟ این است که امام هم به ما صلّه می‌دهد. امام زمان عجل الله تعالی فرجه الیک هم در خیمه‌اش نشست و می‌فرماید: دعای کمیل می‌خوانم و ثوابش را هدیه می‌کنم به کسی که در این هیئت نشست و از صبح تا حالا هزار صلوات فرستاده و به من هدیه کرده است. من هم دعای کمیل را هدیه می‌کنم به او. هدیه در مقابل هدیه. شاید هم زمانی یک هدیهٔ مادی برایت فرستاد.



حدیث بلندی از امام صادق علیه السلام روایت شده که در سجاده‌شان نشستند و دعا می‌کنند:

«بارالها! مرا و برادران مرا و زوّار ابا عبدالله علیه السلام را بیامرز؛ آنان که مال خود را از روی میل و رغبت در راه نیکی کردن به ما داده‌اند».

وقتی این روایات را می‌خوانیم، با خود می‌گوییم که اگر مالم را به زوار ابا عبدالله علیه السلام دادم، انگار به خود ابا عبدالله علیه السلام هدیه داده‌ام. این جاست که سخاوت درست می‌شود.

امام صادق علیه السلام در ادامه می‌فرمایند: «من برای کسانی که به خاطر خوشحال کردن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به ما هدیه دادند، دعا می‌کنم». یعنی برای کسانی که به دوستان ما هدیه‌ای داده‌اند، خرج روضه کردند، خرج زیارت کردند، دعا می‌کنم.

البته همه هدیه‌ها خوردنی نیست؛ بلکه هدیه‌دادن یک کتاب یا سی‌دی خوب به بچه‌ها هم می‌تواند آن‌ها را با ابا عبدالله علیه السلام رفیق کند.

امام صادق علیه السلام در ادامه می‌فرمایند: «بارالها! در مقابل این نیکی که آن‌ها به ما دادند، رضوان خودت را به آن‌ها بده و شب و روز از نعمت‌های بهشتی به آن‌ها عطا فرما. به آنان و فرزندان و خانواده و نزدیکانشان در مقابل آنچه نثار ما کردند، بیشتر بده».

این‌ها را به ما فرموده‌اند که ما این قدر سخی شده‌ایم. محبت موجب شده تا بدانیم کجا و چطور خرج کنیم. چرا شیعیان عراق این قدر سخاوت دارند؟ این‌ها نتیجه بودن با حسین علیه السلام است. در خانه‌شان به آنها می‌گفتیم: آخر تو که فقیری و چیزی نداری، چطور این قدر خرج می‌کنی؟! جواب می‌داد: ما به تجربه دیده‌ایم که هر موقع خرج می‌کنیم، سال بعد دوبرابر می‌شود. قرض‌ها را که می‌دهیم، هیچ چیز در خانه نمی‌ماند. شما هم محبت امام حسین علیه السلام را تجربه کنید.

کار خوبی که بعضی خانواده‌ها انجام می‌دهند، این است که هفته‌ای



یک شب در خانهٔ یکی از فامیل روضه هفتگی می‌گیرند و بچه‌ها مداحی می‌کنند و روضه می‌خوانند. یکی از ابتکارات برای ایجاد محبت بیشتر، تولد گرفتن برای شش ماههٔ اباعبدالله علیه السلام است که باعث می‌شود محبت این شش ماهه تا اعماق وجود فرزندانمان نفوذ کند.

الان به مرور، نسل آینده از همدیگر فاصله می‌گیرند. فضای مجازی بسیار خطرناک شده است. آدم حتی از خودش هم فاصله می‌گیرد؛ خودش را هم گم می‌کند. یک وقت به خودت می‌گویی: از کی تا حالا یک سلام به اباعبدالله نداده‌ام؟ یا (خدای ناکرده) از کی تا حالا نماز نخوانده‌ام؟

عناصر اصلی شجاعت

اما برویم سراغ شجاعت؛ اگر کسی از ما بپرسد که چه شد که ما ایرانی‌ها شجاع شدیم؟ پاسخش وجود نازنین اباعبدالله علیه السلام است.

از عناصر اصلی تشکیل دهندهٔ شجاعت این‌هاست:

- محبت به اباعبدالله علیه السلام؛

- تأسی به اباعبدالله علیه السلام.

اباعبدالله علیه السلام کسی بود که در مقابل گردن‌کشان ایستاد و نترسید و ذلت نپذیرفت. من هر روز به چنین شخصیتی سلام می‌دهم؛ کسی که گردش رادر مقابل گردن‌فرازها خم نکرد. قطعاً باید یاد بگیریم و شجاعت در کالبد ما دمیده شود. فتاوی‌ای جهادیه‌ای از علمای بزرگ (از حدود دویست سال گذشته) داریم که مجال گفتن همه آنها نیست؛ مثلاً ده سال با روس‌ها جنگیدیم و فتحعلی‌شاه که دیگر حریف نشد، از علمای نجف و قم درخواست فتوای جهاد کرد. فتوای مرحوم کاشف‌الغطاء چنین بود:

«آیا شما مکرر نمی‌گفتید که «لیتنا کُنَّا مع الشهداء فی الکریم» پس راضی نشوید به کذب گفتار خود و مخالفت کردار با گفتارتان. بدانید که مقتول دفاع در برابر اهل کفر و طغیان، برای حفظ اسلام و مسلمین و حراست از ناموس مؤمنان و مؤمنین، مانند شهدای کربلاست. اگر کسی با روس



بجنگد، انگار در صحرای کربلا جنگیده است و شهید کربلاست». همه کسانی که سینه‌زن بودند، گفتند ما همان‌طور که گفتیم، بر سرِ حرفمان هستیم. ما به‌راستی گریه می‌کردیم و می‌گفتیم: ای ابا عبدالله! کاش با تو بودیم.

تا مرجع تقلید حکم داد، طوری برای جهاد برخاستند که دولت نتوانست آن جمعیت را مدیریت کند. بقیه علما هم همین‌طور فرمودند. صاحب ریاض می‌گفت: حتی ثوابش از مجاهدین با امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ بیشتر است.

الان هم همین‌طور است. در هیئت‌ها مداح گرامی می‌خواند و ما هم می‌گوییم: کاش ما هم در معرکه کربلا بودیم. اگر راست می‌گویی، امروز وقت آن است. امام خمینی رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ چطور این‌همه جوان را به جبهه فرستاد و فرمود که جهاد واجب است؟! خب حجاب هم واجب است؛ نماز هم واجب است؛ اما مگر هر چیزی که واجب است، مردم انجام می‌دهند؟

می‌خواهم چیزی بگویم که از فردا دیگر کسی نمازش قضا نشود: امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند: «هر کس نماز صبح را وقتی بخواند که همه ستاره‌ها از آسمان رفته‌اند، او از من خیلی دور است».

به نوجوان، ابتدا از محبت امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ بگوییم، بعد این حدیث را بخوانیم تا قبول کند. آن‌گاه دیگر نمازش دیر هم نمی‌شود، چه رسد به این‌که قضا شود. چون این محبت موتور محرکه است. فقط دانستن احکام که کافی نیست. امام رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ فرمودند: ارواح طیبه شهدای شما در خط مقدم جبهه، شب‌های حمله حاضر و ناظرند. شما یاوران خدا و پیامبر و امام حسن و امام حسین و فاطمه زهرا و زینب کبری و امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ هستید.

این پیام را که فرمودند، هر کس در جلسه بود، گفت: من یاور واقعی امام حسینم.



نگرانی امام رضا علیه السلام

اسلام که آمد، گفت که شراب خواری یکی از مسائل بی‌عفتی است و باید تعطیل شود. مسلمان‌ها هم نخوردند و این عادت جاهلی کم‌شد. اما یک نوع مشروب بود که در فقه به آن «فَقَاع» (یعنی خفیف شده) می‌گویند. اموی‌ها که آمدند این مشروب را رواج دادند. برخی از مردم هم شروع به خوردن آن کردند. امام رضا علیه السلام نگران شیعیان شدند و فرمودند: «روزی که سر اباعبدالله الحسین علیه السلام را برای یزید بردند، یزید سر مبارک را در تشتی گذاشت و سفره‌ای پهن کرد و غذا خورد. بعد بساط قمار را آورد و این آبجو را هم آورد و به دوستش گفت: بیا بخور که امروز روز مبارکی است. ما پیروز شدیم و جشن گرفته‌ایم». امام سپس فرمود: «هر کس از طرفداران ما باشد، باید از خوردن آبجو و قمار با شطرنج بپرهیزد و هر کس از شیعیان ما که دیده‌اش به شراب افتاد، اباعبدالله الحسین علیه السلام را به یاد بیاورد و یزید را و آل زیاد را لعنت کند که خدای متعال گناهانش را محو و نابود می‌کند، حتی اگر به تعداد ستارگان باشد».

من و شما که حسین بن علی علیه السلام را دوست داریم، چه چیزی ما را بیمه می‌کند که یک بی‌عفتی به نام شراب را نخوریم؟ امام رضا علیه السلام می‌فرمایند: «از دوستان ما نمی‌خورند و هر کسی هم دید، بگوید: خدا لعنت کند یزید را». به ما از کودکی یاد داده‌اند که هر وقت آب می‌خوریم، بگوییم: «صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا اَبَاعَبْدِالله». شراب هم اگر دیدیم، بگوییم خدا لعنت کند یزید را. ثوابش این است که اگر گناهت حتی به اندازهٔ ستارگان آسمان باشد، خدا می‌بخشد؛ همان‌طور که فرمود: اگر یک دینار در راه اباعبدالله علیه السلام بدهیم، صد هزار برابر آن را به ما می‌دهند. اینجا هم می‌فرماید: تمام گناهان شما را می‌بخشیم.

پس، محبت به اباعبدالله علیه السلام عفاف را هم می‌تواند برای ما درست کند. یک روز نوجوانی پیش من آمد گفت: حاج‌آقا! درست است که وقتی زینب کبری علیه السلام را اسیر کردند و به کوفه بردند، کوفیان نی‌انبان زدند؟ (سازی که بین جنوبی‌ها مشهور است). گفتم: نه، من جایی این را ندیده‌ام، ولی



منظورت از این سؤال چه بود؟ گفت: من این را شنیده بودم. یک بار که به عروسی رفته بودم، دیدم نی انبان می زنند و خیلی ها رقصیدند؛ ولی من آن جا این قدر گریه کردم؛ چون یاد مجلس یزید و مجلس عبیدالله می افتادم. الان من گناه کردم؟ من که رقص نیامد و گریه کردم. گفتم: عجب... پس اندکی محبت و توجه می تواند عفاف را هم درست کند. ان شاءالله در شب های آینده بیشتر درباره این موضوع گفت و گو خواهیم کرد.

شهید اروپایی دفاع مقدس

شهید «ژوان کورسل» از شهدای دفاع مقدس ماست که متولد ۱۹۶۵ پاریس است. پدرش مراکشی و سنی و مادرش فرانسوی و مسیحی بود. ژوان به تبعیت از مادرش، مسیحی شد. معمولاً بچه ها اول به دین مادرهایشان هستند، بعد رفقاییشان. این است که مادر و رفیق خیلی مهم است. اول مسیحی بود، اما بعد تحقیق کرد و بعد از سفری که با پدرش به مراکش رفت و برگشت، سنی شد و در نماز جمعۀ سنی ها در پاریس شرکت می کرد. همان ایامی که امام رحمه الله در تبعید بودند، اعلامیه ای از امام در نماز جمعۀ پخش کردند و از این راه با امام و افکار انقلابی اش آشنا شد و جرقه ای در ذهنش خورد. یک دوست شیعه پیدا کرد که او را یک شب جمعۀ به مجلس دعای کمیل دعوت کرد. چون پدرش مراکشی بود، کمی عربی بلد بود و متوجه می شد که دعای کمیل چه می گوید. با شنیدن دعای کمیل متوجه مضامین عجیب آن شد و دید که این سطح از مناجات را هر کسی نمی تواند بیان کرده باشد.

علامه طباطبائی رحمه الله می فرمایند:

پیامبر صلی الله علیه و آله دوازده هزار صحابی داشتند، اما از احدی جز امیرالمؤمنین علیه السلام چنین کلمات و دعاهایی نقل نشده است. کشورگشایی کردند، ولی نتوانستند در این سطح مناجات کنند. کسانی که به مکه رفته اند، می دانند دعای کمیل ما چه می کند. یک شب کل حرم رسول الله صلی الله علیه و آله را خالی می کنند، با وجود این که ما در



حرم دعای کمیل نمی خوانیم؛ بلکه در بین الحرمین می خوانیم؛ ولی نمی خواهند هیچ سنی ای در حرم این دعا را بشنود؛ چون هر کس از خودش می پرسد که این دعا از کیست؟ من با چشم خودم دیدم که شرطه های امر به معروف و نهی از منکرشان را گذاشته بودند که فیلم بگیرند تا اگر کسی روزه ای خواند، فردا دیگر اجازه ندهند. من خودم دیدم یکی از این شرطه ها همین طور که فیلم می گرفت، گریه می کرد. این ها افتخارات است. شما دعای کمیل امیرالمؤمنین علیه السلام را در سراسر جهان منتشر کنید، همه به سمت امیرالمؤمنین علیه السلام خواهند آمد. نمی خواهد ماجرای سقیفه را بیان کنید.

آقای «ژوان کورسل» بعد از شنیدن دعای کمیل گفت: من می خواهم شیعه شوم. بعد به ایران آمد و در قم طلبه شد. جنگ که آغاز شد، گفت: می خواهم به جبهه بروم؛ اما چون خارجی بود، نگذاشتند برود، تا عملیات مرصاد که آخرین عملیات دفاع مقدس بود و منافقین حمله کردند. در نبرد مرصاد در محاصره گیر کردند. منافقین خیلی بدتر از صدام رفتار می کردند، چون زخم خورده بودند. وقتی محاصره تنگ می شد، یا تیر خلاص می زدند یا شکنجه می کردند. بعضی از رزمندگان می ترسیدند و می گفتند: اگر این ها به ما برسند، بد بلایی سر ما می آورند. یک دفعه دیدیم یک جوان موبوری که انگار ایرانی نبود و تا آن زمان ساکت بود، ما را موعظه کرد و گفت: مگر رهبر ما حسین بن علی علیه السلام نیست؟ مگر حسین بن علی علیه السلام در کربلا ترسید؟ مگر حق با ما نیست؟ پس ما از شهادت نمی ترسیم و منتظر شهادتیم. ژوان کورسل با شجاعت ایستاد تا به درجه رفیع شهادت نائل گشت.

تازه داماد نصرانی

هر جا هر اتفاقی افتاده است، منشأ آن از کربلاست. شیخ صدوق رحمته الله ماجرای وهب و مادرش را تعریف کرده است. اگر حساب کنیم، فقط نوزده روز از دامادی اش گذشته بود. عروس و دامادی بودند و خیمه ای و یک مادر پیری. وقتی کاروان اباعبدالله علیه السلام از کنارشان رد می شد، حضرت دیدند این ها یک بزی دارند و آب هم از آنها دور است. به اعجاز، آبی برایشان



درست کردند. مادر از لابه لای خیمه نگاه کرد و با خودش گفت: این آقا کیست که زمین به حرف او گوش می‌دهد؟! حتماً آدم مهمی است. در نقل هست که وقتی علی اصغر علیه السلام را شهید کردند، اباعبدالله علیه السلام یک شمشیر کوچک روی زمین کشید و آب بالا آمد؛ یعنی اگر من به زمین می‌گفتم، به من آب می‌داد، اما می‌خواستم ببینم شما چقدر مرد هستید؟ یک الگوی حسنه‌ای قرار است تا ابد درست شود؛ وگرنه آب که مهریه مادرش زهراست.

مادر وهب از آن آقا پرسید که تو کیستی؟ نشانه‌ها را که پرسید، شناخت. امام حتی این‌ها را دعوت هم نکرده بود. فقط یک خدمتی به این‌ها کرده بود. این مادر به عروس و پسرش گفت: بیایید مسلمان بشویم. پس شهادتین را گفتند. اباعبدالله علیه السلام خوشحال شدند و تبریک گفتند. خیمه‌ها را که جمع کردند تا بروند، دید مادر هم خیمه‌ها را جمع کرد و گفت: ما آقای خودمان را پیدا کردیم و دیگر از او دست برنمی‌داریم؛ ما با شما هستیم ای حسین علیه السلام. شما هر جا بروید، ما با شما خوش هستیم؛ درحالی‌که وهب تازه داماد بود و هنوز در ماه عسل است. معرکه برپا شد. اُم‌وهب نزد وهب آمد و او را راهی کرد. کنار میدان آمد و چوبه خیمه را برداشت و چادرش را بست و پسرش را تشجیع می‌کرد. شمر و یارانش گفتند: این دیگر کیست؟ تاحالا ندیدیمش؟ برخی گفتند تازه مسلمان شده و مسیحی بوده. مسلمان‌های مردود سی‌هزار و مسیحی‌های تازه‌مسلمان سه نفر بودند. وهب را حلقه کردند و سرش را بریدند و پیش اُم‌وهب پرتاب کردند. سر پسرش را بلند کرد و خون‌هایش را پاک کرد و بعد دوباره سر را به سمت دشمن پرتاب کرد و صدا زد: «ما هدیه‌ای که به حسین داده‌ایم، پس نمی‌گیریم».

محبت چنین انسان‌هایی را می‌سازد. این‌که مراقب باشد با گوشی و اینترنت نگاه نکند، این‌که کار سختی نیست؛ این‌که جان‌دادن نیست. محبت اباعبدالله علیه السلام این‌ها را می‌سازد.

آنها فردای قیامت می‌آیند و ما هم می‌آییم. وهب تازه مسلمان و مادرش



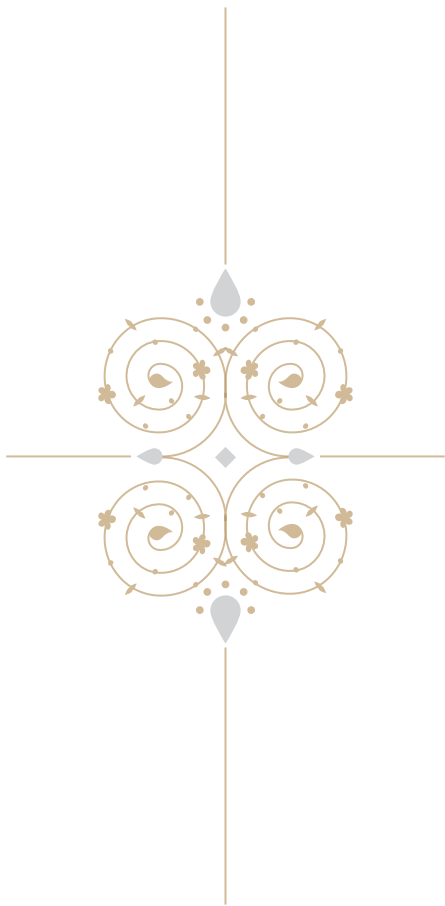
از حواریون حسین علیه السلام شدند و ما مردودیم و پرونده اعمالمان پر از گناه است. گریه‌های مان جدی نبود و به قلبمان نفوذ نکرد و ما را از گناه نجات نداد. آلودگی‌ها سال به سال و ماه به ماه بیشتر شد و دست از حسین علیه السلام کشیدیم. یک مؤمن ظاهری و شناسنامه‌ای شدیم. وهب در نوزده روز به این درجات رسید و ما در نوزده سال هم به این درجات نرسیدیم.

بیاید با اباعبدالله علیه السلام عهد ببندیم که دیگر گناه نکنیم.

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ عَلَيْكَ مِنِّي سَلَامُ اللَّهِ
أَبْدًا مَا بَقِيَتْ وَ بَيْتِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ لَجَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكُمْ
السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ



مجلس چهارم





محبت اهل بیت علیهم السلام

بحث روزهای گذشته به این جا رسید که از محبت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام دو کرامت اصلی اخلاقی، یعنی سخاوت و شجاعت برای فرد و جامعه شیعه ساخته شده است.

آیا در این وانفسای عصر حاضر که از در و دیوار گناه و بی عفتی می بارد و همه جای دنیا این طور شده است، آیا محبت اباعبدالله علیه السلام می تواند یکی دیگر از ارکان اخلاق یعنی «عفاف» را هم برای ما فراهم کند؟ جواب مثبت است. البته به شرطی که آن محبت وجود داشته باشد. کسی که این محبت را ندارد، چطور می شود او را عفیف کرد؟ روان شناسان و مشاوران اخلاقی هم دست و پا می زنند تا این مسئله را حل کنند؛ اما چاره ای نیست و این طور درست نمی شود.

ولی اگر کسی محبت اهل بیت علیهم السلام به خصوص اباعبدالله علیه السلام باشد، راه برای او هموار است. اول باید این محبت را زیاد کرد. همه باید خود را موظف کنیم برای این که بر این سرمایه بیفزاییم، تعداد محبین اباعبدالله علیه السلام در یک جامعه بیشتر شود. سطح محبتشان از یک محبت معمولی دو سه



روز در سال، به تمام سال سرایت کند و عمق محبتشان هم بیشتر شود. این محبت می‌تواند خیلی عمق داشته باشد. محبت اگر باشد، خیلی بازدارندگی برای جوان دارد. جوان محبت اهل بیت علیهم السلام روی گوشی‌اش نرم‌افزاری نصب شده که صفحه اولش، روزشمار و ساعت‌شمار و ثانیه‌شمار غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الیه است که تا جوان آن صفحه را می‌بیند، باخودش بگوید: وای! حدود ۱۱۵۰ سال و چند ساعت و ... از زمان غیبت امام می‌گذرد.

گروهی را در یکی از شبکه‌های مجازی تشکیل داده بودند که به جای حرف‌ها و پیام‌های کم ارزش و بی‌ارزش، همه سر یک ساعت معینی حاضر می‌شدند و مسئول گروه یک کرامت اخلاقی را از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام می‌فرستاد. جالب اینجاست که همه بعد از خواندن مطلب، گوشی‌ها را خاموش می‌کنند و یک آل‌یس می‌خوانند. آدمی که محبت اهل بیت است، آدمی که برنامه دارد، این‌طور موبایل و هر تکنولوژی‌ای را در خودش هضم می‌کند.

اما آدم بی‌محبت یعنی ماشین بی‌حرکت. او در تکنولوژی و رسانه و ... هضم می‌شود و چیزی از آدمیت برای او باقی نمی‌ماند. به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام عرض کنیم که برای عقیف کردن فرد و جامعه شیعی، برای خانواده شیعهٔ اباعبدالله علیه السلام چه شعاری دارید؟

قاتق نان، قاتل جان

به این نکته هم باید توجه داشته باشیم که در این قضیه هیچ تفاوتی بین من و شما و دیگران وجود ندارد. آسیب‌های دنیای جدید، بچه و جوان و بزرگ و خانواده روحانی و غیرروحانی نمی‌شناسد.

یک وقتی مذهبی‌ها می‌گفتند سینما حرام است و نمی‌رویم. امروز سینما کجاست که برویم؟! سینما در جیب همه است. آدم چه چیزی را ببندد؟ کجا را ببندد؟ سالی ۴۲۰ میلیون صفحه مستهجن به اینترنت اضافه می‌شود، ولی ما فقط ۵ میلیون صفحه را می‌توانیم فیلتر کنیم.



بچه‌ها زبان که یاد بگیرند، خطرناک‌تر می‌شوند؛ یعنی آن چیزی که قاتق نان است، قاتل جان می‌شود. زبان یک فن و هنر است و کسی که بلد است، از کسی که بلد نیست، بهتر است.

اما در دنیایی که زبان اصلی‌اش فلان زبان است، آن کسی که زبانش را بلد است، بیشتر در معرض آسیب قرار می‌گیرد. آن کسی که سواد دارد، بیشتر از شخص بی‌سواد در معرض خطر است. آمار طلاق در سواددارها بیشتر است. اینها بیشتر با دنیای کنونی و متلاطم فعلی در ارتباطند. آن کسی که بی‌سواد است، از این تلاطم بی‌خبر است و در جهل خودش، به خوشی زندگی می‌کند.

اما خانمی که سواد دارد، می‌بیند که در دنیا چه خبر است و دنیا به کجا رفته است و زن‌ها چه حقوقی پیدا کرده‌اند، مدام می‌گوید: جامعه من این‌ها را ندارد؛ من دارم دق می‌کنم؛ من می‌خواهم اعتراض کنم؛ من این شوهر را نمی‌خواهم و... به راستی که چه باید کرد؟!

سه راهبرد اساسی عفت حسینی

اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام سه استراتژی و راهبرد دارند که تا شب‌های آخر یکی یکی این‌ها را توضیح خواهم داد. محبت شرط اول است. کسی بدون محبت کاری را از پیش نمی‌برد و اصلاً غیر از این جواب نمی‌دهد. ولی جایی که محبت هست، شک نکنید که حتماً جواب خواهد داد؛ چنان‌که اهل بیت علیهم‌السلام در زمان خود جواب گرفتند. ما نیز باید به نیابت از ایشان این کار را انجام بدهیم.

اما آن سه استراتژی عبارت‌اند از:

اول، صوم یا امساک فرهنگی (روزه فرهنگی) است. اهل بیت علیهم‌السلام گفته‌اند که باید ما علاوه بر روزه خوردن و آشامیدن، روزه فرهنگی هم بگیریم.

دوم، زکات فرهنگی است. همه باید زکات فرهنگی بدهیم. معلم و روحانی سهم بیشتری دارند.



سوم، کفاره فرهنگی.

روزه فرهنگی

صوم فرهنگی چطور درست می‌شود؟ با امساک؛ یعنی وقتی یک بی‌عفتی یا یک فضای جدید یا یک منکر جدید وارد جامعه می‌شود، اولین دستور اهل بیت علیهم السلام به دوستانشان، امساک است. یعنی خودت را نگه دار. بله، خودنگهداری کار سختی است، اما برای محب، این کار آسان‌تر است.

این فرمول فقط برای محبین است. معلمانی را می‌شناسیم که در وقت‌های آزاد کلاس، برای شیرینی کام بچه‌ها مطالبی در مورد محبت اهل بیت علیهم السلام نقل می‌کنند. فقط اطلاعات به آنها نمی‌دهند، بلکه کام آن‌ها را با مطالبی جالب شیرین می‌کنند و در دلشان محبت به اهل بیت علیهم السلام را می‌کارند.

این شرط اول، مثل ریل قطار است که اگر نباشد، قطار حرکت نمی‌کند. همه باید در تحقق این هدف تلاش کنند. والله العظیم ثواب فراوان هم دارد. باید تعداد این مجالس و جمعیت آن‌ها بیشتر شود. کسی از این مجالس جانماند. فقط مجالس هم نیست؛ بلکه مطالعه و... هم هست.

اگر محب، بصیرت یابد، می‌تواند امساک کند؛ یعنی باید چشمش را باز کند تا یک چیزی را خوب یاد بگیرد؛ آن چیست؟ محبت اباعبدالله الحسین علیه السلام. هر روز یک سلام به اباعبدالله علیه السلام داده و هر روز یک قطره اشک برای حضرت می‌ریزد. ما در مورد این آدم حرف می‌زنیم. چنین انسانی چشمش به روی حقیقت باز می‌شود. شعب متفاوت بی‌عفتی و گناه، همگی شعب دشمن اهل بیت علیهم السلام است. اینها همه متعلقات یزید و معاویه و شمر و اموی‌هاست.

امام صادق علیه السلام فرمودند: «عَدُوْنَا أَضَلُّ كُلِّ شَرٍّ...»؛ دشمن ما ریشه همه بدی‌هاست. «وَمِنْ فُرُوعِهِمْ كُلِّ قَبِيحٍ وَ فَاحِشَةٍ...»؛ همه بدی‌ها و قبیح‌ها، از فروع و شاخه‌های آن است. «فَمِنْهُمْ الْكُذْبُ وَ الْبُخْلُ وَ التَّمِيمَةُ وَ الْقَطِيعَةُ وَ أَكْلُ الرِّبَا وَ أَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ بغيرِ حَقِّهِ وَ تَعَدِّي الْحُدُودِ»؛ این خصلت‌ها،



خصلت‌های معاویه است که دشمن علی و حسن علیهما السلام بود. این
خصلت‌ها، خصلت‌های یزید است؛ دشمن امام حسین علیه السلام!

درخت حسین علیه السلام یاد درخت یزید؟

یزید چیست؟ می‌گوییم «چیست» و نمی‌گوییم، کیست؛ چون آن کسی که
در مقابل اباعبدالله علیه السلام ایستاد، یک جرثومهٔ فساد و یک کیسهٔ پراز بدی و
دروغ و خیانت و سوءظن و شک در معاد بود. مجموعهٔ اینها در یک کیسه
از پوست و گوشت انباشته بود.

گوشت و پوست تو با یزید فرقی ندارد؛ بلکه مرام یزید است که
با اهل بیت علیهم السلام دشمن بود. رباخواری مال دشمن است؛ قرض،
جود و بخشش برای اهل بیت علیهم السلام است. امیرالمؤمنین کیست؟
امیرالمؤمنین علیه السلام ایمان به خدا، به علاوهٔ یک دنیا اخلاق‌های خوب و
اعمال صالح بود. وقتی اینها به حد نهایت برسد، آن وقت امیرالمؤمنین
می‌شود. حقیقت علی علیه السلام این‌هاست؛ روح و جان علی علیه السلام در جایی است
که این‌ها در آن است. پس همه خوبی‌ها شاخ و برگ امام معصوم علیه السلام
است و بدی‌ها شاخ و برگ دشمنان معصومانند.

امام صادق علیه السلام در ادامه می‌فرماید: «كَذِبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ مَعَنَا فَهُوَ مُتَعَلِّقٌ
بِفُرُوعِ غَيْرِنَا...»؛ دروغ می‌گوید کسی که مدعی است با امام صادق و امام
حسین علیهم السلام هستم، اما به یزید آویخته است. همین الان باید تکلیف
حسینی یا یزیدی بودن را مشخص کنی. چند ریسمان آویخته به یزید
داری و چند ریسمان آویخته به حسین علیه السلام؟ بیشتر، صداقت در توست یا
دروغ؟ اگر دروغ‌گویی، یعنی یک اتصال به یزید داری. انگار که به درخت یزید
پیوند زده شده‌ای.

گاهی صدق بیشتر است و سخن چینی نیست؛ بلکه «اصلاح ذاتِ بین»

۱... «أَضَلَّ كُلَّ شَرٍّ وَمِنْ فُرُوعِهِمْ كُلِّ قَبِيحٍ وَفَاحِشَةٍ فَمِنْهُمْ الْكَذِبُ وَالْبُخْلُ وَالتَّمِيمَةُ وَالْقَطِيعَةُ وَأَكْلُ الزَّيْنَاءِ
وَأَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ بِغَيْرِ حَقِّهِ وَتَعَدِّي الْحُدُودِ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ وَرُكُوبُ الْفَوَاحِشِ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا نَطَّنَ وَالزَّيْنَاءَ وَالسَّرْقَةَ
وَكُلَّ مَا وَافَقَ ذَلِكَ مِنَ الْقَبِيحِ فَكَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ مَعَنَا وَهُوَ مُتَعَلِّقٌ بِفُرُوعِ غَيْرِنَا».



است. خانم‌ها خیلی مواظب باشند که گاهی یک جمله، یک طایفه را به هم می‌ریزد. اگر حرف راست کسی را به کسی دیگر بگویید که موجب دشمنی شود، این سخن چینی است؛ کار دشمن خداست. یکی از معصومین علیهم السلام می‌فرمایند: آن سحری که باید از آن بترسی، همین سخن چینی است. آن سحر اصلی که زندگی‌های شما را جادو کرده، همین سخن چینی است که امام معصوم فرموده است. این که خواستگار می‌آید و بعد می‌رود و دیگر بر نمی‌گردد، کسی سحر و جادو نکرده؛ بلکه باید مواظب دهان باشید و نمی‌خواهد دنبال باطل السحر بگردید.

خیلی مراقب حرفی که می‌خواهید بزنید، باشید. باید فیلتر کنید؛ همان طور که برای بنزین و آب و هوا فیلتر می‌زنند. فیلتر یعنی چه؟ یعنی تمام آلودگی‌ها را از خودشان رد نکنند. اگر حرف مخرب شنیدند، همان‌جا دفنش کنند و نگذارند از خودشان رد شود. اگر این را گفت، جنگ و خرابی به‌بار خواهد آورد. این باید فیلتر شود.

فحشا مربوط به کیست؟ چه کسی بود که هر دختر زیبایی را می‌دید، باید مال او می‌شد؟ یزید. چه کسی بود که چشم فرومی‌بست و سرش را بالا نمی‌آورد؟ حسین علیه السلام. تو بین چطور هستی. شبیه حسینی یا شبیه به یزید؟!

آیا با این خصلت‌های بد می‌توانید حسین بن علی علیه السلام را زیارت کنید؟ بیاید به عشق حضرت علی علیه السلام کیسه‌ای بردارید و به در خانه فقرا ببرید. صندوق کمپته امداد جای خوبی است، اما تو را آدم نمی‌کند. وقتی کیسه‌ای به دست گرفتی و به در خانه فقیر رفتی، انگار به زیارت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رفته‌ای. با این کار، به جای زیارت لفظی، زیارت عملی می‌کنی؛ همان‌طور که از این جا به نجف می‌روی و احساس می‌کنی به حضرت نزدیک شده‌ای.

این بصیرت لازم است. محب باید چشمش را باز کند. ما باید دست و بالمان را از عمل یزید جدا کنیم. اصلاً لازم نیست بگویند تو خودت امساک کن. از اهل بیت علیهم السلام کمک می‌گیری تا به تو در امساک کمک کنند. ای امام



حسین علیه السلام من را کمک کن تا آن را ترک کنم.

در این جلسات باید امساک پیدا کنیم. اگر توانستیم این رابطه بد را قطع کنیم، روزی صد گناه از پرونده ما یک باره پاک می‌شود. این مهم است.

یار غار یزید

امساک فرهنگی یعنی چه؟ بیا بید مثالی بزنیم. جرجی زیدان کتابی دارد به نام «تاریخ تمدن اسلام»، که جلد پنجم، صفحه ۴۰ به بعد را اگر ببینید، همه این آمارها در آن جا هست. قبل از اسلام، موسیقی در حجاز بود؛ اما فقط نی و دف و آواز بود (همین آوازخوانی که در ایران و روم به صورت خیلی پیچیده تر رواج داشت). اسلام که آمد، همین راهم تعطیل کرد و روی خوش به هیچ کدام نشان نداد و به جای آن، قرآن به دست مردم داد. مردم در اوقات بی‌کاری که دور هم جمع می‌شدند، به جای آواز و... قرآن می‌خواندند. بعد از پیامبر، یعنی در زمان خلفا هم وضع همین‌گونه بود. تأملی‌ها بر سر کار آمدند. معاویه بر حسب ظاهر نمی‌توانست آشکارا شب‌نشینی و غنا و... داشته باشد، اما پنهانی دوست داشت. یکی از خوانندگان و نوازندگان مشهور آن زمان به نام «صائب خاثر» اولین کسی بود که ساز عود را آورد و همراه با نواختنش می‌خواند. اورفیق و یار غار یزید بود.

شبی معاویه از جلوی تالاری که یزید در آن بود، رد شد و صدای ساز و آواز شنید. یزید هم قهقهه می‌زد غرق عیش بود. روز بعد، معاویه او را صدا زد و به جای این که گوش او را بیچاند و او را نصیحت کند، تشویقش کرد! معاویه با خودش حساب و کتاب کرده بود. عقل این نامرد چقدر خوب کار می‌کرده است!

بنی‌امیه و معاویه روی خوش به اسلام و رسول‌الله نداشتند. این تاریخ است، نه تحلیل. مغیره بن شعبه می‌گوید: در اواخر حکومتش که خیلی از یاران حضرت علی علیه السلام را کشته بود، به او گفتم: بس است دیگر؛ چرا این قدر علوی‌ها را می‌کشی؟ دیگر خطری وجود ندارد. علی و بیشتر یاران اصلی‌اش کشته شدند. در همین موقع اذان گفتند و تا اذان به «أشهد أنّ



محمد ارسول الله رسیده، معاویه گفت: شنیدی که در اذان چه گفت؟ بعد خودش گفت: محمد رسول خداست و تا زمانی که این صدا هست، من آرام نیستم. این نباید باشد. چه بیاورم تا دیگر این قرآن و اذان و پیامبر نباشد؟ ده سال به این فکر کرد و دید که این حرامزاده یعنی یزید این جایگزین را پیدا کرده و این موسیقی چیز خوبی است.

معاویه از یزید پرسید: این که بود که دیشب با آن خوش گذارنی می کردی؟ گفت: صائب خاثر بود. معاویه گفت: این را رها نکن. قدر این شخص را بدان و تاملی توانی به او پول بده.

کاروان مطربها

صائب خاثر چهار شاگرد تربیت کرد. یکی از آنها زنی به نامه جمیله بود که از شام به مدینه آمد. این زن مشهورترین خواننده در مدینه شد. در شام، بی عفتی باب شد و بعد آرام آرام به شهرهای اطراف هم سرایت کرد. شاگردانی تربیت شدند؛ پول‌هایی خرج شد و دیدند چه چیز لذیذی است. بعد به مدینه، شهر نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله، جایی که وحی نازل می شد، راه یافت. در ایام حج، جمیله تصمیم گرفت که به حج برود. در مدینه گفته شد که جمیله قصد دارد به حج برود. چه کسانی قصد همراهی اش را دارند؟ خواننده‌ها و مرشدها و بچه مرشدها و شعرای شعرهای مستهجن! عجب کاروانی به راه افتاد! برخی‌ها از شام و مدینه و کوفه رفتند. کاروان مطرب‌ها! آن زمان آنتالیا که نبود. به مکه آمدند و در آن جا چادر زدند و خوش بودند. حج که تمام شد، به مدینه برگشتند. به جای ولیمه‌ای که حجاج معمولاً بعد از حج به مردم می‌دانند، چون خودشان را آدم معمولی نمی‌دانستند، سه شبانه‌روز در مدینه کنسرت رایگان برگزار کردند و بی عفتی و مطربی و خوش گذرانی به مدینه هم وارد شد.

رواج بی عفتی

خصوصیت موسیقی این است که هیجان‌ات درون انسان را فعال می‌کند. یکی از همین اهل موسیقی اموی‌ها، خیلی تیز و تند بود و می‌گفت: اثر



موسیقی مانند اثر شراب است؛ بلکه کارش از شراب هم بدتر است. موسیقی حرام، هیجانانگیز انسان را صد برابر می‌کند.

در همین ایام، در مدینه آماری گرفتند و تعداد مسلمان‌هایی که نماز و قرآن بلد بودند، به تعداد انگشتان دست هم نمی‌رسید. بی‌عفتی که آمد، قرآن و نماز خواهد رفت.

ولید بن یزید علاوه بر خلیفه بودن، یک خواننده قهار نیز بود. این در مورد اموی‌ها بود. در عباسی‌ها هم واثق و مدثر خواننده بودند. قبلاً خلیفه عابد بود و می‌گفتند علی عَلَيْهِ السَّلَام شبی هزار رکعت نماز می‌خواند. چرا این‌ها مهم بود؟ چون نماز ارزش بود. وقتی ارزش‌ها عوض شد، همه چشمانشان به موسیقی دوخته شد؛ همه دنبال این بودند که آن خواننده چه می‌تواند بخواند. وقتی این باب شد، آن وقت خلیفه کسی می‌شود که رئیس خوانندگان بود. ولید استخری داشت که با شراب پر می‌کرد و درویش می‌پرید و عاشق شراب بود.

امام سجاد عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید: «مَا أَدْرِي كَيْفَ نَزَعَتْ بِالنَّاسِ عَنِ حُدُوثِهَا بِمَا سَمِعْنَا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ، ضَحْكَوا!»؛ نمی‌دانم چه کار کنم با مردم؟! من که اولاد رسول‌الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هستم، وقتی برای مردم حدیث ایشان را می‌گویم، مردم می‌خندند! چه چیزی جای حدیث رسول‌الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را گرفت؟ یک بی‌عفتی رواج یافت.

تنها کشور تحریم خاورمیانه

در کنگره آمریکا وقتی او‌باما می‌خواست گزارش هزینه پول براندازی در ایران را بدهد، به جای این‌که بگوید چند صفحه مستهجن پخش شده یا چقدر سی‌دی و مطلب ضداخلاق پخش کرده، گفت: سیستم اندروید را شایع کردم! می‌دانید که در خاورمیانه، ایران اولین مصرف‌کننده موبایل‌های اندرویدی است و عجیب این است که فقط ما در خاورمیانه تحریم هستیم. جوانان ما به این مسئله دقت کنند. تنها کشور تحریم خاورمیانه، ایران است؛ آن هم تحریم حداکثری؛ یعنی همه چیز تحریم



است، مگر موبایل، بیشترین مصرف موبایل را ایرانی‌ها در خاورمیانه دارند. روزنامه انگلیسی «گاردین» می‌نویسد: موبایل نسل سوم، ازدواج بین اینترنت و موبایل است؛ یعنی عملاً خانه فحشا شده است. قبلاً آمارهایی را خواندم که نشان می‌داد چه اتفاقی افتاده است. چیزهایی که اساس همه چیز را عوض می‌کند. امام سجاد علیه السلام می‌فرماید: «در مکه و مدینه ده یا بیست نفر پیدا نمی‌شود که ما را دوست بدانند». در این فضا چه کار کردند؟ یک موج بی‌عفتی به جامعه آمد و همه را برد. سنی‌ها فتوا به حلیت غنا دادند. الان هم غنا و موسیقی نزد خیلی از آنها حرام نیست.

دستور امساک

محمد بن عباد از امام رضا علیه السلام پرسید: حکم خواندن و رقصیدن و امثال این‌ها چیست؟ امام فرمود: «اهل حجاز درباره‌اش فتوای حلیت دارند (یعنی غیرشیعیان)، اما من به تو می‌گویم این در زمرهٔ لهو و باطل است و مواظبش باش».

این بی‌عفتی، شعار اسلام را کنار زد. اهل بیت علیهم السلام دستور امساک صادر کردند. امام صادق علیه السلام به بچه‌ها فرمود که روزه بگیرید. یعنی غذا نخوریم؟ نه، گوشتان را ببندید. منظور روزهٔ فرهنگی است.

ابن هزم می‌گوید: همسایه‌ای داشتم که در خانه کنیزی داشت که مطربی می‌کرد. من در دستشویی که نشسته بودم، صدای مطرب را شنیدم و خوشم آمد. پس کارم را طولانی کردم. بعد استغفار کردم و بعد بیرون آمدم. غروب که به خانه امام صادق علیه السلام رفتم، امام تا مرا دید، فرمود: «غنا غنا غنا! مراقب غنا باشید». محبت دستش می‌لرزید. محبت، امامش را دوست دارد. تادید آقا و امامش می‌گوید غنا غنا غنا، امساک کرد.

در مقابل نجاست‌های یزید روزه بگیرید. روزه فقط روزهٔ بدن نیست، روزهٔ روح هم هست. خودشان اسمش را روزهٔ فرهنگی گذاشته‌اند. ابویوب فزاز با چند نفر به مدینه رفتند و منزلی اجاره کردند. امام صادق علیه السلام از احوالشان پرسید؛ گفتند: خانهٔ فلانی را در نزدیکی شما گرفتیم. اما خانهٔ همسایه دو یا



سه کنیز مطرب دارد که می خوانند. امام فرمود: «**کونوا کراماً**»؛ کریم باشید. بعد از ملاقات، این ها گفتند این که امام فرمود، یعنی چه؟ یکی از آنها گفت: یعنی به صاحب خانه خود برسید؛ یعنی اکرامش کنید. روزی دیگر دوباره نزد امام رفتند و پرسیدند که «کونوا کراماً» یعنی چه؟ آقا فرمودند: حرف خدا را نشنیده اید که فرمود: «**وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا**»؛ مؤمن و دوست اهل بیت علیهم السلام وقتی از کنار چیزهای لغو و لهو می گذرد، با کرامت می گذرد و دست و پای خود را جمع می کنند.

دوست اهل بیت علیهم السلام تمام روز و شب تلویزیون نمی بیند؛ دوست اهل بیت مدام با موبایلش مشغول نیست. توکی زیارت عاشورا و آل یس می خوانی؟ توکی زیرساخت های مهدوی را آماده می کنی؟ کی درس می خوانی؟ نمی شود با این کارها به این موارد هم برسید.

دستور دادند که امساک کنید. آنها که اهل بیت علیهم السلام را دوست می داشتند و می دیدند بی عفتی از خانه یزید آمده، چشمشان باز شده است. قسم می خورم که این عزیزانی که سیاه پوشیده اند، اگر اثبات کنیم که یک بی عفتی از خانه دشمن رسول الله صلی الله علیه و آله بیرون آمده، دیگر آن بی عفتی را انجام نمی دهند. ما هر قدر هم نامرد باشیم، هرگز با رسول الله صلی الله علیه و آله دشمن نیستیم. اهل بیت علیهم السلام با ترکیب بصیرت و امساک، سبب ایجاد عفاف در جامعه شدند. همه مسلمانان راه را گم کردند، غیر از شیعیان. فحشای غنا و مطرب وارد خانه و جامعه شیعیان نشد؛ با وجود این که در همان کوچه ها و شهرها زندگی می کردند. چه چیز موجب این عفاف شد؟ محبتشان به امام صادق؟ ه؟ و بصیرتشان نسبت به حقیقت گناه غنا.

هفتاد هزار نفر؟!

ان شاء الله بعداً در مورد غنا بحث خواهیم کرد. اما در زمان امویان و عباسیان کار به کجا کشید؟ یزید غنا را به جامعه آورد و بعد از غنا، شراب و بعد اختلاط زن و مرد و... هم آمد. آدمی که مست می کند و دنبال لغو می افتد، حدّ یقف ندارد. در صفحه ۷۷ کتاب «بررسی های عاشورا» نوشته



دکتر آیتی آمده است:

یزید میمونی داشت به نام «ابوالقیس» که او را خیلی دوست می داشت؛ به حدی که او را می پرستید. میمون هم عجیب تعلیم دیده و دل از یزید برده بود. تا یزید وارد می شد، پیش او مژه می ریخت. اگر کسی می خواست او را بگیرد، میمون او را دست می انداخت و همه می خندیدند؛ یعنی هنرمند بود و حتی شراب برای او می ریختند! شاهی که مست شود، عالمی را مست می کند.

(آیا می دانید در شهر شما چند سگ شناسنامه دار هست؟ باید خجالت بکشیم! این ها دکتر و مغازه و شامپوی مخصوص سگ لازم دارد. در شهر ما دوهزار سگ شناسنامه دار هست. اگر ساکت بشوید، شما هم سگ باز خواهید شد).

یک روز به یزید خبر دادند: یکی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله مرده است. اهمیتی نداد و گفت: یک جایی دفنش کنید و تمام! چند صباح بعد، ابوالقیس مرد؛ دیدند یزید بر سر و صورتش می زند. گفتند چه شده؟ گفت: بدبخت شدم، ابوالقیس مرده! (عزیزان! می خواهم بعد از این جمله فریاد بزنید). یزید دستور حکومتی برای تشییع ابوالقیس صادر کرد و شهر را تعطیل و عزای عمومی اعلام کرد! در تاریخ آمده که هفتاد هزار نفر در تشییع جنازه ابوالقیس در شام زیر تابوت او جمع شدند (دستور داد تا پنجاه نفر صحابه با محاسن سفید زیر این تابوت باشند). برای عثمان که خلیفهٔ مسلمین بود، شصت هزار نفر جمع شد. جامعه ای که در آن برای تشییع جنازهٔ یک میمون هفتاد هزار نفر جمع شوند، معلوم است که به خانواده امام حسین علیه السلام سنگ می زنند. خیلی زود باید به داد این جامعه رسید؛ و الاً جامعه این طور می شود.

خانوادهٔ رسول الله صلی الله علیه و آله را در یک خرابه جا دادند که نه ایمن از سرما بودند و نه ایمن از گرما. روزها گرما و شبها سرما اذیتشان می کرد. راوی می گوید: دیدم گونه های بچه های سیدالشهدا علیه السلام همه قرمز شده و



پوست انداخته بود. محل تماشای مردم شده بودند. مردم به این‌ها نگاه می‌کردند و می‌گفتند: این‌ها اسیران خارجی‌اند. زینب عَلَيْهَا السَّلَامُ سحرگاه در آن‌جا نماز می‌خواند و نمازخوان این شهر، زینب ورقیه و سکینه (علیهن السلام) بودند.

امام سجاد عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: سر طناب گردن من بود و پایین طناب هم عمه‌ام زینب عَلَيْهَا السَّلَامُ. این طناب را از بین همه رد کرده بودند و برای بعضی بچه‌ها یک تابی داده بودند تا به نفر بعد برسد. بچه‌ها گرسنه و تشنه بودند و هر کدامشان که می‌افتادند، راه رفتن برای نفر اول و نفر آخر طناب خیلی سخت می‌شد.

به نیت فرج امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ دست ادب بر سینه بگذار و سلام بده.

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ عَلَيْكَ مِنِّي سَلَامُ اللَّهِ
 أَبَدًا مَا بَقِيَتْ وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَ لَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكُمْ
 السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ





مجلس پنجم





أعوذ بالله من الشيطان الرجيم؛

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ.

اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيَّكَ الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ صَلَواتِكَ عَلَيْهِ وَعَلَى آبائِهِ فِي
هَذِهِ السَّاعَةِ وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ، وَليًّا وَحافظاً وَقائِداً وَناصِراً وَدَلِيلاً وَ
عَيْناً، حَتَّى تُسَكِّنَهُ أَرْضَكَ طَوْعاً وَتُمَتِّعَهُ فِيها طَوِيلاً.

محبت، شرط عفت

در جلسه قبل گفتیم که دشمنِ ولیّ خدا چطور موج جدیدی از بی‌عفتی و گناه را در جامعه شایع می‌کند. معاویه و یزید چطور با یک برنامه‌ریزی و با شایع کردن موسیقی مطرب و متعلقاتش، قرآن و نماز و عبادت را از زندگی مؤمنان جامعه پیغمبر حذف کردند.

امام صادق علیه السلام فرمودند: همه گناهان، شاخ و برگ دشمنان ماست. گناهان، همه دست و پاهای دشمنِ ولیّ خدا هستند. گفتیم که امام حسین علیه السلام ما را شجاع و سخاوتمند کرد؛ اما آیا می‌تواند ما و جامعه ما را عقیف هم بکند؟ بله. چطور؟ به وسیله محبت. هر چه محبت بیشتر، بهتر. محبت شرط است.



بر هر کسی که می‌خواهد عقیف شود و در هر جامعه‌ای که می‌خواهد عفاف بر آن حاکم شود، باید محبت را افزایش داد. خانواده‌ای که این شب‌ها در خیمهٔ ابا عبد الله علیه السلام تصمیم گرفته تا عقیف باشد، چیزهایی لازم دارد: اول، محبت زیاد. دوم، بصیرت؛ یعنی چشم باز کند و ببیند که موج بی‌عفتی از خانهٔ دشمن و ولی خدا درآمد است. محبت وقتی دید دشمن محبوبش موجی منفی در جامعه ایجاد می‌کند، در مقابلش می‌ایستد.

اسماک و روزهٔ فرهنگی لازم است. گفتیم که یزید و معاویه یک موج و سیل بی‌عفتی در جامعه به راه انداختند که این موج بی‌عفتی ایمان‌ها را برد؛ تا جایی که در مدینهٔ رسول الله صلی الله علیه و آله آدم‌هایی که نماز (یعنی مهم‌ترین واجب در اسلام) را بلد بودند، تعدادشان اندک بود. وقتی احادیث رسول الله صلی الله علیه و آله را برایشان می‌گفتند، آن‌ها می‌خندیدند! برایشان مهم نبود که رسول الله صلی الله علیه و آله چه فرموده‌اند! کسی قرآن خواندن بلد نبود، آماده تا ترانه را از حفظ بود!

در این جامعهٔ موج‌زده، امام صادق علیه السلام یک کشتی نجات درست کرد و شیعیان را نجات داد، چطور؟ با روزهٔ فرهنگی، زکات فرهنگی و کفارهٔ فرهنگی.

روزهٔ فرهنگی چطور درست می‌شود؟ اول باید محبتش کنی؛ محب که شد، بصیرش کن تا ببیند این موج گناه از خانهٔ دشمن بلند شده است؛ آن وقت به او روزهٔ فرهنگی را تجویز کن. خواهیم گفت که روزهٔ فرهنگی، جوان مؤمن دوست‌دار امیرالمؤمنین علیه السلام را تا کجا می‌برد و چه آثار نیکویی برایش درست می‌کند.

روزهٔ فرهنگی

دیشب وعده دادیم که روایات روزهٔ فرهنگی را بخوانیم. روزهٔ بدن در ماه رمضان واجب است و در برخی ایام هم مستحب است در هر ماه سه روز مستحب است: پنج‌شنبهٔ اول ماه، پنج‌شنبهٔ آخر ماه و چهارشنبهٔ وسط ماه. البته اگر موجب ضعف یا بیماری می‌شود و نمی‌توانی کارهایت را انجام دهی، روزه نگرفتن اشکال ندارد. هر وقت هم روزه مستحبی گرفتی، اگر



کسی دعوت می‌کند، می‌توانی دعوتش را قبول کنی و بخوری و ثوابش را هم می‌بری.

اما این روزه فرهنگی دعوت ندارد و واجب است و برای هر روز است. بیایید در این شب چهارم از امیرالمؤمنین علیه السلام روزه‌ای را در مقابل بی‌عفتی‌ها یاد بگیریم. اما فقط دوستان و محبان علی علیه السلام، و غیر از محبان ایشان این روزه را نگیرند. دوستان اهل بیت علیهم السلام نیت کنند که از فردا روزه فرهنگی بگیرند. روزه فرهنگی چیست؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «صِيَامُ الْقَلْبِ عَنِ الْفِكْرِ فِي الْأَثَامِ، أَفْضَلُ مِنْ صِيَامِ الْبَطْنِ عَنِ الطَّعَامِ»؛ قلبی که روزه بگیرد تا فکر گناه نکند، بسیار بافضیلت‌تر از روزه شکم از غذاست.

چقدر ثواب دارد که آدم در ماه رجب و پنج‌شنبه اول ماه روزه بگیرد! اما می‌فرماید: روزه‌ای که قلب و نفس و جانت بگیرد (منظور روزه فرهنگی و معنوی است) تا فکر گناه نکند و هوس‌ها را دنبال نکند، بهتر از روزه شکم است. تا یک جرعه گناه در ذم زده، دنبال یک کار خوبی بروم تا فکر آن گناه از یادم برود. یعنی به اختیار خودم سراغ خیالات بد نروم. هر وقت هم فکر گناه به ذهنم هجوم آورد، خودم را مجبور به یک کار خوب کنم تا از یادم برود؛ ولو خوردن میوه یا چیزی یا تفریح با دوستان باشد. اجازه ندهم خیالات در درونم جولان دهند و هوس‌ها و آرزوهای بد در درونم ریشه بزنند. روشن است که باید ورودی موبایل و لب‌تاپ را هم ببندی. آیا می‌شود خیالت را ببندی، در حالی که در صفحه موبایلت صحنه‌های بدی باشد؟! هرگز نمی‌شود. تا چشم‌ت را ببندی که نمی‌توانی قلبت را ببندی. این می‌شود روزه فرهنگی.

هیجان‌ات خفته

روزه فرهنگی یعنی اجازه ندهم موسیقی‌های مطرب، هیجان‌ات خفته من را فعال کند. این حرف مهمی است. علامه جعفری رحمته الله تعبیر زیبایی دارد. دیده‌اید که مارگیرها وقتی می‌خواهند ماری را از کیسه بیرون بیاورند، یک ساز مثل شیپور می‌زنند و این مار بیرون می‌آید؟ امیال درون ما هم مثل



همین افعی‌های خفته هستند. الان در درون من شهوت هست، غضب هست، ترس هست... اما خوابند و فعال نیستند. اثر موسیقی این است که این هیجان‌ات خفته را فعال می‌کند. هر نوع موسیقی، یکی از این افعی‌ها را بیدار می‌کند.

این چیزی که می‌گویم را امتحان کنید. امشب از جلسه که برگشتی، از خیابان تاریک حرکت کن و یک موسیقی ترسناک هم در گوشی پخش کن. بدون موسیقی تا آن سر شهر هم راحت می‌رفتی، ولی با این موسیقی دیگر نمی‌توانی بروی. انگار ترس‌ت صد برابر شده است. جاده و خیابان عوض نشده؛ همه چیز مثل قبل است؛ فقط ترس اضافه شده است. همین را دربارهٔ شهوت هم می‌توان دید. موسیقی شهوت‌آلود هم شهوت را صد برابر می‌کند.

مگر می‌شود آدم زورش به خودش نرسد؟! من دست یک پهلوان را نمی‌توانم بخوابانم، اما دست خودم را که می‌توانم. پس چطور خیالم را نمی‌توانم کنترل کنم؟! خیال هم مثل دست من است. این دست در بیرون است و یک چیز هم در درون است. هر دو برای من است. چطور زور من به خیالم نمی‌رسد؟ چرا نمی‌توانم آرزوهایم را کنترل کنم؟ چون از بیرون حمایت می‌شوند. دشمنان خارجی کمکشان می‌کنند. از چه طریق؟ دیدنی‌ها و شنیدنی‌ها. صحنه‌هایی که می‌بینید و موسیقی‌هایی که می‌شنوید، این قدر خیال را فعال می‌کنند که دیگر زورت به آن نمی‌رسد. هر کاری می‌کنی که از آن فرار کنی تا به ذهنت نیاید و تو را تحریک نکند، دیگر حریفش نمی‌شوی. چرا این طور است؟ مدتی خوراک به آن نده، یعنی موسیقی حرام را تعطیل کن؛ موسیقی‌هایی که مضامین بد دارد. یک مدت به خیالت غذا نده، موسیقی گوش نکن، ضعیف و بی‌جان می‌شود و دیگر می‌توانی به راحتی کنترلش کنی. به این می‌گویند «امساک فرهنگی». چه کسی می‌تواند امساک کند؟ دوست اهل بیت علیهم السلام که چشمش باز شده و دیده است این گناه از خانهٔ دشمن می‌آید.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «صَوْمُ النَّفْسِ عَنْ لَذَاتِ الدُّنْيَا أَنْفَعُ الصِّيَامِ»؛ در



مقابل لذت‌های حرام دنیا روزه بگیرید و امساک کنید.

خانم‌ها مخصوصاً اغلب در جلسات دوست دارند بدانند که مثلاً فردا چه نمازی وارد شده تا بخوانند یا نذری ای بپزند و پخش کنند و حاجت بگیرند. خانم! آقا! یک نذر جدید کنید! نذر کنید که چهل روز روزه فرهنگی بگیرید. مگر آن روزه را نذر نمی‌کردی! این روزه را هم نذر کن؛ ثواب هم می‌بری.

این را تبدیل به یک فرهنگ کنید و به همدیگر یاد دهید. با همین ادبیات حضرت علی علیه السلام بگویید. فقط ما می‌گوییم فرهنگی و امام می‌فرمایند روزه قلب، روزه نفس، روزه معنا، روزه باطن. نافع‌ترین روزه، این روزه است.

از اموی تا پهلوی

دیشب گفتیم که معاویه چطور سیاست به خرج داد. با موسیقی به جان آدم‌ها نفوذ می‌کرد. می‌دانست که با موسیقی می‌شود قرآن را تعطیل کرد؛ پس به یزید گفت: خرج این کار کن که می‌ارزد! و چه خرج‌هایی برای آن کردند! مثلاً به «ابراهیم موصلی» یکی از نوازندگان دوره عباسیان حقوقی می‌دادند که به رقم امروز چند ده میلیون می‌شود. این در زمان شاهان بعدی هم بود. در زمان محمدرضای پهلوی هم همین‌طور بود. در کیش پانصد تا ویلا ساخته بود (آن موقع که ما نمی‌دانستیم کیش کجاست). این پانصد ویلا برای سناتورهای و خواننده‌های مشهور بود. پول این‌ها از کجا بود؟ بیست درصدش را یک بانک داده بود و هشتاد درصدش را از امام رضا علیه السلام دزدیده بودند، یعنی پول آستان قدس رضوی بود. ویلا می‌ساختند برای فلان خواننده که حرم امام رضا علیه السلام کم‌رونق شود و این‌ها شلوغ بشوند. همیشه نقشه این بوده است.

گفتیم که دشمن ولّی خدا گفت: این (مثلاً) شراب خوب است. اگر موج شراب خواری راه بیندازیم، می‌توانیم با ولّی خدا دربیفتیم. امام صادق علیه السلام با روزه فرهنگی، شیعیان را نگه داشت. آن‌ها که محب بودند، بسیج شدند و امساک کردند، روزه گرفتند و سالم ماندند.

این شب‌ها جوانان ما می‌آیند پیش امام حسین علیه السلام و می‌گویند: آقا! چقدر



پشیمانم که دیر آمدم. اما عزیز دلم! تو که نوزده سال بیشتر نداری؛ تو که دیر نکرده‌ای. می‌گویند: نه، کاش از پنج‌سالگی با هیئت آشنا بودم.

مدام دنبال این است که فرداشب رابطه‌اش با امام حسین علیه السلام صمیمی‌تر و نزدیک‌تر بشود. در این منبر وقتی از یک شهید می‌گویم، می‌بینم اشک در چشمانش جمع شده است. آدم در پیشانی‌اش می‌خواند که الان دارد آرزوی شهادت می‌کند؛ چون محبت خیلی برایش مهم است. وقتی می‌گویند فلان کار، محبت امام حسین علیه السلام را از تو می‌گیرد، دیگر از آن کار می‌ترسد و پرهیز می‌کند. پس بصیرت و محبت، هر دو لازم است.

حالا امروز همان موج ترویج موسیقی معاویه را وارد جمع‌های جوانان کرده‌اند. باز نمی‌خواهم اسم بیاورم. سوپرستاره‌هایی که در چند سال اخیر در عرصهٔ موسیقی باب شدند، عمدتاً دختران و پسران نوجوانند که پسرها دنبال آن پسر برونند و دخترها هم دنبال آن دختر. دشمن سراغ نوجوان‌ها رفته است. ما هم باید غرضه داشته باشیم که یک بصیرتی بدهیم. شاگردان امام صادق علیه السلام آن زمان توانستند بصیرت بدهند و محبتین واقعی را بیمه کردند.

یا اباعبدالله علیه السلام! آیا امشب ما را هم بیمه می‌کنید تا حداقل از این چیزها در زندگی بچه‌هایمان نباشد؟ آن‌ها را مثل دشمن با آن‌ها مواجه کنید. فعلاً روزهٔ همین یک مورد را بگیرید و افراط نکنید تا کار ممکن بشود. از فردا محصولات هالیوود را نمی‌بینیم؛ موسیقی غربی گوش نمی‌کنیم؛ سوپرستاره‌هایشان را دوست نمی‌داریم. این‌هایی که می‌گویم، الان عکسشان در همهٔ آرایشگاه‌ها هست؛ روی کیف و کفش و لباس همه بچه‌ها هست.

می‌خواهند از طریق نوجوانان در قلوب جا باز کنند. موسیقی به علاوهٔ یک نوجوان، به علاوهٔ اینترنت. امام علیه السلام می‌فرمود: «این‌ها بدتر از شیاطین قبلی هستند». این را باور کنید. مکر معاویه پیش این‌ها چیزی نیست. الان چه؟ شب در جایی تصمیم می‌گیرند و فردا صدایش همه جا می‌پیچد.



از قضا این‌ها از استودیوها شروع نکردند؛ بلکه از یوتیوب شروع کردند؛ یعنی ترانه‌هایشان را اول در یوتیوب منتشر کردند. در یوتیوب چندین میلیون بار این موسیقی‌ها بارگذاری شد. این‌ها شبکه‌های اختاپوسی هستند که به خانه‌های همه ما آمده‌اند. حالا یک شب مفصل‌تر درباره آن خواهیم گفت.

سوپراستارهای هالیوودی

صفحه‌های مجازی برایشان به‌روز شد. خودمان با پول خودمان آنها را پخش کردیم؛ بدون این‌که آن‌ها دیگر زحمتی بکشند. این گرفت و برای دیگری فرستاد و همین‌طور رایگان پخش شد. علاقه‌مندان‌شان خیلی زیادند. مجله «تایم» درباره یکی از این‌ها نوشت: «جزء صد فرد تأثیرگذار دنیاست!». یک نوجوان شانزده هفده ساله جزء رتبه‌های اول این صد نفر است! اثرگذاری‌اش فوق‌العاده است. وقتی مُرد، یک میلیارد آدم به شکل زنده تشییع جنازه او را تماشا کردند. یعنی یک میلیارد قلب را تصرف کرده است. به نظر شما دشمن بزرگ بشریت، یعنی شیطان بزرگ به این قدرت بی‌توجه است؟ در دنیا چند نفر او باما و ترامپ را دوست دارند؟ تا الان نتانیا هو جایی رفته است که به او اعتراض نکنند؟

سوپراستارهایشان، واقعا سوپراستار هستند. همه دستورات آن‌ها را اجرا می‌کنند و میلیاردها قلب را می‌ربایند. دقیقاً در ایامی که فیلم توهین به پیامبر عزیز اسلام درست شده بود و همه جا از جمله ایران و هندوستان و مصر و اردن و فلسطین و... اعتراض‌ها شروع شد، یکی از هنرپیشه‌های زن مشهور هالیوود به اردوگاهی در اردن رفت. ساکنان این اردوگاه همان هفته‌ها به آمریکا به خاطر پیامبرستیزی‌اش اعتراض کرده بودند. چون معلوم بود که پشت این ماجرا آمریکایی‌ها هستند. هفته قبل از این دیدار، در آن اردوگاه پرچم آمریکا را آتش زده بودند و همه با مشت‌های گره‌کرده شعار مرگ بر آمریکا سر دادند. این خانم سوپراستاری که عکسش در جیب و داخل موبایل خیلی از جوان‌ها بود و فیلم‌هایش را تلویزیون‌های حلال و حرام هفته‌ای یکی دو بار پخش می‌کنند، به آن جا رفت. (خوب



دقت کنید، چون دستم هم جزء استدلال است) این مشت‌هایی که گره شده بود که به شکل نمادین بر دهان آمریکا بزنند، چون به پیغمبر ما توهین کرده، با دیدن سوپرستار آمریکایی ناگهان همه این مشت‌ها باز شد و همه از او می‌خواستند که یک امضا بدهد! عکس‌های این ماجرا در اینترنت هست؛ بروید و نگاه کنید. جوان‌های بغض‌کرده، همه‌شان شدند دوست. این واقعیت است! اصلاً خصوصیت ستاره‌ها این است که این کارها را بکنند. بعد در کشور شیطان بزرگ، دربارهٔ ستاره‌ها ساکت می‌نشینند؟!

یک میکروبی که در دنیا پیدا می‌شود و می‌تواند آدم‌ها را بکشد، یک باره پنتاگون (وزارت دفاع آمریکا) دست روی آن می‌گذارد و در آزمایشگاه‌های پیشرفته، جهشش می‌دهند و بعد پخش می‌کنند تا بتوانند با آن، آدم‌های بیشتری بکشند؛ آنفلوآنزای خوکی را که طبیعت درست نکرده. این‌ها در آزمایشگاه‌هایشان با یک جهش ژنتیکی درست می‌کنند. پادزهرش هم پیش خودشان است. می‌فروشند و یک‌شبه میلیاردی می‌شوند. آن وقت رئیس آن مؤسسه چه کسی است؟ وزیر جنگ آقای بوش!

وقتی برای یک میکروب حساب باز می‌کنند، برای یک سوپرستار باز نمی‌کنند؟! نباید ساده بگیریم. باید به همدیگر اطلاع بدهیم که چه خبر است و چه بازی‌ای درآورده‌اند. دربارهٔ این آدم‌ها تحقیق کنید. یوتیوب متعلق به گوگل است و اصلی‌ترین مروج آن، نوجوانان هستند. قدرتش می‌تواند خیلی بیشتر از حتی مایکل جکسون باشد. هم بزرگ‌ترها با یک انگیزه‌ای به او علاقه‌مندند و هم هم‌سن‌هایش. محبت یک نوجوان اولش خیلی شدید است. محبت اول و عشق اول بسیار آتشین است. چقدر نوجوان‌ها باید مراقب باشند که اولین کلیدی که به قلبشان می‌خورد، عشق به پسر فاطمه علیها السلام باشد. چون عشق و محبت اول خیلی صادقانه است. بعدهاست که آدم یاد می‌گیرد چطور بازی دربیورد. ولی اول کار ممکن است به خاطر آن کسی که به او علاقه دارد، تا مرز جنون برود.

ببینید چقدر عکس‌های دختران و پسرانی که از تب علاقه به این‌ها تا



خودکشی پیش می‌روند. اگر گفتند برنامه‌شان کنسل شده، خودکشی می‌کنند. سفر دوره‌ای می‌روند؛ تور درست می‌کنند از این کشور به آن کشور، یک هفته در این کشوریم، هفته بعد در آن کشوریم. این طور میلیون‌ها آدم را جمع می‌کنند.

حمایتی از جنس صهیونیست

الان در گوگل حتی به فارسی هم کلمه «جا» را جست‌وجو کنید، صدها کلمه پیدا می‌کند که اولش «جا» است، اما یک باره اسم آن خواننده یا بازیگر و... را می‌آورد؛ یعنی به زبان بی‌زبانی می‌گوید: جان من! بیا یک دوری بزن، بعد برو، تا اسیرت کند. مدیر برنامه‌اش یک صهیونیست است. خودش این را گفته است. می‌گوید «پدر و مادر من از هلوکاست جان سالم به در بردند». این صهیونیست مدیر برنامه‌ی این نوجوان شد و این خیلی در جهانی شدنش اثر داشت. محافظش هم صهیونیست و اصلاً اسرائیلی است!

بعد در برنامه‌هایش می‌بینید که مثلاً به سفر اسرائیل رفت. حُب دشمن خدا باید چه کار کند که دشمن خدا بشود؟ کنار «دیوار ندبه» رفت و با این‌که ظاهراً مسیحی است، ولی در واقع یهودی است و دنبال افکار صهیونیست‌هاست. روی بدنش هم به زبان عبری اسم حضرت مسیح را خالکوبی کرده است. عجیب‌تر این‌که گفت «می‌خواهم کنسرتی را برای کودکانی که از طرف حماس در اسرائیل کشته می‌شوند، اجرا کنم». دنیا این حرف‌ها را باور می‌کند. فکر می‌کنی همه جا جمهوری اسلامی است که افکار فلسطین و اسرائیل را پخش کنند؟! ده روز به لندن برو، ده روز به یک کشور اروپایی برو، اگر چیزی به عنوان فلسطین در اخبار به گوشت خورد! کسی در فلسطین کشته می‌شود؟ مطلقاً خبری نیست. آن وقت حماس دو تا موشک در مقابل این جنایت‌هایی که می‌بینید می‌زند، فریاد می‌زنند که ای داد بیداد! اصلاً بچه‌ای هم کشته نشده است. این آقا به اسرائیل رفت و گفت: من آمده‌ام برای این کودکان بخوانم. هفتصد تا بلیط مفتی هم می‌دهم به آن کودکان اسرائیلی که در مرز غزه هستند، می‌دهم که بیایند در کنسرت من شرکت کنند.



خطر امنیت

دشمن ولی خدا باید چه کار کند تا دشمن ولی خدا بشود؟! سبک زندگی را دارد عوض می‌کند. ببخشید، منبر اباعبدالله علیه السلام جای این مثال‌ها نیست، اما مجبور می‌شوم این مثال را بزنم تا بدانید صوم فرهنگی چقدر مهم است. مثلاً کنسرت اجرا می‌کند به صورت برهنه یا نیمه برهنه! حتی بزرگ‌ترهای این کار هم این طور روی بین نمی‌روند. تو نوجوانی؛ تأثیرگذاری بر نوجوان‌ها؛ باید خیلی پاستوریزه‌تر و کم حاشیه‌تر باشی! دور از شائت‌ان. شلوارش همیشه پایین پایین است؛ یعنی سر رانش است. مدش این است! اصلاً شلوارش این قدری است، نه این که کمر بند نبسته و پایین آمده باشد. بعضی وقت‌ها زیر آن شلوار، لباسی هم نیست؛ طوری که صدای خانواده‌های آمریکایی هم درآمده است. تعدادی از خانواده‌های آمریکایی شکواییه را برای سایت وزارت خارجهٔ آمریکا نوشته‌اند که در آن آمده است: این آمریکایی الاصل نیست؛ پناهنده است و گرین کارت (کارت اجازه اقامت در آمریکا) دارد. این را از کشور ما بیرون کنید، ما احساس خطر می‌کنیم. متنش را برایتان بخوانم تا باورتان بشود:

«ما مردم ایالات متحده احساس می‌کنیم که در حال اشتباه در فرهنگ عامهٔ کشورمان هستیم. ما می‌خواهیم «جاستین بیبر» به دلیل رواج کارهای مخرب و خطرناک، بی پروایی و استعمال مواد مخدر از کشور ما اخراج و گرین کارتش باطل شود. او امنیت ما را به خطر انداخته...».

گفتند امنیت ما را به خطر انداخته! مگر بمب دارد؟! امنیت در این جا به چه معناست؟ معلوم است که منظور، امنیت اخلاقی است؛ ولی وقتی می‌گویی «پلیس امنیت اخلاقی»، فریادشان بلند می‌شود که آقا! چرا می‌خواهید مردم را به زور به بهشت ببرید؟! ولی آمریکایی‌ها می‌خواهند به زور به بهشت بروند. آن جا می‌گویند به خاطر این که امنیت اخلاقی ما در خطر است، باید این را اخراج کنید، ولی این جا نمی‌توانی در کشورت مطالب ضد اخلاقی را فیلتر کنی.

این جنگ است. به جنگ آمده‌اند. می‌گویند من هم می‌خواهم مثل



مایکل جکسون یک میلیارد نفر را جمع کنم. یک میلیارد نفر فقط تشییع جنازه اش را تماشا کردند. هر جا که می رفت رقص مخصوصش را می کرد و پانصد هزار نفر در مکزیکوسیتی همان لباس او را پوشیدند و همان ترانه را خواندند و همان طور رقصیدند. مگر قدرت سوپرستارهای کوچک کم است؟! مثل سونامی موج درست می کند و برای جهان اسلام می فرستد. نه فقط جهان اسلام؛ من اصلاً بحثم حتی اسلام هم نیست، چه برسد به جمهوری اسلامی. مردم آمریکا هم می گویند احساس خطر کرده اند!

صوم فرهنگی، تکراهکار حال حاضر

در مقابل این سونامی چه کار کنیم؟ آن ها گفتند: می خواهیم این را از کشورمان بیرون کنند؛ چون مواد مخدر استفاده می کند؛ همجنس گرایی را تبلیغ می کند؛ کارهای بد را تبلیغ می کند. ما باید چه کار کنیم؟ دستور شماره یک، فعلاً صوم فرهنگی است.

آیا کار سختی است که از امشب تصمیم بگیریم دیگر هیچ محصول فرهنگی آمریکایی را مصرف نکنیم؟ می گویند: تلویزیون خودمان بعضی وقت ها پخش می کند. خب خاموشش می کنیم. آقا! تلویزیون جمهوری اسلامی است! بله، ما هم نگفتیم حرام است؛ بلکه گفتیم تصمیم می گیریم. مگر من اگر نذر کنم که فردا روزه بگیرم، روزه بر من واجب بوده است؟ خیر. در این جا نیز خودم نذر می کنم که روزه فرهنگی بگیرم و از این به بعد دیگر هیچ فیلم هالیوودی را نمی بینم، تمام!

بعضی هایش خیلی جذاب است؟ می دانم؛ چون جذابند، می خواهم نبینم. به جایش به پارک می روم؛ یک کتاب می خوانم و... سرانته مطالعه در ایران فقط دو دقیقه است! اگر دیدی آسان نیست، فرداشب برایت توضیح می دهم که چطور است.

مادرها و خواهرها! اگر می خواهیم امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام از ما راضی باشد، یک قدمی برداریم. چند سال لباس سیاه بر تنمان کنیم و آتش نذری بخوریم و به خانه برویم و بخوابیم؟ بیا بید روزه فرهنگی بگیریم. ما دیگر مصرف



نمی‌کنیم، تمام! همین یک مورد. فعلاً کارهای بد دیگر را کاری ندارم. همین یکی را دیگر نمی‌خواهیم انجام دهیم؛ چون دیگر برایمان روشن شده است که این‌ها قصد زدن اسلام را دارند؛ قصد زدن اخلاق را دارند که از آدم تا خاتم علیه السلام، همهٔ حکما، همهٔ دلسوزان بشر برایش سختی کشیدند. همهٔ عقلای بشر برای زیاد شدن حیا در بین بشر تلاش کردند، اما این‌ها دارند آن را از بین می‌برند.

وقتی شلوارش تا سراننش باشد، دیگر حیا می‌ماند؟! شوی لباس چسبان دخترانه راه می‌اندازد که در آن فقط یک مرد هست و بقیه زنند تا هر چه علاقه‌مند دختر دارد، بگوید: چون من این آدم را دوست دارم، پس لباسی که او تبلیغ کرده را دوست دارم. بعد همه در چنان منجلابی بیفتند که حتی صدای خانواده‌های آمریکایی هم دربیاید.

به خودمان بیاییم! با خدا عهد کنید از این‌جا که برگشتید، یک دور موبایل‌هایتان را بگردید و هرچه از این موسیقی‌ها و فیلم‌ها و... هست، حذف کنید. من حتی به خوردن نوشابهٔ خارجی هم کاری ندارم. فعلاً عزم کنید که محصول فرهنگیشان را مصرف نکنید. به هیچ‌جا هم برنمی‌خورد. خودمان این همه چیز جذاب داریم؛ این‌ها را استفاده کنیم.

خلاصه چه کنیم که جوان‌هایمان بتوانند همین روزه را بگیرند؟ محبت را بیشتر کنیم. مادرها و خواهرها! روی افزایش محبت نوجوان‌ها کار کنید. مربیان و معلم‌ها! برای افزایش محبت اباعبدالله علیه السلام کار کنید. حاضریم صدها شب دیگر بیایم و برای شما حرف بزنم تا این اتفاق بیفتد و این حرف را باور کنیم که اساس کار این است که این محبت زیاد بشود. بعد، توصیه‌های دیگر هم عملی می‌شود؛ والا همه این‌ها فقط روی تخته سیاه نوشته و پاک شده است و اجرایی نمی‌شود. در هیئت این قدر آدم سراغ داریم که آمد و محبت شد و رفت و دست از همه چیز برداشت، بدون این که کسی به او بگوید.



خانواده عاشورایی

یک خانواده عاشورایی را با هم مرور کنیم. یک خانواده‌ای هست به نام خانواده «جناده انصاری». با زن و بچه‌اش همراه اباعبدالله علیه السلام به کربلا آمدند. خانم‌ها نیت کنند که مثل خانم جناده انصاری بشوند. به خدا کار سختی نیست. اصلاً به نظر من خیلی‌ها دلشان می‌خواهد این‌طوری بشوند. فقط بدانند که باید چه کار کنند، که امشب گفتیم باید چه کار کنند.

از مکه همراه آقا بودند. فرزندشان یازده‌ساله بود و برای بار اول به مکه آمده بود. دلشان می‌خواست حج تمام بشود و سر بچه را تیغ بکشند و بگویند حاجی شده. اباعبدالله علیه السلام فرمود: «هرکس حاضر است خون دلش را در راه ما نثار کند، با ما بیاید. جناده حش را تمام نکرد و به شوهر و بچه‌اش گفت: برخیزید با حسین علیه السلام برویم. گفتند صبر کن تا حجامان تمام بشود. گفت: وقتی رئیس حج دارد می‌رود، ما دیگر حج می‌خواهیم چه کار؟! پس با اباعبدالله علیه السلام همراه شدند و تا کربلا با ایشان بودند. صبح روز عاشورا در همان حملات اولیه، جناده شهید شد. زن شد زن شهید و بچه یازده ساله شد پسر شهید. نزدیک ظهر مادر به پسرش (عمر) گفت: برو پیش امام و از ایشان اجازه بگیر. خودش در خیمه بود (حیا)!

می‌شود آدم یک‌باره نوجوانش را جلوی تیر بفرستد؟! نه. من از کوچکی عاشقت بوده‌ام. پدر و مادر ما را از بچگی حسینی کردند. این مهم است، پدر و مادرها! از این غفلت نکنید.

در هر خانه‌ای هر روز مثلاً یک حکایت اخلاقی خوب از ائمه علیهم السلام می‌خوانند. این محبت جرعه‌جرعه وارد جان بچه‌ها می‌شود. اصلاً تعیین می‌کنی که بچه‌ها خودشان بیایند و تعریف کنند. هر روز نوبت یک نفر. فضای خانه بشود فضای دوستی اهل بیت علیهم السلام. دوستی اهل بیت فقط سینه‌زدن نیست.

امام علیه السلام به جناده فرمود: پدرت صبح شهید شد و هنوز دفنش نکرده‌ایم. هنوز جنازه شهدا روی زمین است. چطور به تو اجازه بدهم که به میدان بروی؟ دو تا یازده‌ساله در کربلا بودند: یکی پسر امام مجتبی علیه السلام و یکی دیگر



همین عمرو بن جناده است. مسابقه افتاده بین او و پسر امام مجتبی علیه السلام امام حسین علیه السلام فرمودند: پدرت تازه شهید شده و نمی‌شود. داغ تو برای مادرت سنگین است. عمرو گفت: آقا! مادرم به من دستور داده تا بیایم. مرحبا به این مادر! آقا یک لحظه به خیمه نگاه کرد و دید مادر در آستانهٔ خیمه ایستاده و سرش را به اشاره تکان می‌دهد که آقا اجازه بده. فقط یازده سالش بود؛ از قاسم بن حسن علیه السلام هم کوچک‌تر. زرهی اندازه‌اش نیست؛ پوتینی به اندازه‌اش نیست؛ کلاه خودی به اندازه‌اش نیست. هنوز به بلوغ نرسیده است. چه خانواده‌هایی درست می‌شوند در این خیمه‌های حسین علیه السلام!

به جرئت می‌گوییم که یکی از زیباترین رجزهای کربلا را این نوجوان یازده ساله خوانده است. یک رجز فرهنگی خواند که عمر سعد را کور کرد! رجز مثل پلاک است؛ پلاک‌هایی که الان همراه پیکر شهدا هست و ما شناسایی‌شان می‌کنیم. آن زمان به جای پلاک، رجز بود. هر کس یک شعر حماسی می‌خواند و در ضمن شعر، خودش را معرفی می‌کرد. من کی‌ام و پسر کیستم و... که وقتی شهید شد، معلوم بشود چه کسی است.

این نوجوان وقتی رفت و رجزش را خواند، بعضی‌ها این شهید را تنها شهید گمنام کربلا یاد کرده‌اند، چرا؟ چون در رجزش هیچ اسمی از خودش نیست. تنها رجز شهدای کربلا که همه‌تان بلدید، این است: «**امیری حسین و نعم الامیر**». آفرین! از همه با معرفت‌تر. من کی‌ام؟! مرا رها کن و بگو حسین کیست؟ شهدای گمنام، نام خودشان را با امام حسین علیه السلام معامله کردند و گفتند: آقا! می‌خواهیم اصلاً نامی از ما نباشد. هر کس آمد و کنار ما فاتحه داد، بگوید یک شهید کربلاست. اصلاً هر خانواده‌ای که شهید ندارد، ما را شهید خودش بداند تا همهٔ خانواده‌های ایران شهید داشته باشند. مفقودالاثرا گفتند: آقا! می‌خواهیم اسممان روی دیوار هم نرود؛ جنازه‌مان هم نیاید؛ هیچ نشانی نباشد و هر چه هست، تو باشی. «**امیری حسین و نعم الامیر**»؛ امیر من و رئیس من، حسین است و چه خوب امیری است! آفرین به نوجوانی که امیرش حسین است! امیر یعنی فرمانده؛ یعنی در قلب من صدای حسین است. او دستور می‌دهد. او به هر کاری



اشاره کند، انجام می‌دهم.

دشمن که این جمله را شنید، سرش را برید و برای مادر پرتاب کرد؛ مثل سر وهب. با این کار می‌خواهند زهرچشم بگیرند. مادرها! تصورش را نکنید. یک بچهٔ یازده‌ساله‌ای که معصوم است؛ خیلی به دل آدم می‌نشیند. سرش کنار مادر افتاد. مادر برداشت و بوسید و به سوی دشمن دشمن پرتاب کرد؛ یعنی خودم گفتم به میدان برود. این روحیه‌ها امام حسین علیه السلام را پیروز کرد.

مادر عمرو بن جناده از طایفهٔ دیگری بود و بخشی از عمرش گذشته بود که با امام حسین علیه السلام آشنا شد و به این جا رسید که بچهٔ یازده‌ساله‌اش را این طور تقدیم اباعبدالله علیه السلام کند. حالا انتظار دارید که زینب علیه السلام برای اباعبدالله علیه السلام نکند؟! باورت می‌شود که زینب کمتر از این خانم عمل کند؟! بچهٔ یازده‌ساله بگوید: «امیری حسین و نعم الامیر»، اما پسر زینب کبری علیه السلام داییش را تنها بگذارد؟! اصلاً باورت نمی‌شود و نباید هم بشود. این بچه‌ها به عشق اباعبدالله علیه السلام بزرگ شده‌اند.

آمدند پیش داییش‌ها و عرض کردند: آقا! به ما هم اجازه می‌دهید به میدان برویم؟ فرمود: نه، پدرتان این جا نیست. گفتند: مادرمان گفته است باید بروی و پدرمان هم راضی است. به هر حال اجازه گرفتند و رفتند و جنگیدند. روضه‌اش را برایتان می‌خوانم. وقتی بر زمین افتادند، اباعبدالله مثل همهٔ شهدا بالای سرشان رفت. به خاطر همین تشنه‌تر از همه، خود اباعبدالله علیه السلام بود. بیشتر از همه دویده است. همهٔ شهدا یک بار می‌رفتند و شهید می‌شدند؛ اما حسین علیه السلام از صبح مدام رفته و آمده است.

وقتی می‌دید می‌خواهند حمله کنند و پیکر شهیدی را تکه‌پاره کنند، به سرعت می‌رفت و با آن‌ها می‌جنگید و فراری‌شان می‌داد. شهید را بغل می‌کرد و دوباره تنها تا خیمهٔ شهدا می‌آمد. برای همین امام حسین علیه السلام خیلی خسته و تشنه بودند. شاید از یک طرف دلش نمی‌خواست زینب علیه السلام از خیمه بیرون بیاید و از مادرش خجالت بکشد که چه به سر



فرزند شهیدش آورده‌اند و از یک طرف شاید واقعاً این از آن جاهایی است که امام حسین علیه السلام نیاز به کمک دارد. زینب هم در دلش آشوب است. نمی‌داند به کمکش برود یا نه. اگر برود، شاید برادر شرم‌منده بشود؛ اگر نرود، از صبح تا حالا خسته شده است.

بالاخره تصمیم گرفت که نرود. آقا اباعبدالله علیه السلام بچه‌هایش را به خیمه شهدا برد. هیچ جا نداریم که زینب علیه السلام حتی آمده باشد؛ حتی یک مورد. چرا؟ چون این‌ها بعد از علی اکبر علیه السلام رفتند. زینب کبری علیه السلام خودش را برای علی اکبر علیه السلام بالای سر برادر رساند و زیر بغل‌هایش را گرفت و نوازشش کرد؛ تسلیتش داد تا نیرو بگیرد، ولی برای بچه‌های خودش نیامد. عمه شهید است؛ مادر شهید است؛ خواهر شهید است. همه شهدا از بنی‌هاشم با زینب علیه السلام نسبت دارند. همه این‌ها را تحمل می‌کند. وای از دل زینب، وقتی اباعبدالله علیه السلام روی یک بلندی ایستاد و فرمود: «هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي».

اباعبدالله علیه السلام یک خیمه را برای پیکر شهدا گذاشته بود و همه شهدا حتی فرزندان زینب علیه السلام را به آن جا بردند. راوی می‌گوید: تا اباعبدالله علیه السلام فرمود: آیا کسی هست مرا یاری کند؟ یک مرتبه دیدم در خیمه شهدا و لوله افتاد! در میان شهدا و لوله افتاد که آیا دوباره برخیزیم و یاری‌ات کنیم؟! اباعبدالله علیه السلام رو به آنها فرمود: «نَوْمٌ» یعنی نه، شما بخوابید؛ با شما نبودم؛ بازنده‌ها هستیم؛ با آن‌ها که بعداً می‌آیند.

آیا کسی هست حسین علیه السلام را یاری کند؟

به نیابت از همه شهدا بخوانیم.

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ عَلَيْكَ مِنِّي سَلَامُ اللَّهِ
أَبْدًا مَا بَقِيَتْ وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَ لَجَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكُمْ
السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ



مجلس ششم







أعوذ بالله من الشيطان الرجيم؛

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ.

«لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ؛ حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ نِعْمَ الْمَوْلَى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ؛ ثُمَّ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الْأَطْيَبِينَ لَا سَيِّمًا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ، رُوحِي وَأَرْوَاحُنَا الْعَالَمِينَ لَهُ الْفِدَا.

اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيكَ الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ صَلَواتِكَ عَلَيْهِ وَعَلَى ابائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ، وَلِيًّا وَحَافِظًا وَقَائِدًا وَنَاصِرًا وَدَلِيلًا وَعَيْنًا، حَتَّى تُسَكِّنَهُ أَرْضَكَ طَوْعًا وَتُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ.

همه‌اش به خاطر محبت است!

محبت اهل بیت علیهم السلام فرد و جامعه شیعه را شجاع کرد. نمونه‌هایش را در دفاع مقدس و انقلاب و امروز در دفاع از حرم می‌بینیم. محبت اهل بیت علیهم السلام فرد و جامعه شیعه را سخی کرد، که در محرم و اربعین می‌بینید. مال دوستی را به آسانی از انسان دور می‌کند و با طیب نفس و راحت خرج می‌کند.



گفتیم در این وانفسایی که در آن هستیم، با هجوم این همه ویروس‌های فرهنگی (نه فقط به ایران، بحث جنگ نرم و این حرف‌ها فقط نیست؛ بلکه برای همه دنیا این طور است و آمارهایش را خواندم) آیا اباعبدالله علیه السلام می‌تواند موج عفاف برای ما بسازد؟ این کشتی نجات می‌تواند ما را نجات بدهد و عفت برای فرد و جامعه‌مان، برای زن و مردمان درست کند؟ جواب داده شد که آری.

سه استراتژی برای محبین را گفتیم و گفتیم که برای غیرمحب، اصلاً اثر ندارد. محبت باید باشد. تلاش کنید برای زیادکردن محبت. این اتفاقات خوبی که در دورهٔ محرم اتفاق می‌افتد، تمام نشود. از جلسات خانگی گفتم. خیلی چیزهای دیگر هم هست که من بی‌خبرم. من می‌بینم که بعضی ابتکارهای خوبی می‌کنند؛ مثلاً طبقهٔ بالای خانه‌شان را حسینیه می‌کنند یا یک سالن درست می‌کنند و اسمش را حسینیه می‌گذارد. فقط مراقب باشید مزاحم همسایه‌ها نشوید. برنامه‌هایی که در آن اجرا می‌شود، موجب مزاحمت برای همسایه‌ها نشود. برای منطقه‌ای که حسینیه کم است و فراموش کرده‌اند مسجد بسازند، این مکان‌ها بسیار مفید است. متأسفانه این مشکل هست که یک جاهایی آدم می‌بیند فکر همه چیز را کرده‌اند غیر از مسجد. باید برای این فکری بشود و زمینی باشد تا خیرین بسازند. بعضی جاها زمینی باقی نمانده است.

ولی مؤمن ابتکار می‌کند. منتظر فلان مسئول نمی‌شود که آیا یاد این کارها بیفتند یا نه. پس طبقهٔ بالای منزلش را حسینیه می‌کند و در آن مجلس می‌گیرد. شاید از همهٔ روش‌های ساخت خوب هم استفاده کند تا صدا به بیرون درز نکند که کسی اذیت بشود. دو سه نمونه‌اش را در جاهای مختلف سراغ دارم که چه رونقی هم دارد. جلساتی که گاهی برای خانم‌هاست. همین جا دیده‌ام که چند واحدند و همه فامیل پارکینگ آپارتمانشان را محل جلسه کرده‌اند و خانم‌ها هفتگی آن‌جا جمع می‌شوند. مؤمن، مبتکر است. مؤمن فقط اهل غر زدن نیست که بگوید نکردند، نساختند. همه چیز هم کار دولت نیست. باید برای ایمان خودمان هزینه



کنیم. افتخار هم می‌کنیم. ما برای جلسات اباعبدالله علیه السلام هزینه می‌کنیم. مگر این جلسات به کمک دولت‌ها سرکار آمده‌اند؟ الان ریالی هم کمک نمی‌شود. اصلاً مگر باید کمک بشود؟ بایدی هم نیست. اصلاً هیچ انتظاری هم نیست. مردم با طیب خاطر این را انجام می‌دهند.

این محبت را به هر طریق زیاد کنید. محبت که درست شد، آن وقت بصیرتی عطا می‌کند که نمونه‌هایش را مفصل گفتیم. چشم‌ها را باز می‌کند تا فلان نوع بی‌عفتی را بشناسد که دشمن اهل بیت علیهم السلام درست کرده است. محبت تا این را دید، با بصیرت، عفافش حفظ می‌شود.

سه راهکار برای این که این عفت را درست کنند، گفته‌اند. ما هنوز در دستور اولیم که «روزه فرهنگی» است و تعبیر امام علی علیه السلام بود. «صوم النفس» روزه بگیرد؛ روزه فرهنگی، نه روزه بدن. باید این روزه فرهنگی را شعار قرار بدهیم و به همدیگر معرفی کنیم.

تعبیری درباره روزه فرهنگی داریم. یکی از این تعبیر که خیلی شنیده‌اید، در رساله حقوق امام سجاد علیه السلام آمده است. حق گوش، حق چشم، حق پا. این هم بیان دیگری است برای روزه فرهنگی. فقط فرقی این است که در احادیث دیشب فرموده بودند: تو موظف و مکلفی که چنین کنی؛ دستت را، پایت را، نفست را، خیالت را نگه داری؛ اما این تعبیر می‌گویند: حق گوش و چشم و... این است که این کار را با آن بکنی یا نکنی.

همان‌طور که مراقبی به کسی ظلم نکنی، این عضو بدن هم مثل یک کسی است که نباید در حقش ظلم کنید. این حقش این است که حرف خوب بشنود، نه موسیقی مطرب. این هم یک حقی دارد. این هم بیان دیگری از همان روزه فرهنگی است. یکی دو مورد را از امام سجاد علیه السلام بخوانم:

«حق گوش، پاک داشتن اوست از این که راه دلت باشد». گوش کانال ارتباطی به دل است و باید پاک نگاهش داری. «مگر برای خبر خوبی که در دلت خیر پدید آورد». گاهی حدیثی می‌شنوی یا کاری از اباعبدالله علیه السلام می‌شنوی، یا آیه‌ای، یا حرف حکمت‌آموزی،... که حال دلت را خوب می‌کند،



اینها را گوش کن. «یا خلق کریمی نصیب تو کند؛ زیرا گوش، دروازهٔ دل است».

هر روز مرور کنیم که چه بشنویم و چه نشنویم. فلان حرف را تا شروع کرد، بگوییم: ببخشید! نگو آقا. غیبت باشد، تهمت باشد و... هر چه باشد، مثل این است که روضه می‌خوانند؛ سینه می‌زنند و باران محبت می‌بارد، اما حوض سوراخ است و در آن جمع نمی‌شود. فردا صبح می‌بینی نیست. کجا رفت؟! از سوراخ غیبت، تهمت، سوءظن و سخن چینی هدر رفت. روزی یک سلام پنج دقیقه‌ای بدهیم، بهتر از این است که روزی دو ساعت عزاداری کنیم و فردا خودمان باشیم و چیزی جمع نشود.

«حق چشم این است که از هرچه بر تو حلال و روانیست، پوشانی و نگذاری مبتذل بشود». ابتذال از «بذل» می‌آید؛ بذل یعنی دادن، بخشیدن. ابتذال یعنی زیادی ره‌پیش کنی. در فرهنگ فارسی به آن می‌گوییم «چشم‌چرانی». همان‌طور که گوسفند را می‌چرانند، بعضی‌ها چشم‌ها را می‌چرانند. می‌چرانند یعنی ول و ره‌است. «خیابان مرتع است و چشم من گوسفند، پس بچرا!».

خیانت ممنوع!

یک چیز جدیدی هم درآمده که مثل یک کلمهٔ ارزشی، عادی شده و اصلاً بد نمی‌دانیم: «وب‌گردی». وب‌گردی هم یک‌طور چریدن است. آدم جدی برنامه دارد. من وقتی می‌خواهم دربارهٔ چیزی تحقیق کنم، ده دقیقه طول می‌کشد که وارد اینترنت شوم و برگردم. وب‌گردی یعنی خودش هم نمی‌داند دنبال چیست. بیهوده در اینترنت پرسه می‌زند. کاش می‌رفت و در خیابان پرسه می‌زد. باز این بهتر از وب‌گردی است.

بچه‌ها! به اعتماد پدر و مادر خیانت نکنید. ائمه علیهم السلام فرموده‌اند: شیعیان ما هر کاری هم که از آنها سر بزنند، خیانت نمی‌کنند. در یزید شدن تو، هیچ چیز بیشتر از خیانت اثر ندارد. به مهمانی خانهٔ همدیگر می‌رویم، دختر عمه و دخترخاله امانت‌اند. خاله خاطرش از تو جمع است که سخت نمی‌گیرد؛



والا به خانه دیگری که می‌رود، روسری و چادر دارد. وقتی برای مهمانی به خانه شما می‌آیند، خاطرش راحت است که تو بچه خوبی هستی. نباید به این اعتمادشان خیانت کنی. چه اشکالی دارد که در مهمانی‌ها وقتی نامحرم می‌شویم، لااقل دو طرف سفره باشیم. نمی‌گوییم حتماً در دو اتاق سفره بیندازید.

یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام از پشت پرده به بانویی درس می‌داد. در میان سؤال و جواب، یک شوخی لفظی کرد. طولی نکشید که دفتر را بست و آمد پیش امام صادق علیه السلام. تا سلام داد، امام فرمود: «ولی یاران ما با زنان شوخی نمی‌کنند». بله، امام زمان علیه السلام می‌بیند. بعضی وقت‌ها یک حرفی می‌زنیم، بعد می‌بینیم بعضی نوجوان‌ها چقدر آن را جدی می‌گیرند و این، مسئولیت را خیلی سنگین می‌کند. آفرین به این نوجوان‌های خوب! خدا زیادشان کند در جامعه ما.

یک وقتی به دوستان هیئت می‌گفتم کنار کامپیوترتان بنویسید **«لَا يَعْلَمُ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى»**؛ آیا نمی‌دانی خدا می‌بیند؟! همیشه یک خودنگهدار داشته باشید. یک نوجوانی این را انجام داده بود تا همیشه جلوی چشمش باشد و صحنه بدی نبیند تا خدا ناظرش باشد.

خیانت نکنیم. خیانت سریع آدم را یزید می‌کند. مثل اسیدپاشی است. وقتی یک‌باره به صورت کسی اسید می‌پاشند، دیگر مثل یک تب‌خال کوچک نیست. تب‌خال کجا و اسید کجا؟! بعضی کارها مثل اسید است که یک‌باره فاسد می‌کند؛ مخصوصاً اگر تکرار بشود. در مورد خیانت مواظب باشید. سریع آدم را از دستگاه اهل بیت علیهم السلام بیرون می‌کنند؛ چون خصلت اصلی دشمنانشان است.

چرا امام صادق علیه السلام روزه فرهنگی را توصیه کردند تا شیعیانشان را نگه دارند؟ چون وقتی موج بی‌عفتی می‌آید، مثل موج موسیقی‌ای که معاویه و یزید آن را ایجاد کردند، دوست اهل بیت علیهم السلام مستضعف می‌شود. یعنی چه؟ منظور مستضعف مالی نیست که نان نداشته باشد بخورد. بعضی از



اینها ایمانشان از همه محکم‌تر است. بلکه مستضعف در این جا کسی است که قرآن این طور او را معرفی می‌کند: «لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا»^۱. حيله یعنی حائل درست کردن. وقتی می‌گویند فلانی حيله کرد، یعنی یک حائلی درست کرد؛ بین خودش و دیگران دیواری کشید یا به قول عامیانه‌تر، توانست یک طوری زیرآبی برود. مستضعف کسی است که نمی‌تواند در برابر این مناسبات بد و این موج بدی که به سمتش آمده، حيله و چاره‌ای بکند و راه فراری هم ندارد. بعضی از نوجوان‌ها به ما می‌گویند: آقا! اصلاً می‌شود گناه نکنی؟! گناه همه‌جا از در و دیوار می‌ریزد. راست هم می‌گویند. مغازه‌ها، خیابان‌ها، فضای مجازی، فضای واقعی، مهمانی، عروسی، تالارها، عزاداری‌ها، قبرستان، هر جا برویم هست و اگر تعارف نکنیم، حتی هیئت هم هست.

خانم‌هایی که به جلسهٔ ابا عبدالله علیه السلام تشریف آورده‌اند و قدم بر چشم بنده گذاشته‌اند، به احترام ابا عبدالله علیه السلام حداقل در هیئت، حجاب کامل بپوشید؛ حتی در راه، در مسجد، هیئت، در همه‌جا. نوجوان سرش را بالا می‌گیرد، گناه هست؛ پایین می‌گیرد، گناه هست؛ هر طرف که نگاه می‌کند، گناه هست. «لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا». اهل بیت علیهم السلام به چنین کسی گفتند که روضهٔ فرهنگی بگیر. چطور؟ با دوستی و محبت ما، آن بصیرت خود را نگه دار.

امشب می‌خواهم چیز مهمی به تو بگویم: این روزهٔ فرهنگی، استضعاف ما را به «استطاعت» تبدیل می‌کند. یعنی از آن حالت ضعفی که در آن چاره‌ای نداریم، خارج می‌کند و چاره می‌یابیم. دیده‌اید کسی که می‌خواهد وزنه بزند، به باشگاه می‌رود که ماهیچه‌هایش قوی بشود تا بتواند وزنه بزند؛ روزهٔ فرهنگی هم به نوجوان ما توان می‌دهد که بتواند برای خودش چاره درست کند.



نوجوانی در دل آتش!

سال ۶۵ یک نوجوان هفده ساله دو نامه به مجله «زن روز» فرستاده است. مجله «زن روز» آن موقع جزء تنها مجلاتی بود که مسئله مشاوره و اینها در آن چاپ می‌شد؛ به خصوص در حوزه نفاق و امثال این‌ها. من بدون توضیح، این نامه را بخوانم تا ببینید چاره یعنی چه. روزه فرهنگی آدم بیچاره را چاره‌دار می‌کند. پس دیگر نپرسید که چطور از گناه نجات پیدا کنم. می‌نویسد:

«من پسری هفده ساله هستم و در خانواده‌ای مرفه و ثروتمند زندگی می‌کنم. اما چه ثروتی که می‌خواهم نباشد. پدر و مادر من هر دو پزشک هستند و از صبح زود تا پاسی از شب را خارج از منزل سپری می‌کنند. وقتی هم به خانه می‌آیند، از بس که خسته و کوفته‌اند که زود می‌خوابند (خدا نکند از این پدر و مادرها در جمع ما باشند). اصلاً در طول روز از خود سؤال نمی‌کنند که پسرمان کجاست؟ چه کار می‌کند؟ با چه کسی رفت‌وآمد می‌کند؟ اما خوشبختانه من به حول و قوه الهی پسری نیستم که از این موقعیت‌ها سوءاستفاده کنم (خیانت نمی‌کنم) و خودم را به منجلاب فساد بکشانم. البته این مشکل اصلی من نیست؛ چون من دیگر به این بی‌توجهی‌ها عادت کرده‌ام و از این‌که آنها اصلاً به من کاری ندارند که کجا می‌روم و چه می‌پوشم و با چه کسی می‌گردم، تعجب نمی‌کنم؛ بلکه مشکل اصلی من از حدود یک سال پیش شروع شد. پدر و مادر به این دلیل که من تنها بچه خانواده هستم و ضمناً وضع مالی‌شان هم خوب است، دخترخاله‌ام را که در خانواده‌ای متوسط زندگی می‌کند، به فرزندی یا سرپرستی قبول کرده‌اند. البته لازم به تذکر است که دخترخاله‌ام همسن خود من است. از آن تاریخ به بعد مشکل من شروع شد و خانه آرام و ساکت ما که در طول روز کسی جز من در آن زندگی نمی‌کرد، تبدیل به زندگی پسری شد که سعی در دورکردن هوای نفس دارد، و دختری که به مراتب از شیطان هم پست‌تر و گناهکارتر است».

مواظبت از خود در اینترنت به اندازه این سخت است؟ در خیابان به اندازه



این سخت است؟! در مهمانی خانهٔ فامیل به این اندازهٔ این سخت است؟ هفده ساعت خانهٔ خالی با یک شیطان! دیگر چاره‌ای برای این نوجوان می‌ماند؟! این را برایتان می‌خوانم تا نوجوان‌هایمان بفهمند روزهٔ فرهنگی که می‌گوییم یعنی چه. ادامهٔ نامه:

«کارهای دخترخاله‌ام را تنها در یک جمله خلاصه می‌کنم. درخواست از من برای انجام بزرگ‌ترین گناه کبیره. می‌دانم شما منظور مرا فهمیده‌اید و لازم به توضیحات اضافی نیست. همان‌طور که گفتم، پدر و مادرم هفده ساعت از روز را در بیرون از منزل به سر می‌برند؛ یعنی از شش صبح تا یازده شب. من هم از هفت صبح تا بعد از ظهر مشغول تحصیل هستم؛ یعنی حدوداً ده ساعت از روز را با دخترخاله‌ام در خانه تنها هستم و همان‌طور که گفتم، دخترخاله‌ام یک لحظه من را تنها نمی‌گذارد. دائماً در سرم فکر گناه می‌اندازد. بارها در طول روز از من درخواست گناه می‌کند. البته من پسری نیستم که تسلیم خواهش‌های او شوم. همیشه سعی می‌کنم او را از خودم دور کنم؛ ولی او مانند شیطانی است که سر راه هر انسانی ظاهر می‌شود و او را به قعر جهنم پرتاب می‌کند و برای همین است که من از او دوری می‌کنم؛ ولی او دست از سر من بر نمی‌دارد. تو را به خدا کمکم کنید».

از مشاور خواسته تا کمکش کنند. اگر مشاور خودش آن‌جا بود، معلوم نیست چه به سر خودش آورده بود. اینها را فقط روزهٔ فرهنگی درست می‌کند. مگر قرص و شربت است که مشاور بدهد و خوب بشود؟! «تو را به خدا کمکم کنید! چطور جواب این حرف‌های چرب و نرم او را بدهم؟

من بعضی وقت‌ها فکر می‌کنم او شیطانی است که از آسمان به زمین آمده تا تمام عبادات چندین سالهٔ مرا نابود کند».

هفده سالش است و اطاعت و بندگی را از چهارده پانزده سالگی شروع کرده. بیش خودش عباداتی جمع کرده و حالا می‌گوید او می‌خواهد یک شبه همه چیز را خراب کند. با امام حسین علیه السلام رفیق شده است؛ با خدا رفیق شده است و نمی‌خواهد گناه کند.



«کمکم کنید! من چطور می‌توانم او را به راه بیاورم؟ هرچه به او می‌گویم دست از سرم بردار، گوشش بدهکار نیست. هرچه به او می‌گویم شخصیت زن این نیست که تو داری انجام می‌دهی، اصلاً گوش نمی‌کند و می‌ترسم عاقبت کاری دست من بدهد. دوست ندارم تسلیم او بشوم. باور کنید حتی بعضی وقت‌ها من را تهدید می‌کند. فکر می‌کنم همه این بدبختی‌ها به خاطر این است که من یک مقدار زیبا هستم. فکر می‌کنم که اگر این موهای طلایی و پوست روشن را نداشتم، حتماً این مشکل سرم نمی‌آمد. روزی هزار بار از خدا درخواست می‌کنم که این زیبایی را از من بگیرد!».

آفرین! آن قدر پاک ماندن برایش مهم است که حتی حاضر است بدقیافه و مسخره بشود. حالا تو بگو خوش تویی خیلی خوب است و برو دنبال فلان آرایشگاه تا تو را خوش تیپ کند. ایمان یک چیز دیگر اقتضا می‌کند.

«دوست داشتم در خانواده‌ای فقیر زندگی می‌کردم و زشت‌ترین آدم روی زمین بودم، ولی گیر این دخترخاله شیطان صفت نمی‌افتادم که نمی‌گذارد من قبل از ازدواج پاک بمانم. البته تا حالا تسلیم خواسته‌های او نشده‌ام، ولی می‌ترسم که بالاخره من را وادار به تسلیم کند. چطور او را ارشاد کنم تا دست از هوای نفس خود بردارد و من را این‌طور آزار ندهد؟ چطور او را مانند یک دختر مسلمان کنم و چطوری می‌توانم رفتار و عقیده‌اش را تغییر دهم؟ ضمناً فکر نمی‌کنم در میان گذاشتن این مسئله با پدر و مادرم فایده‌ای داشته باشد؛ چون آنها نه وقت و نه حوصله فکر کردن به این مسائل را ندارند. تازه اگر هم داشته باشند، هیچ عکس‌العملی نشان نمی‌دهند؛ چون رفتار آنها در بیرون خانه هم دست‌کمی از رفتار دخترخاله‌ام ندارد. امیدوارم که هرچه زودتر به من کمک کنید».

این از هم پدر و مادر! **«لَا تَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا»**. هیچ چاره‌ای برای یک نوجوان، نه یک کارکشته در عرفان و اخلاق، کسی که تازه آتشفشان بلوغش دارد فوران می‌کند، نیست. خودش هست و خدا و اهل بیت عليهم السلام. هیچ‌کس دیگر نیست.



الان من جای مشاور؛ برایش چه بنویسم؟ پناه می‌بریم به خدا متعال. بیشتر از این می‌توانیم بگوییم!

در تاریخ ۶۵/۱/۱۰ نامهٔ دوم به مجله «زن روز» رسید. نوشته بود:

«خدمت خواهران عزیز و گرامی در مجلهٔ زن روز، سلام. سلامی به گرمای آفتاب خوزستان و به لطافت نسیم بهاری از این راه دور برای شما می‌فرستم. مدت‌هاست که منتظر نامهٔ شما هستم، ولی تا حالا که عازم دانشگاه "اصلی" هستم، جوابی از شما دریافت نکرده‌ام».

(جوابی نبود که به تو بدهند. جواب همان جایی است که خودت یافته‌ای. چیست؟ این دانشگاه اصلی کجاست؟).

«البتة من مطمئنم که شما نامه‌ام را جواب خواهید داد، ولی وقتی شما جواب بدهید، امیدوارم دیگر در این دنیای فانی نباشم».

ببینید استضعاف‌چطور باروزهٔ فرهنگی به‌استطاعت و توانایی تبدیل می‌شود و به یک سطح دیگر می‌رسد. دیگر آدم ناتوان نیست؛ توانایش می‌کند.

«حدود یک هفته بعد از این که برای شما نامه‌ای نوشتم و گفتم خواهرخوانده‌ام من را ترغیب به گناه کبیرهٔ فلان می‌کند، شبی در خواب دیدم که مردی با کت و شلوار سبز در بیابان به من گفت: "امین! برو به دانشگاه اصلی؛ وقت را تلف نکن". من تعبیر این خواب را از روحانی مسجدمان سؤال کردم؛ ایشان گفتند: دانشگاه اصلی، یعنی جبهه، من هم از این که خدا دست نیاز من را گرفته بود، خوشحال شدم و حال عازم جبههٔ نور علیه تاریکی هستم. البته این نامه را پیش‌کادر دبیرستان می‌برم تا اگر شهید شدم و قبل از شهادت من، نامهٔ شما آمد، این را برایتان پست کنند تا از خبر شهادت من آگاه شوید. البته من نمی‌دانم حالا که نامهٔ من را مطالعه می‌کنید، اصلاً یادتان هست در نامهٔ قبلی چه نوشته‌ام، یا این که کثرت نامه‌های رسیده به شما، موضوع نامهٔ من را در خاطر شما پاک کرده است؟ به هر شکل، همان‌طور که در نامهٔ قبلی هم نوشته بودم، پدر و مادر من آدم‌های درستی نیستند و رفتار و گفتار و کردارشان غربی است



و خواهرخوانده‌ام هم که این موضوع را بعد از آمدن به منزل ما دید، فکر کرد من هم زود تسلیم می‌شوم؛ ولی کور خوانده است! من مدت‌ها با شیطان مبارزه کرده‌ام و خودم را از آلودگی حفظ کرده‌ام؛ ولی فکر می‌کنید که من تا کی می‌توانستم در مقابل این شیطان دخترنما مقاومت کنم؟ برای همین و باتوجه به خوابی که دیده بودم، تصمیم گرفتم که خودم را به صف حقیقی عاشقان خدا پیوند بزنم و از این دام شیطان که در جلوی پایم قرار دارد، خلاصی پیدا کنم. من می‌روم، اما بگذار این دختر فاسد بماند. من فقط خوشحالم حالا که عازم جبهه هستم، هیچ گناه کبیره‌ای ندارم و برای گناهان ریزودرشت دیگرم از خداوند طلب مغفرت می‌کنم. من می‌روم، ولی بگذارید پدر و مادرم که هر دو دکتر هستند و ادعای تمدن می‌کنند، بمانند و به افکار غرب‌زده خود ادامه دهند. امیدوارم به زودی از خواب غفلت بیدار شوند. من تا حالا جبهه نرفته‌ام و نمی‌دانم که حال و هوای آن‌جا چگونه است، ولی امیدوارم که خداوند ما بندگان سراپا تقصیر را هم مورد لطف خودش قرار دهد و از شربت غرور انگیز و مست‌کننده شهادت به ما هم بنوشاند. این تنها آرزوی من است. پدر و مادرم هیچ وقت برای من پدر و مادرهای درست و سالمی نبودند».

(نوجوان عزیزی که می‌گویی محیط من این‌طور، محیط من آن‌طور! بهترین الگو، این آدم است).

«همیشه بیرون خانه بودند و از صبح زود تا نیمه‌های شب در حال کار در بیمارستان یا مطب خصوصی یا در مجلس‌های فسادانگیزی بودند که من از رفتن به آنها همیشه تنفر داشتم. هیچ وقت من معنای محبت پدر و مادر را احساس نکردم؛ چون اصلاً آنها را درست و حسابی ندیده‌ام. بعد هم که این دختر را پیش ما آوردند که زندگی آرام و بی‌دغدغه من را تبدیل به طوفان مبارزه با گناه کرد. با این همه همان‌طور که گفتم، خوشحالم که به گناهی که خواهرخوانده‌ام من را به آن تشویق می‌کرد، آلوده نشده‌ام».

روزه فرهنگی گرفت و عفت پیشه کرد. آن وقت توانا شد. در یک سطح بالاتری، چاره بالاتری پیدا می‌کند و به این سمت می‌رود.



«ضمناً از طرف من خواهش می‌کنم که به روان‌شناس مجله بگویید که در نوشته‌هایتان حتماً این موضوع را به پدر و مادرها تذکر دهند که پدر و مادری فقط به این نیست که بچه درست کنید و آن وقت به امید خدا او را رها کنید؛ بلکه به آنها بگویید پدر و مادری یعنی محبت و توجه به فرزند. امیدوارم من آخرین پسری باشم که از این اتفاقات برایش افتاد».

نه متأسفانه! آخری اش نبود. هنوز هم در شهرهای و روستاهای مختلف پدر و مادرهایی هستند که فقط کارشان این است که بگویند من پول به او داده‌ام. مربی دبیرستان که صدایشان می‌زند و می‌گوید: گوشی آورده است، یا این سی‌دی همراه بوده، می‌گوید: به خدامن هیچ چیز برایش کم نگذاشته‌ام! فکر می‌کنند که چک بکشی کافی است. آخر باباکویتی می‌خواهیم چه کار؟! باباکویتی کنایه از پدری است که از خانواده دور است و فقط پول می‌فرستد. کاش نوجوان این پول‌های زیادی را که به جیبش می‌آید و می‌تواند این طرف و آن طرف برود، نداشت. اینها بیشتر فاسدش کرد.

در ادامه نامه می‌نویسد:

«قلبم با شنیدن کلمهٔ شهادت تندتر می‌زند و عطش پایان‌ناپذیری در رسیدن به این کمال در وجودم شعله می‌کشد. همان‌طور که گفتم، اگر خداوند ما را پذیرفت و شهید شدیم، که این نامه را از طرف رئیس بیمارستان برایتان می‌فرستند و اگر خدا ما را لایق و شایستهٔ رسیدن به این مقام رفیع ندید و برگشتیم، من اگر نامه‌ای از شما دریافت کرده بودم، حتماً جوابش را می‌دهم. البته امیدوارم برنگردم؛ چون آن وقت همان‌آش و همان کاسه است. بیشتر از این وقت شما را نمی‌گیرم».

بی‌عفتی چطور نفوذ می‌کند؟

روزهٔ فرهنگی استضعاف را تبدیل به استطاعت و توانایی می‌کند. مثلاً در مورد گوش. خوب دقت کنید! از ناحیهٔ گوش چطور بی‌عفتی سراغ ما می‌آید؟ سه تا درجه دارد. یک درجهٔ خیلی شدید، یک درجهٔ شدید و یک درجهٔ ضعیف یا متوسط.



در قرآن و روایات به درجهٔ خیلی شدید «اصغی» گفته‌اند؛ یعنی گوش دادن همراه بادل دادن. احتمالاً این را کاملاً در خودتان یا دیگران دیده‌اید. بعضی وقت‌ها انگار گوش آدم دنبال یک آهنگی می‌گردد، قبل از شنیدنش. به جست‌وجوی آن آهنگ می‌رود و وقتی گوش می‌دهد، دیگر حواسش به هیچ چیز نیست. مستقیماً از گوش به قلبش می‌رود. موسیقی مطرب همین اصغاست که فوق‌العاده مخرب است و نفس انسان را ویران می‌کند. امام جواد علیه السلام فرمود: «مَنْ أَصْغَى إِلَى نَاطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ». اگر این طور دل و گوشت را به کسی دادی، آن را پرستش کرده‌ای. اگر آن گوینده از طرف خدا حرف می‌زند، خدا را پرستش کرده‌ای و اگر از طرف شیطان حرف می‌زند و این کارها شیطانی است، تو شیطان را پرستش کرده‌ای. اصغی به این معناست.

اصغی یا اصغی را چطور کاهش بدهیم؟ با امساک و روزهٔ فرهنگی. وقتی روزهٔ فرهنگی گرفتی و یک بار به این میل خودت نه گفتی، درحالی‌که عادت داشتی هر روز فلان موسیقی را گوش کنی تا مثلاً آدم نشئه بشود. اما یک بار گفتی این را هم گوش نمی‌دهم و دو بار مخالفت کردی، یعنی با آن جهاد کرده‌ای. وقتی جهاد کردی، یعنی با همان امساکی که می‌کنی، توانایی‌ات بیشتر می‌شود و از حالت استضعاف بیرون می‌آیی.

خیلی از بچه‌ها می‌گویند: زورمان نمی‌رسد. خب وقتی این طور می‌گویی، کار تمام است! اگر با کسی دعوایت شد و در حملهٔ اول خاکت کرد، می‌گویی زورم نمی‌رسد و رها کنم تا مرا بکشد! نه، تقلا می‌کنی. امساک تو را به تقلا وادار می‌کند. آن وقت آن اصغایی که گوشت دنبالش می‌رفت و مدام زیر لب می‌خواندی تا بررسی به آن حالت شدید لذت، این تبدیل می‌شود به استماع، یعنی یک درجه ضعیف‌تر می‌شود.

«استماع» چیست؟ گوشم دنبال موسیقی نمی‌گردد، ولی اگر شنیدم، با توجه گوش می‌دهم. این یک درجه ضعیف‌تر از آن که گوش دنبالش برود و تمام راه‌های ارتباطی را باز کنی تا مستقیم به قلب آدم برود. اصلاً موسیقی بعضی آدم‌ها را دیوانه می‌کند؛ یعنی تو با او حرف می‌زنی، نمی‌شنود. اصلاً



انگار این‌جا نیست. این حالت، اصفا است. استماع این‌طور نیست. گوش می‌دهد، ولی توجه هم دارد که شما چه می‌گویید.

باز هم امساک کنید؛ همان امساک فرهنگی که امام صادق؟ ع نشان داد. بعضی وقت‌ها باید توجهش را بردارد و برخیزد و بیرون برود. این‌طور دوباره یک درجه کاهش پیدا می‌کند و می‌شود «سیماع» که فقط شنیدن است. مثلاً یک موتور رد می‌شود، صدایش را می‌شنوی، ولی به آن توجه نداری. وقتی گفتم، توجه پیدا می‌کنی. یعنی آدم می‌تواند به جایی برسد که در محیط، موسیقی نشنود برایش مثل صدای رد شدن موتور و ماشین از خیابان باشد. نوجوانی که زیر خیمهٔ ابا عبدالله رشد می‌کند، موبایلش را روی حالت پرواز می‌گذارد تا هر کس از بیرون زنگ می‌زند، در دسترس نباشد. یاد بگیریم که با روزهٔ فرهنگی، خودمان را پروازی کنیم.

آدم باید دنبال کرامت‌ها باشد؛ دنبال معجزات باشد؛ اهل کرامت بشود. منظور این نیست که مرده‌زنده‌کند یا غیب‌بگوید یا اسرار آدم‌ها را بفهمد. نه، هر کس هم که چشمش باز شد، استغفار می‌کند و می‌گوید خدایا! این را از من بگیر. من چه کار دارم که کی چه کاره است. ولی کرامت‌هایی هست که باید حتماً آن را پیدا کنی. یکی همین پروازی شدن است؛ یعنی هر وقت خواستی نشنوی، نشنوی. ولو در آن جلسه گیر افتاده‌ای. آن وقت دیگر هیچ وقت بیچاره نیستی. چه چیزی کمکت می‌کند که این‌طور گوشت پروازی بشود؟ روزهٔ فرهنگی. یعنی خودت را از اصفا به استماع بیاوری و از استماع، به سماع برسانی. با تمرین، با گوش ندادن شروع کنید. از همین فردا شروع کنید. خیلی‌های تان هم که الحمدلله در این کار جلوید. ببینید یک ماه دیگر، چهل روز دیگر، یک سال دیگر، چهار سال دیگر این‌طور شده‌اید یا نشده‌اید. هر چیز را نخواست بشنود، نمی‌شنود. در یک مجلسی گیر کرده است، نمی‌شنود. بلد است چه کار کند که نشنود. این آدم دیگر بیچاره نیست.

من چون رعایت حال نوجوان‌ها را می‌کنم، خیلی وارد مباحث تفسیری و شرح و بسطش نمی‌شوم. فقط اشاره می‌کنم و در عمل قبول می‌کنیم که حتماً مبانی‌اش پیش آمده است.



یک «زاغ البصر» داریم، یک «غض بصر» داریم و یک «ابصارالبصائر» داریم. «زاغ» یعنی منحرف شد. گاهی چشم آدم منحرف می‌شود. چطور؟ وقتی به ابتدال کشیده شده باشد؛ وقتی خیلی چریده باشد. آن‌هایی که با گله بز سروکار داشته‌اند، می‌دانند که موی آدم را سفید می‌کند. بز می‌چرد و می‌پرد و شاخش راهم که بگیری و بکشی، بیشتر بالا و پایین می‌پرد. چشم بعضی‌ها مثل بز یک جا بند نمی‌شود. مدام مشغول چریدن است. «زاغ البصر» یعنی منحرف شده است. این تا بخواهد خود را از گناهان خلاص کند، جگرش خون می‌شود.

جناب زاغ البصر

یک کسی در زمان پیامبر ﷺ بود که ضرب‌المثل این کار بود و چشمش زاغ‌البصر شده بود. یک روز دخترخانمی داشت در کوچه می‌رفت و روسری‌اش را پشت گوشش انداخته بود و سر و گردنش پیدا بود. این جناب زاغ‌البصر دیگر زوم کرد روی آن دختر و هر جا که می‌رفت، این هم دنبالش می‌رفت. همین‌طور که داشت پشت سر او راه می‌رفت، ناگهان یک استخوانی که از دیوار بیرون زده بود، به صورتش گرفت و خراش داد و خون از صورتش ریخت. بعد آیه حجاب نازل شد که: «به زنان بگو روسری‌هایتان را پایین بیندازید». به مردان هم فرمود: چشم‌هایتان را غصّ بصر کنید.

«غصّ بصر» در مقابل «زاغ البصر» است؛ یعنی چشمت را درویش کن؛ نگاهت را رام کن. نمی‌شود که هر جا دلش خواست برود و هر کس را که خواست، شاخ بزند.

اگر امساک فرهنگی کردی، آن انحراف تبدیل به چشم بستن می‌شود. اولش نمی‌توانی، پس روزه فرهنگی بگیر و خودت را تمرین بده؛ بعد می‌شود. گاهی حواسم نبود، نگاه کردم. این خیلی فرق می‌کند تا از اول دنبالش باشی. این کجا و آن کجا؟! اثرش در نفس ما هم یک جور نیست.

یک وقت ممکن است بگویی دلم پراز کینه فلانی است؛ بروم او را پیدا کنم



و حسابش را برسم. یک وقت هم یک کلمه‌ای از دهانت می‌پرد که غیبت است. این کجا و آن کجا؟! اگر از این جا روزهٔ فرهنگی گرفت، آن وقت «ابصار البصائر» می‌شود. کسی که امام حسین علیه السلام را دارد، بیچاره می‌شود؟! اصلاً. محب فرهنگی، با روزهٔ فرهنگی و با آن بصیرت‌ها خودش را از استضعاف و نداری و ناچاری به استطاعتی می‌رساند که نه تنها هر چه را خواست، این جا نمی‌بیند، بلکه چیزهایی که دیگران نمی‌بینند را هم می‌بیند.

احمدعلی

کتابی هست دربارهٔ شهید عارف نوزده ساله‌ای به نام «احمدعلی نیری» است. دیگر مجال نیست که من همهٔ این کتاب را از رو بخوانم. عزیزانی که این کتاب را خوانده‌اند، حتماً آن را بخوانند تا بدانیم آدم چطور با روزهٔ فرهنگی، غص بصر که هیچ، بلکه ابصار البصائر می‌شود و حقایق برایش آشکار می‌گردد.

یکی از عرفای بالله تهران، حضرت آیت‌الله حق‌شناس رحمته الله علیه در این کتاب مطلب عجیبی دربارهٔ این شهید گفته است. این شهید به مسجد ایشان می‌رفت. وقتی شهید شد، آیت‌الله حق‌شناس تعریف کرد:

«دیگر کجا مثل احمد آقا پیدا می‌شود در تهران؟! احمد به کرامت‌هایی رسیده بود. یک سحر به مسجد آمدم و در را باز کردم. هنوز هیچ‌کس نیامده بود تا موقع نماز بشود. یک صحنه‌ای دیدم که جا خوردم. دیدم یک کسی بین زمین و آسمان است! روی زمین نیست؛ در آسمان آسمان هم نیست. با یک فاصله‌ای از زمین است. خدایا این چیست؟! یکی در سجده است، ولی روی زمین نیست. نگاه کردم (آن موقع احمدعلی پانزده شانزده سالش بود)، دیدم احمدعلی نیری است. به خودش که آمد، چشمانش خیس اشک بود و گریه می‌کرد. گفت: آقا! تورو خدا تا زنده‌ام به کسی نگو!».

ایشان هم بعد از شهادت و کفن و دفن این شهید، این را گفت. احمدعلی یک چیزهایی می‌دید که عارفان بزرگ می‌دیدند. کلاً روزی که از پیش ما رفت، نوزده سالش بود. چطور؟ با غص بصر، با امساک فرهنگی، با روزهٔ



فرهنگی. مگر فکر می‌کنی صحنه گناه فقط برای تو پیش می‌آید؟! هیچ‌کس غیر تو این صحنه گناه را ندیده، پس اجازه داری انجامش بدهی؟! برای خیلی‌ها سخت‌ترش پیش آمده و خودشان را نگه داشته‌اند. خواهر و برادر! بگوئید مراقبت کنند. یک دفترچه یادداشت کوچکی از این شهید باقی مانده که بعداً یادداشت‌ها را چاپ کرده‌اند و یک مقدار هم خاطرات رفقاییش است. در دفترچه یادداشتش نوشته است: «نماز امروز خیلی، خیلی خیلی عالی بود». یک صفحه بعد خودش توضیح داده است که نماز عالی یعنی چه، می‌گوید:

«در نماز یک باره احساس کردم از مسجد آمدم بالا؛ از توی سقف انگار خودم و همه نمازگزاران را می‌دیدم. بدنم در جماعت بود، اما بالا بود. بعد در رکعت دوم، از مسجد هم بالاتر رفتم. بعد خودم را در بهشت دیدم. بعد در بهشت، همه انبیا و اولیا را دیدم. با آنها سلام علیک کردم و تمام شد.»

همه اینها را آیت‌الله حق‌شناس هم تعریف کرده است؛ چون مسائل اخلاقی‌اش را از این بزرگوار سؤال می‌کرده است. «**أَلصَّلَاةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ**». مؤمن تا این جاها می‌تواند بالا برود.

در یک صفحه دیگر نوشته است: «الحمد لله پیش حضرت زهرا علیها السلام مقام خوبی دارم». یعنی درجه‌ام پیش حضرت زهرا علیها السلام خوب است. این که آن درجه چیست، توضیح نمی‌دهد؛ چون خیلی از چیزها هست که حتی در دفترچه یادداشت هم نمی‌نویسند. همه این ماجراها چطور برای احمدعلی اتفاق افتاد؟ بگوئیم و روضه بخوانم.

الان جلوی چشم من کلی نوجوان نشسته‌اند. بگذار پیش‌گویی کنم. یک عده الان می‌روند و ممکن است چند سال دیگر مسجدی نباشند. یک عده می‌روند و معمولی بزرگ می‌شوند، مثل من. ریش و پشم و چفیه و شلوار و ماشین و چیزای حزب‌اللهی هم دارند، ولی چیز خیلی به درد بخوری که بگویی این بوی امام خمینی رضی الله عنه می‌دهد را ندارد. هفته اول، ماه اول،



ماه دوم، یک سال که به مسجد می‌رود و می‌آید، امام جماعت وقتی او را می‌بیند، سرش را پایین می‌گیرد و با او سلام می‌کند؛ یعنی رویش نمی‌شود که من جلو ایستاده‌ام، او پشت سر من نماز بخواند. همین الان در جمع شما هم هستند نوجوان‌هایی که خود بنده وقتی آنها را می‌بینم، واقعاً انرژی می‌گیرم و ان شاء الله همین‌طور ادامه بدهند و بالا بروند.

یکی از رفیق‌های احمد علی می‌گوید: ما ده یازده سالمان بود که با هم به مسجد می‌رفتیم. الان پانزده شانزده سال است، اصلاً تو یک چیز دیگری هستی. گفت امشب ایست و بازرسی است و فردا فلان است و تو در همه برنامه‌ها هستی. اصلاً تو جنست با ما فرق دارد. چون مربی کار فرهنگی هم بود، یک مشت نوجوان فضول و بازیگوش هم دستش بود که اسیرش می‌کردند. آنها را به مشهد می‌برد و بچه‌ها هم او را اذیت می‌کردند. او هم به حرم امام رضا علیه السلام پناه می‌برد. آن سال‌های آخر که می‌خواست بپرد، خیلی اصرار کردم تا این را برای من تعریف کرد، ولی گفت: تا زنده‌ام نباید به هیچ‌کس بگویی. گفتم به هیچ‌کس نمی‌گویم. گفت: یادت هست چند سال پیش با گروه مقاومت اردوی فلان جا رفتیم؟ گفتم: یادم هست. گفت:

وقتی به آن اردوگاه و جای تفریح رفتیم، بچه‌ها مشغول بازی والیبال شدند. بزرگ‌ترها یک کتری به دست من دادند و گفتند تو که بیرون زمین ایستاده‌ای، برو آب بیاور. مسیر رودخانه هم این است. رودخانه پیدا نبود. مسیرش را نشان دادند و گفتند یک ربع که راه بروی، به آن می‌رسی. من به سمت رودخانه راه افتادم. همین‌طور زیر زبان خودم یک ذکری، وردی چیزی برای خودم می‌خواندم. یک باره صدای شُرْشُر آب شنیدم. احساس کردم نزدیک رودخانه‌ام. همراه این صدای شُرْشُر آب، صدای شوخی و طنازی چند تا دختر هم می‌آمد که با هم در رودخانه شنا می‌کردند. یعنی اگر سرم را بالا می‌آوردم، این صحنه را می‌دیدم. آنها مرا نمی‌دیدند و می‌توانستم یک شکم سیر نگاه بکنم. اما یک باره تمام بدنم لرزید و نشستم روی سنگ‌ها. سنگ‌ها را گرفتم. یک وسوسهٔ کوچکی به دلم آمد. (مؤمن



این طوری است. امساک فرهنگی که می‌گویم دقیقاً این لحظه است؛ روزه فرهنگی دقیقاً این کار را می‌کند) سنگ‌ها را گرفتیم و گفتیم: خدایا! کمکم کن. همین‌طور عرق می‌کردم و با همه وجودم مثل کسی که از یک ساختمان می‌خواهد پرت بشود، سنگ‌ها را محکم گرفته بودم. انگار خدا را گرفته بودم. تپش قلبم بالا بود. یک باره دیدم یک گروه سرودی شروع کرد به سرود خواندن: «سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ». گفتیم این دیگر چیست؟! یک صدای عجیبی بود که تمام فضا را پر کرده بود. دیدم سنگ‌ها هم دارند می‌خوانند؛ برگ‌ها هم می‌گویند؛ آب هم می‌گوید. من صدای همه موجودات را می‌شنیدم که تسبیح می‌گویند. آیا بیدارم؟ بلند شدم و دیگر نه سراغ رودخانه رفتم و نه یک نگاه کردم. اصلاً دیگر آسان شد. آن دخترها هنوز هم بودند. هنوز هم صدای خنده‌شان می‌آمد. آن بنده‌های خدا که خبر نداشتند. من اصلاً دیگر هیچ فشاری رویم نبود. (آدم استطاعت که پیدا می‌کند، ابصارالبصائر می‌شود). گفت: با کتری خالی برگشتم و در تمام این یک ربع بیست دقیقه راه، هنوز صدای سرود را می‌شنیدم. من هم گفتم عجب معجزه‌ای اتفاق افتاده است. بروم ببینم بچه‌ها با این معجزه چه کار کرده‌اند. (فکر می‌کرده همه شنیده‌اند. حُب یک بچه چهارده پانزده ساله این‌طور فکر می‌کند دیگر). آمدم و رسیدم به جایی که بچه‌ها بودند. دیدم آن‌ها مشغول بازی هستند و چیزی نمی‌شنوند.

چشم ببند تا ندیدی‌ها را ببینی؛ مخصوصاً در دوره نوجوانی. عزیزان من! دوره نوجوانی را پاک نگه دارید. با موبایل و ماهواره و... آلوده‌اش نکنید. آن را پاک نگه دارید. امشب با گریه بر ابا عبدالله علیه السلام تطهیرش کنید.

نوجوان امام حسن علیه السلام

یاد کنیم از یک نوجوان نورانی در کربلا. شهید نثیری که این‌طور است، پس فرزند امام مجتبی علیه السلام چطور است؟! او که پیش امام حسین علیه السلام بزرگ شده است. هرچه دیده، خوبی بوده است. اهل عبادت و راز و نیاز با خداست. اهل بیت علیهم السلام فرمودند: ما بچه‌هایمان را از پنج‌سالگی به نماز عادت می‌دهیم. شما از هفت‌سالگی عادت بدهید. ما بچه‌هایمان



را از هفت سالگی به روزه عادت می‌دهیم، شما دیگر به سن تکلیف که می‌رسد، بگویید روزه بگیرد.

عبدالله از چهارسالگی نماز می‌خواند و از هفت‌سالگی روزه می‌گرفت. روزه فرهنگی را از روز اول گرفته و یک روزش هم قضا نشده است. نامحرم ندیده؛ صدای غنا نشنیده. صدای چه کسی را شنیده؟ صداهایی که در گوش عبدالله بن حسن علیه السلام زنگ می‌زند، چیست؟ بین الطلوعین، صبح اباعبدالله علیه السلام قرآن می‌خواند. یک صوتی و یک ترتیلی دارد که آدم را دیوانه می‌کند!

چه صورتی دیده است که هیچ وقت از ذهنش پاک نمی‌شود؟ لب و دندان زیبای اباعبدالله علیه السلام را. عبدالله تازه به دنیا آمده بود که پدر گرمی‌اش از دنیا رفت و شهید شد. اباعبدالله علیه السلام او را بزرگ کرد. خیلی او را دوست می‌داشت. بغلش می‌کرد و می‌بوسیدش. چهارپنج سالش که شد، قیافه نورانی اباعبدالله علیه السلام را دید. لب و دندان اباعبدالله علیه السلام خیلی زیبا بوده است. این قدر زیبا بوده که عبیدالله (لعنت الله علیه) وقتی به دندانش می‌زد، می‌گفت: چه لب و دندان زیبایی داری حسین.

صورت چه کسی در ذهن عبدالله حک شده است؟ حسین علیه السلام. چه صدایی او را مست می‌کند؟ صدای ترتیل اباعبدالله علیه السلام در سحرگاه و مناجات ایشان. اصلاً به طور طبیعی وقتی مناجات حسین علیه السلام را می‌شنید، چشم‌هایش باز می‌شد. وقتی این شب‌ها حسین علیه السلام در محرابش می‌ایستاد و نماز می‌خواند، احتمالاً عبدالله هم همین‌طور می‌نشسته و نگاهش می‌کرده است. پیش خودش می‌گفته: عمویم چه قشنگ عبادت می‌کند. یا صاحب‌الزمان! گناه ما و نوجوان‌هایمان نیست اگر گاهی می‌لغزیم. ما نماز قشنگ ندیده‌ایم. اگر یک روز با تو باشیم و نماز تو را ببینیم، شاید خیلی از کارهای بد را نکنیم. صوت زیبای قرآن حجازی تو را که بشنویم، دیگر خیلی از گوش دادنی‌ها را گوش نمی‌دهیم.

عبدالله سر مناجات اباعبدالله علیه السلام حساس است. تا در گودال دید که



صدای مناجات ظریفی می‌آید، دستش را از دست عمه بیرون کشید و گفت: چرا می‌خواهند عمویم را بکشند؟! چون دارد با خدا حرف می‌زند؟ چون خدا را دوست دارد؟!

زینب علیها السلام فرمود: من اجازه نمی‌دهم. اباعبدالله علیه السلام به زینب کبری علیها السلام فرموده بود: هرکاری می‌کنی، دست عبدالله را رها نکن. اما وقتی زینب کبری علیها السلام صحنه‌ای را دید که همه دور قتلگاه اباعبدالله علیه السلام جمع شده‌اند و می‌خواهند سنگ و نیزه بزنند، می‌خواست دودستی بر سرش بزند، اما حسین علیه السلام گفته بود دست عبدالله را رها نکن. اما عبدالله یک لحظه دستش را کشید و دوید. همین که دوید، زینب دید که مرغ از قفس پرید و اگر هم دنبالش می‌دوید، به عبدالله نمی‌رسید.

یک کار ابوالفضل برای اباعبدالله علیه السلام کرد. گفت: یک شمشیر هم بگیرم، غنیمت است تا تو یک شمشیر اضافه نخوری. اگر بتوانم یکی از تیرهایی را که به سوی تو پرتاب می‌شود، بگیرم، غنیمت است.

البته خیلی بیشتر از اینها گرفت. کمان دارها رفته بودند سینه اباعبدالله را تیرباران کنند که عبدالله خودش را پرت کرد روی بدن عمویش. اما دوخته شد با تیرها به سینه اباعبدالله علیه السلام.

یا حبیبی یا حسین نور عینی یا حسین





جلسة هفتم







اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

اللهم كن لوليک الحجة بن الحسن صلواتک علیه و علی آبائه فی
هذه الساعة و فی کل ساعة ولياً و حافظاً و قائداً ناصراً و دليلاً و
عيناً حتى تُسکنه أرضک طوعاً و تمتعه فیها طويلاً.

ان شاء الله محفل ما مورد عنایت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشرف واقع شود و آنچه
حق است، بر زبان بنده جاری شود و به جان همه ما نفوذ کند و منشأ
عمل شود. به محضر نورانی آن مولای حقیقی عالم، تقدیم کنید صلواتی بر
محمد و آل محمد صلوات الله علیهم.

نمره قبولی زنان تاریخ

در ادامه بحث از روزه فرهنگی برای مقابله با موج بی‌عفتی که از سوی
دشمنان خدا زندگی بشر را تهدید می‌کند، امشب همان شبی است که
وعده دادم مقدار زیادی برای بانوان محترم مجلس حرف بزنم. خانم‌ها
لطف کنند دو گوش هم قرض بگیرند تا حرف‌ها را خوب بشنوند که خیلی



خوب است. البته آقایان هم باید گوش بدهند، چون به آن‌ها هم مربوط می‌شود.

اول یادآوری کنیم که انصافاً نمرهٔ قبولی خانم‌ها در ماجرای کربلا نمرهٔ بالایی است. غیر از شهدای کربلا و اسرای اهل بیت علیهم السلام که حساب آن‌ها معلوم است، خانم‌ها واقعاً از مردها جلو افتادند. چند نمونه را در شب‌های قبل به عنوان روضه گفتم که آن‌ها را تکرار نمی‌کنم.

یک خانمی در بصره است به نام «ماریه». بصره شهری بود که طرفداران حزب اموی و عثمانی در آن‌جا خیلی زیاد بودند. عثمانی‌ها هم روی خوشی به امیرالمؤمنین و بچه‌های امیرالمؤمنین علیهم السلام نشان نمی‌دادند. در بصره انجام دادن کار فرهنگی و سیاسی برای حزب علی علیه السلام خیلی کار سختی بود و به آسانی کوفه نبود. یک چنین فضای سنگینی حاکم بود. این خانم، خانهٔ خودش را مرکز شیعیان کرده بود. آقایان و خانم‌ها هم می‌آمدند و بصیرت‌افزایی می‌شد و هم معارف اهل بیت علیهم السلام گفته می‌شد، هم ماجراهای سیاسی اهل بیت؟ هم؟ در آن مقطع زمانی تحلیل می‌شد، تا خوب برای اصحاب روشن شود که باید چکار کنند.

تقریباً همه کسانی که از بصره به سپاه امام حسین علیه السلام پیوستند، عضو این مرکز بودند؛ یعنی یک خانم، اصلی‌ترین گسیل‌کنندهٔ نیرو برای اباعبدالله علیه السلام است. ده تا پسر و یک غلامی هم داشت. یازده نفرشان را حاضر کرد. خودش مسن بود. گفت: همه شما باید به کربلا بروید. کوفه در حال ریزش کردن است و باید به کمک اباعبدالله علیه السلام بروید. اگر من را قبول دارید، بروید. اما حُب آن‌ها آزاد بودند و به زور که نمی‌شود کسی را فرستاد. از فرزندان دو تا به کربلا آمدند و هشت تا نیامدند. ولی این خانم سنگ تمام گذاشت و به ده فرزندش گفت که به کمک اباعبدالله علیه السلام بروند. این یک نمونه.

نمونهٔ دوم: کوفه‌ای که سقوط کرده بود و همه حضرت مسلم علیه السلام را تنها گذاشتند، چه کسی بود که او را یاری کرد؟ زنی به نام «طوعه». جالب



است که طوعه، کنیز اشعث بن قیس، رئیس منافقین کوفه بر علیه امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ در صفین بود که بعد آزاد شد و رفت برای خودش زندگی تشکیل داد. محب اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ این طور در دل یک اشعثی مانده است. این ها هنر است. یعنی خانم ها می توانند پیش فرعون هم مؤمن باشند. این هنر خانم هاست.

اگر اصحاب کهف که تعدادی جوان بودند که در آن امپراتوری فاسد، خودشان را پاک نگه می دارند، آسیه، زن فرعون را هم داریم. در خاندان فرعون او خودش تنهاست، ولی زن است و می تواند بماند. من به شما قول می دهم اگر یک زن سواد و هنر لازم را داشته باشد، می تواند کل فامیل را خوب کند. خانم ها خیلی قدرتمندند.

در خود کربلا، برخی نمونه ها را گفتیم و دیگر تکرار نمی کنم. أم وهب، خانواده عمرو بن جناده، دلهم و همسر زُهریر. زُهریر، عثمانی و ضد علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بود اما همسرش او را امام حسینی کرد.

شما مرد نیستید!

بعد از کربلا این جنازه ها روی زمین ماند و اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ را به اسارت بردند. دشمن کشته های خودش را دفن کرد و شهدای کربلا را رها کرد و اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ با گریه کربلا را ترک کردند. امام سجاد عَلَيْهِ السَّلَامُ مثل باران از چشمان مبارکش اشک می ریخت. نزدیک بود قالب تهی کند. زینب کبری عَلَيْهَا السَّلَامُ نگران او شد و گفت: عزیز دل برادرم! جان تو در خطر است. می بینی که کشته های خودشان را دفن کردند و عزیزان ما را روی زمین گذاشتند! چه کسی آمد و این پیکرها را دفن کرد؟ زنان بنی اسد. اول از همه آن ها آمدند. جنازه ها را دیدند و رفتند به بنی اسد خبر دادند، اما بنی اسد جرأت نکردند و گفتند: خب با این ها جنگیده اند. اگر این ها را دفن کنیم، می آیند با ما هم می جنگند. اگر می خواستند، خودشان دفن می کردند. در تاریخ آمده است که خود این زنان همت کردند و بیل و کلنگ برداشتند و گفتند: شما مرد نیستید! خودمان می رویم. وقتی آن ها رفتند، مردانشان نیز آمدند.



زن اگر فقط بخواهد، می‌تواند خانواده خودش را احیا و آباد کند. اگر هم نخواهد، همه زحمت‌ها هدر می‌رود؛ حتی اگر پدر خانواده آیت‌الله و اهل نماز شب و... باشد. اگر مادر خانه بخواهد، پدر و عمو و خاله و همه هم خوب نباشند، می‌تواند کار کند. خدا هم خیلی آن‌ها را کمک می‌کند، چون او زحمت‌ها را کشیده است. روزی که شما را به دنیا آورده، فرشته‌ای به او گفته است: برو و روز را از نو شروع کن که خدا همه گناهان تو را بخشید. خانم وقتی باردار است، نه ماه در گنّف فرشتگان است. اسرافیل و فرشتگان تحت امر اسرافیل دائماً پیش این زن آمد و شد می‌کنند. در قرآن هم «وَنُفِرِّ فِي التَّائُورِ» داریم، هم «نُفِرِّ فِي الْأَرْحَامِ». فرشتگان الهی می‌آیند و می‌روند. این مادری تجربه معنوی بسیار بزرگی است. شأن آن الان ادا نمی‌شود. متأسفانه افتادیم دنبال این که خانم کجا سرکار می‌رود؟ پست او چیست؟ چقدر حقوق می‌گیرد؟ شغل‌های اجتماعی او و... شأن بزرگ مادری فراموش شده است. مادر بودن، به معراج رفتن است.

در مسیر شام نفس‌کش پیدا نمی‌شد. بله، اگر یک جایی بود که جلّاده‌ها بودند، کسی نمی‌تواند کاری بکند؛ اما در یک شهری وقتی وارد شدند، دیدند سر اباعبدالله الحسین علیه السلام بر نیزه است. دختری به نام «دُرّة الصدف» پیدا شد و گفت: من این سر را می‌خواهم امشب آزاد کنم. یعنی چه که سر پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله بر سر نیزه است و در شهرها آن را می‌گردانند. پس با گروهی از زنان دیگر شروع کرد به جنگیدن، تا این که کشته شدند. زن‌ها حق خودشان را خوب ادا کردند در ماجرای کربلا.

آسیب‌های زنانه

امروز در ادامه بحث خودمان که گفتیم موج بی‌عفتی، نوجوان‌ها را نشان گرفته است، می‌گوییم: اگر نوجوان‌ها و زن‌ها خراب شوند، همه چیز خراب می‌شود. این را اول گفتیم که انصاف را رعایت کرده باشم تا برای خانم‌ها سوءتفاهم نشود که ماضد زن هستیم. حرف را باید فهمید و دنبال اجرای آن بود.

کارشناسان می‌گویند که همهٔ آسیب‌های اجتماعی ایران، زنانه است.



این جمله را به خاطر بسپارید. یعنی چه زنانه است؟ یعنی نعوذ بالله زن‌ها به جامعه آسیب می‌زنند؟ نه، خیلی جاها خودشان قربانی هستند، ولی به چیزی آسیب نمی‌رسد؛ الا این‌که اول خانم آسیب ببینند. منظور این است. تا خانم‌ها، مادر بودنشان، همسر بودنشان و زن بودنشان آسیب نبینند، هیچ‌یک از ارکان جامعه ایرانی آسیب نمی‌بینند. در آمارها ببینید. امیدوارم آمار من مأیوس‌کننده نباشد، اما مجبورم به خاطر نشان‌دادن وخامت اوضاع بگویم. زیر خیمه اباعبدالله عَلَيْهِ السَّلَام آدم جگر شیر پیدا می‌کند. می‌گوییم وقتی حسین عَلَيْهِ السَّلَام است، دیگر غمی نیست؛ اما نه از سرتبلی؛ بلکه بگوییم تا بر خیزیم و تلاش کنیم و کاری انجام دهیم.

آسیب‌های اجتماعی جامعه ایرانی زنانه‌اند، یعنی چه؟ فقط یک آمار را می‌گوییم؛ چون اگر همه را بگویم، قالب تهی می‌کنیم! بعد ببینید چطور امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام کشور را با وجود این همه دشمن اداره می‌کند.

سال ۹۱ در هر ساعت ۱۶ طلاق ثبت شده است. من صفحات زیادی را در یک صفحه خلاصه کردم و مهم‌ترینشان را به شما می‌گویم. سال ۹۲ شد ساعتی ۱۸ طلاق. سال ۹۳، ساعتی ۱۹ طلاق و....

هر ۱۹ ثانیه، یک پرونده اختلاف خانوادگی است. ۷۰ درصد از آسیب‌های اجتماعی دیگر، از طلاق وارد می‌شود. طلاق که آمد، آسیب‌های دیگر می‌آید. بچه طلاق است که می‌تواند هر خلافت‌کاری بشود. وقتی آمار طلاق این است، بقیه آسیب‌ها را مراقب باشید. اعتیاد برای بچه‌های طلاق خیلی طبیعی است. خشونت بچه طلاق خیلی طبیعی است. روان‌شناس‌ها کاملاً منتظر آن هستند. حالا این‌ها فقط طلاق‌های رسمی است. اگر طلاق‌های عاطفی که با هم زندگی می‌کنند اما واقعاً طلاق است را به این اضافه کنیم، وحشتناک می‌شود که عملاً فرزند، پدر و مادری احساس نمی‌کند. با هم سرد هستند، این برای خودش و او برای خودش. این با دوستان خودش به پارک می‌رود، او هم با دوستان خودش مثلاً به بازار می‌رود. در ۷۰ درصد این طلاق‌ها، متقاضی، خانم‌ها هستند. در تعدادی از آن‌ها قطعاً مقصر مردها هستند. بعضی ظلم می‌کنند به همسرانشان؛ بعضی دور از شأن



شما. خیلی نفهم تشریف دارند. انگار با برده حرف می‌زند. بعضی هنوز روی زن دست بلند می‌کنند؛ انگار عصر حجر است. به من می‌گویند بعضی از این‌هایی که مسجدی و هیئتی هستند، در خانه این‌طور رفتار می‌کنند. بشکند دستی که برای خانم خودش بلند شود! فردا چطور این آدم جواب رسول الله صلی الله علیه و آله را می‌دهد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله آخرین ساعاتی که می‌خواستند رحلت کنند، فرمودند: این‌ها پیش شما اسیر هستند؛ مراقب این‌ها باشید.

خیانت، عامل اصلی طلاق

اما ببینید از قضا این بندگان خدایی که با یک شوهر بدی افتاده‌اند، به خاطر زندگی خودشان خیلی تحمل می‌کنند. درصد بالایی از این طلاق‌ها که ۷۰ درصد متقاضی‌اش خانم‌ها هستند، در مناطق بالای شهر است؛ در میان تحصیل کرده‌هاست. پس معلوم است که این طلاق‌ها فقط به خاطر کتک خوردن نیست. آمار می‌گوید که دلیل اصلی طلاق‌ها تا سال‌های ۸۸ و ۸۹ اعتیاد بود؛ در آمارهایی که مراکز منتشر می‌کنند سه یا چهار شاخصه است، مثل اعتیاد و... در هیچ‌کدام، عامل اقتصادی در رتبه اول نیست؛ بلکه همیشه رتبه سه و چهار است. چه در آن زمان و چه در این زمان. بیخود هرچه شد، می‌گوییم: گرانی هست و...، ولی عامل اصلی طلاق‌ها این نیست؛ عوامل دیگری است. سرمان را زیر برف نکنیم و واقعیت را بشناسیم و آن را درمان کنیم.

تا سال ۸۸ و ۸۹ عامل شماره یک طلاق‌ها اعتیاد است و بیشتر هم برای آقایان است. مردی که اعتیاد دارد، همسرش اسیر می‌شود و چقدر باید بدبختی بکشد. پس سرانجام جدا می‌شود. اما از سال ۹۴ به بعد، عامل اصلی خیانت است! این‌ها را کنار یکدیگر قرار می‌دهیم تا یک نتیجه مهم علمی و آماری بگیریم. سال ۹۴ عامل اصلی طلاق‌ها خیانت است؛ خیانت‌های اخلاقی و خیانت زن و شوهر به یکدیگر. در خیانت‌ها تا سال ۹۰ آقایان بیشتر اهل خیانت بودند، اما در سه چهار سال بعد رتبه خیانت خانم‌ها مساوی آقایان، بلکه بیشتر شده است. این‌ها برای آدم‌های



متفکر علامت سؤال می‌شود که در ظرف سه چهار سال ناگهان خیانت به جای اعتیاد می‌نشیند! چه می‌شود که آمار خیانت آقایان از خیانت خانم‌ها عقب می‌ماند؟ البته آن‌ها هم مقصردند. منطق خیلی‌ها متأسفانه منطق مقابله به مثل است. اسلامی تربیت نشده‌اند. «إدفع بالّتی هی أحسن» را خیلی‌ها بلد نیستند. «جوابِ های، هوی است». آن را ضرب‌المثل هم کرده‌ایم. انگار چیز خوبی است. قرآن می‌فرماید: «وَإِذَا حَاظَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا»^۱. اگر یک آدم نفهمی سر شما داد کشید، بگویند ببخشید با شما نبودم، تا او هم دوباره یک چیز بدتری نگوید. تا کجا می‌خواهی با او ادامه بدهی؟ آقا خیانت کرد، من هم خیانت کردم. عجب! اصلاً این حرف را نمی‌فهمم. خیانت او کار خوبی نبوده است، اما کار تو بدتر است. خیانت خانم مثل آقا نیست؛ نه از این حیث که بگوئیم حق این کمتر است و حق او بیشتر است، می‌گوئیم اسم شوهر روی توست. اصلاً عصمت در این است.

به راستی چرا؟!

تا دوره‌های گذشته هیچ وقت رابطه نامشروع و حیا در مردان و زنان و... قابل مقایسه نبوده است. خانم‌ها همیشه گوهر عفاف و حیا در جامعه بودند. فیزیولوژی و روان‌شناسی آن‌ها همین است. آقایان دونده‌تر هستند؛ فعال‌تر و اکتیوتر هستند در این زمینه. اگر خانم‌ها سبقت گرفتند، خیلی چیزها باید دوباره بررسی شود، نه فقط نظام خانواده، حقوق زن و مرد. الان زن‌ها خیلی زود می‌روند سراغ حقوق زن و مرد. روان‌شناسی زن باید دوباره بررسی شود. چه بر سر ما آوردند که روند آن‌ها عوض شده است؟ روان منفع‌ل یک خانمی فعال شده برای شهوت! حتی جسم او را هم باید تحقیق کنیم و ببینیم چه شده است؟ مثلاً در مورد تغذیه ما، باور نمی‌کنید چه برنامه‌ای ریخته‌اند برای بشر، نه فقط برای ایران. البته برای ما مضاعف کرده‌اند.

اگر کسی عضو بانک تجارت جهانی باشد، باید تعدادی محصول را از کمپانی‌های بزرگ دنیا بخرد و نمی‌تواند مرزهای خودش را برای بعضی از واردات ببندد. چین تا چند وقت قبل باید مقدار مشخصی فیلم از هالیوود می‌خرید تا فقط بتواند در مراودات جهانی باشد. اما ما چطور؟ اصلاً حد و مرز نداریم در واردات این چیزها.

آسیب‌های اجتماعی جامعه ایران زنانه است، یعنی چه؟ یعنی بسیاری از آسیب‌ها به خاطر طلاق است و طلاق در دست خانم‌هاست. عامل اصلی طلاق هم خیانت شده است. زن‌ها جلو افتاده‌اند در این مسئله؛ چنان‌که متأهلین از مجردین جلو افتاده‌اند. پاک‌ترین افراد جامعه ما مجردین هستند؛ یعنی همان کسی که زن ندارد که علی‌القاعده باید فاسد باشد، اما متأهلین الان فاسدتر شده‌اند. این‌ها را تحلیل کنید. پس خیلی از حرف‌هایی که کلیشه شده، بیخود است. اشتباه است که سن ازدواج بالا رفته، اما اگر سن ازدواج بالا رفته، آن مجرد باید بیشتر از تو خراب‌کاری کند؛ چرا تو که زن داری، بیشتر خراب‌کاری می‌کنی؟!

برای تقوا کاری کنیم

هر کسی از همه چیز حرف می‌زند، اما یکی نمی‌گوید به این علت است که تقوای جامعه پایین آمده است. به خاطر این است که هوسباز می‌شویم. هیچکس این را نمی‌گوید. همه در تلویزیون می‌گویند: قیمت مسکن این قدر است؛ قیمت فلان چیز این قدر شده است و...، بنده هم به اندازهٔ خودم داد زده‌ام برای این حرف‌ها. قیمت مسکن و هزینهٔ ازدواج و... همه درست، پس چرا فحشا در میان متأهل‌ها بیشتر می‌شود؟ چون تقوای او کم شده است. چرا کسی برای تقوا کاری نمی‌کند؟ اگر همه ما به حرف امشب رسیدیم، می‌بینیم که باید همه جا مثل حسینیه باشد. باید مثل این جلسات در طول سال زیاد باشد. خودنگه‌داری خودمان را بیشتر کنیم. خودمان را نسپاریم به بی‌عفتی‌ای که از رسانه‌های غرب آمده است. این روزهٔ فرهنگی را که دیگر شعار کردیم. یکی از مصادیق زکات فرهنگی این است که هنرمند، هنرش را خرج این حرف‌ها کند. چهار تا پوستر خوب



طراحی کند به نام روزه فرهنگی، روزه و امساک فرهنگی از محصولات غربی. وقتی دوره پساتحریم شروع شد، امیدوار بودیم پول‌های ما آزاد شود و تکنولوژی روز بیاید؛ یعنی ما به این قصد رفتیم و مذاکره کردیم که تکنولوژی بیاید. اما کدام شرکت قرارداد بست؟ غذاهای غربی. مرزها باز شود که مک‌دونالد به ایران بیاید، نه تکنولوژی برتر ماشین. این‌ها کفر آدم را درمی‌آورد. ما عزت‌مان را زیر پا بگذاریم که حاصل آن این باشد که مک‌دونالد به ایران بیاید؟ که تازه باید بعداً جنگ کنیم تا آن را بیرون کنیم؟ مقایسه کنید ایامی که آمریکا در عراق بود را با دوره‌ای که آمریکا رفت، اما مک‌دونالد باقی ماند؛ خسارت‌های مادی و معنوی مک‌دونالد و شعبه‌های غذایی این‌طور را در عراق بررسی کنید، ببینید چه خبر است. صد شرف به همان نیروی نظامی! این‌ها اختاپوس‌های فرهنگی غرب هستند. وقتی آمدند، همه فرهنگ خودشان را با خودشان می‌آورند. ما ساده‌ایم که می‌گوییم: دنیای آزادی است، بگذاریم بیایند. ما هم برویم فلافل بفروشیم به آن‌ها!

آمار وحشتناک

زنان و دختران مورد تهاجم هستند. این‌ها آمار دانشگاه شهید بهشتی و مرکز پژوهش‌های مجلس اسلامی است. من آماری بی‌بی‌سی را نمی‌خوانم. مراکز رسمی جمهوری اسلامی هستند. ۸۰ درصد دختران مورد پرسش در دبیرستان‌های تهران، رابطه با جنس مخالف دارند! حالا این رابطه‌ای که می‌گوییم، از یک پیامک شروع می‌شود تا چیزهای بدتر. معاون امور جوانان وزیر ورزش و جوانان می‌گوید: ارتباطات نامشروع دختران و پسران نسبت به سی سال قبل سه برابر شده است. رشد این‌ها باید خیلی کمتر از این می‌بود. می‌خواهم این‌ها برای شما چالش ذهنی بشود تا بگویم چه بر سر ما آوردند که یک‌دفعه این‌طور شد؟ سن ارتباط هم پایین‌تر رفته است. قبلاً این روابط نامشروع در دوره دانشجویی بود، بعد اواخر دبیرستان بود، اما الان در دوره راهنمایی است. البته ما در خانواده‌های خودمان می‌بینیم. تعارف نکنیم. می‌دانیم که بله، هست.



از رابطه عاطفی هم تبدیل شده است به رابطه جنسی که خیلی از این‌ها را نمی‌توانم در این جلسه باز کنم. چرا این‌طور است؟ چرا طلاق این‌طور هر ساعت بالا می‌رود؟ ساعتی نوزده تا که در ۷۰ درصد از آن‌ها تقاضا دهند خانم‌ها هستند. آن وقت آمار هم می‌گوید خیلی از آن‌ها به خاطر خیانت است. چرا ۸۰ درصد دخترهای ما باید ارتباط با جنس مخالف داشته باشند؟

از امام حسین علیه السلام معذرت می‌خواهم که این‌ها را در خیمه اباعبدالله علیه السلام می‌گوییم، اما پس کجا بگوییم؟ قربان اباعبدالله علیه السلام بروم! ما فقط زیر پرچم توئیم. اگر برای فقیر هم بخواهیم کمک جمع کنیم، از شما می‌خواهیم؛ چون هرچه هست، از توست. آقا! گدا و مریض تو هستیم. جامعه ما مریض است، می‌خواهیم پیش تو بیاییم تا ما را خوب کنی. امشب پشت پنجره فولاد شما هستیم. جامعهٔ شیعهٔ امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف را به پنجره فولاد بستیم تا آن را شفا دهد. با اباعبدالله علیه السلام زود می‌شود این‌ها را درست کرد. محبت امام حسین علیه السلام شجاعت و سخاوت برای جامعه درست کرده است. محبت می‌تواند عفاف را هم درست کند. باید فرمول آن را یاد بگیریم.

رتبه دوم خاورمیانه

شاید بدانید که ایران دومین مصرف‌کننده مواد آرایشی در خاورمیانه است. کشور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف در خاورمیانه رتبه دوم را دارد! رتبه اول عربستان است. از نظر جمعیت، هفدهمین جمعیت بزرگ دنیا هستیم، اما از نظر مصرف مواد آرایشی هفتم جهان هستیم. خود غربی‌ها بعضی وقت‌ها که به ایران می‌آیند، تعجب می‌کنند و می‌گویند آن‌جا پیرزن‌ها آرایش می‌کنند! چرا این‌جا همه آرایش می‌کنند؟ اصلاً دین و ایمان به کنار؛ این‌ها از صورت‌های خودشان نمی‌ترسند؟ یک جوانی از الان این مواد را مصرف می‌کند که اغلب هم جنس ارزان و مضر است، صورت او را دو سال بعد دیگر نمی‌شود دید. بچهٔ از گل قشنگ‌ترش را که چهار سال سن دارد، طوری آرایش کرده که آدم می‌ترسد و فکر می‌کند جن آمده است!



چرا این طور می‌کنید؟! دنبال چه کسی افتادید؟ حتی بین خودمان هم که این جانشسته‌ایم، هست.

از دوره صفویه یک چیزی باب کردند به نام «عمرگشان» و گفتند در این روز رُفع القلم است؛ یعنی آن شب هر غلطی کردی، اشکالی ندارد. بعد که روشن فکر شدیم و مثل آتاترک همه آن‌ها را کنار انداختیم، دیگر کسی جشن عمرگشان نمی‌گیرد؛ بلکه شب عروسی رُفع القلم شده است. هرچه کردی، اشکالی ندارد. یک شب که بیشتر نیست! نمی‌دانم چرا می‌گویید یک شب است. ماشین بعضی‌ها خاموش نمی‌شود از کثرت رفتن به مراسم‌های عروسی. امشب این‌جا هستند؛ فردا جای دیگری هستند. فقط یک محرم و صفر تعطیل‌اند.

۲۹ درصد از مصرف موارد آرایشی در بازار خاورمیانه برای ماست. ۱۵ درصد از کل واردات جمهوری اسلامی مواد آرایشی است؛ واردات رسمی و قانونی؛ اجناس قاچاق را نمی‌گوییم. آن وقت این کشور رشد اقتصادی می‌کند؛ اصلاً حیا هیچ؛ آمار سیگار و آدامس را خودتان حساب کنید، ببینید بودجه و امکانی برای آوردن تکنولوژی می‌ماند؟! ما دلارها را می‌دهیم، آدامس و سیگار و مواد آرایشی وارد می‌کنیم. چرا این طور است؟ چون این بازار دارد و آن ندارد. اگر یک جنسی بیاورید که خریدار نداشته باشد، مگر آدم ساده است که دوباره بیاورد؟ شما مواد آرایشی را پیش فروش کنید، دم در بگذارید، هر کسی می‌خواهد، سال آینده برای او می‌آوریم؛ از هر جای دنیا می‌خواهید. یعنی چون مصرف ما زیاد است، اینطور می‌شود.

هفت برابر اروپا

پنجاه سال قبل جراحی زیبایی با یک نیت خیر وارد ایران شد. هنوز هم لازم است. در یک حادثه‌ای صورت کسی می‌سوزد، خراش برمی‌دارد، زشت می‌شود، حُب باید ترمیم شود تا از زندگی نیفتد. ولی الان اصلاً آن مصرف دیگر نیست. هر جا می‌روید، یکی به دماغ خودش چسب زده است. گاهی آقایان بدتر از خانم‌ها می‌شوند. اولاً این جراحی زیبایی در ایران رشد



۸۰ درصدی کرده است. دوماً ۹۰ درصد جراحی‌های زیبایی مربوط به بینی است. باز الحمدلله بینی است. جراحی‌های دیگر هم آرام آرام می‌آید. مثلاً یک خانمی ملکه اینستاگرام می‌شود که ۱۵۰ عمل زیبایی روی خودش کرده است. همه به یکدیگر می‌گویند: پس آدم جا دارد تا ۱۵۰ تا؟! این موج است که می‌گوییم مثل سونامی به پا شده است.

مصلحان دیر وارد شدند. این منبرها دیر به این مسائل پرداختند. می‌دانم عده‌ای ملانقطی هستند و می‌گویند: آقا! شب‌های محرم و صفر که جای این بحث‌ها نیست. این بحث‌ها برای چیست؟ جوان‌ها ممکن است ناامید شوند! آن‌قدر نگوئیم تا وقتی آب ما را برد، آن وقت چه فایده دارد؟

جراحی بینی در کشور ما هفت برابر اروپاست؛ هفت برابر اروپا و رتبهٔ یک دنیا هستیم! جالب است که کارشناس‌های این جراحی پول خیلی بالایی درمی‌آورند. یعنی دکتر قلب و اعصاب در مقابل آن‌ها کم می‌آورد، از بس مشتری دارند. خودشان می‌گویند ۶۵ درصد از این عمل‌ها غیر ضروری است. حالا هستند تعدادی که مشکل دارند واقعاً؛ انحراف بینی دارد، غده‌ای دارد و... نمی‌گوییم خدای ناکرده هر کس که جراحی کرده، کار بدی کرده است. ۶۵ درصد از این‌ها بیخود است. این آمار خود جراحان زیبایی است. روان‌شناس‌ها می‌گویند: علت افزایش افسردگی و اضطراب در خانم‌ها همین است که از این عمل راضی نمی‌شوند. مدام جلوی آینه می‌روند و نگران است که خوب نشده باشد. مگر می‌شود همه چیز را همه تأیید کنند؟! این خواهرشوهر گفته خوب است، آن خواهرشوهر گفته خوب نیست. این دماغ دست این دوتا خواهرشوهر این طرف و آن طرف می‌شود. پس بروم دوباره این را عمل کنم! چرا این‌طور است؟

آیا دستگاه خلقت تا ده سال قبل ما ایرانی‌ها را زیبا می‌آفرید؟ یعنی ما یک نژاد قشنگی بودیم که فقط در این ده ساله کج و کوله شده‌ایم؟ چون ۹۰ درصد از خانم‌های ایرانی خودشان را نازیب می‌دانند. کسی هم که عمل نکرده، منتظر است که پول جمع شود. باور کنید اگر دکترها این عمل را



قسطی کنند، می بینید که همه به آن هجوم می برند. می گویند قسطی است.

چرا ۹۰ درصد، خودشان را نازیبا می دانند که بعد این همه آدم جراحی کنند و آخر هم ۶۵ درصد از آن‌ها سرخورده شوند؟ مادر افسرده، بچه خوب تربیت می کند؟ مادری که استرس دارد الان این لباس به من می آید یا نمی آید، می تواند دختر خوب تربیت کند؟ این دختر شرم نمی خورد تا همه جا؟ وقتی می بیند به لباس مادر او ایراد می گیرند و این مادر نیم ساعت نشسته و گریه کرده، این دختر باید در خیابان چه کار کند؟

مقام معظم رهبری می فرمایند: ما بچه بودیم، مادر ما خیلی زاهد بودند. مادر ما به زور یک لقمه ای جور می کرد و به ما می داد بخوریم. خودش هم نمی خورد؛ اما یک نماز شبی می خواند.

از چنین مادری، این تربیت می شود. کسی هم که دو ساعت جلوی آینه است و بعد برود و بیاید و دوباره بگوید خوب نیست، معلوم است چه چیزی تربیت می کند.

آشنا شدن با دنیای غرب

چرا ۹۰ درصد خودشان را نازیبا می دانند؟ چون دقیقاً در این ده سال، ما با دنیای غرب از طریق ماهواره و اینترنت آشنا شدیم و الگوهای زیبای آمریکایی به ما عرضه می شود. هر روز یکی از آن‌ها می آید. یک روزی زن‌های درشت ناپلئون باب بودند، بعد هم باربی مُد شد. هر کس باربی نیست، دیگر آدم نیست؛ چون او زیباست. همه سیاه‌ها و زردها و سرخ‌های عالم را سفید کردند؛ چون سفید رنگ عشق است؛ فقط سفید عالی است. مصرف مواد آرایشی برای چیست؟ برای این که مثل زن زیبای آمریکایی شویم. کسی تا غربی نشود، آدم نمی شود! آقا نشسته است به فیلمی نگاه می کند که می خواهد زنش مثل زن فیلم باشد و زنش باید مثل او شود. خب دیش ماهواره را پرت کن بیرون. تو خودت بهترین زن دنیا هستی. چون آن هنرپیشه را با جلوه‌های ویژه و با ده‌ها مدل گریم این شکلی



کرده‌اند. می‌گویند: ما متأهل هستیم و ماهواره برای ما خطر ندارد! بدبخت! اول از همه خطر متوجه توست که پیش شوهرت نازیبایی. هر کاری هم کنی، زیبا نمی‌شوی؛ چرا؟ چون هیچ‌وقت مثل او نمی‌شوی. میلیاردها برای او خرج می‌شود که فیلمشان چند برابر فروش کند. تو دزدی هم کنی، نمی‌توانی آن عمل را انجام بدهی.

مصرف‌کنندهٔ اصلی

مصرف‌کنندهٔ اصلی برنامه‌های ماهواره در ایران، خانم‌ها هستند. آمارها می‌گویند: بین ۵۰ تا ۷۰ درصد ایرانی‌ها از ماهواره استفاده می‌کنند. مصرف‌کنندهٔ اصلی آن هم خانم‌ها هستند. پس آمار طلاق بالا می‌رود، چرا؟ چون فلان شبکه سریالی را پخش می‌کند که در آن، عشق‌های مثلثی، مربعی بینشان عادی است، این با زن او رفیق است؛ او با زن دوستش رفیق است؛ شوهر او هم با این رفیق است؛... ضربدری است. بعد می‌بینید همین‌ها باب می‌شود. اگر نوجوان‌ها در مجلس نبودند، با بزرگ‌ترها خیلی حرف و درد دل‌ها داشتم که بگویم. چه اتفاقاتی در شهرها و آپارتمان‌های ما می‌افتد؟ استخرپارتی راه می‌افتد؛ سوئیت‌پارتی راه می‌افتد؛ چرا؟ چون ماهواره نگاه می‌کند. مگر اشکالی دارد که شوهر دوست من به من پیام بدهد؟ نه. چه پیامی داد به تو؟ تولدم را تبریک گفت. شوهر بدبخت تو امروز فراموش کرده بود تولد تو را تبریک بگوید، چون درگیر کارش است، ولی آن یکی از بیرون ایستاده و کاری ندارد و منتظر است تولد تو شود و به تو تبریک بگوید. از یک ماه قبل روی این فکر می‌کرده و پیامک آن را هم آماده کرده بوده. خب این یک پیامی است که آب از لب و لوجه طرف می‌ریزد و خیانت می‌کند. چرا ما این رابطه‌ها را پیدا کردیم؟ چون ماهواره نگاه می‌کنیم. اگر ماهواره‌ها صحنه‌های بد و مستهجن اخلاقی را پخش می‌کردند، شرف داشت به این ماهواره‌هایی که پخش نمی‌کنند. تهاجم اصلی از وقتی است که ماهواره‌ها خودشان هم خودشان را سانسور کردند. فیلم مستهجن پخش نکردند؛ چرا؟ چون وقتی فیلم مستهجن باشد، خانواده ایرانی آن را خاموش می‌کند و می‌گویند این‌ها برای ما نیست؛



ولی وقتی فیلم مستهجن نیست، دیگر حلال است. بله، جذابیت‌های یک فیلم عاشقی به این صورت خیلی بیشتر از فیلم مستهجن است که توازن آن فرار می‌کند. دختر و زن تو در این منجلا ب‌ها می‌افتد عزیز دلم. من نمی‌گویم ماهواره حرام است؛ نگاه کن؛ هر شب بی‌بی‌سی نگاه کن و آن کانال‌های دیگر را ببند. هر شب هر کانال سیاسی‌ای که دلت می‌خواهد، نگاه کن؛ چون زن و دختر تو حوصله این حرف‌ها را ندارند. این حرف‌ها برای چهار نفر بیکار مثل ما مهم است. آن کانال‌های بد را که صبح تا شب برنامه پخش می‌کند، ببند.

پشت کتاب‌ها، گروه‌های سنی را می‌نویسند، مثلاً گروه سنی «الف» برای کودکان؛ گروه سنی «ب» برای نوجوانان و... پس چرا فیلم‌ها گروه سنی ندارند؟ همه می‌نشینیم و هر فیلمی را نگاه می‌کنیم؛ بچه و بزرگ و کوچک. این نباید گروه سنی داشته باشد؟

به بچه‌های مان آموزش بدهیم چطور از تلویزیون استفاده کنند. یاد بگیریم و عمل کنیم. این موج را برپا کنیم، والا کار تمام است.

جمع‌بندی

آسیب‌های اجتماعی ایران، زنانه است و موج سوم عاشقی یعنی بلند کردن موج عفاف از روی محبت اهل بیت علیهم‌السلام هم امری زنانه است. خانم‌ها امشب قصد کنند که خودشان پرچم عفاف را بلند کنند، با محبت ابا عبدالله علیه‌السلام شروع کنند و یاد بگیرند چطور شوهرداری کنند. شوهرداری با خانه‌داری فرق دارد. شوهرداری یعنی کاری کنی که شوهر تو اهل هیچ خیانتی نشود. این با خانه‌داری فرق دارد. گفتند: «**جِهَادُ الْمَرْأَةِ حُسْنُ التَّبَعْلِ**»؛ جهاد زن، شوهرداری خوب است. نمی‌فرماید خانه‌داری. آن را یک کُلُفْت هم می‌تواند بگیرد. ولی شوهرداری را هیچ‌کس نمی‌تواند انجام بدهد الا همسر. خانم‌ها! تو را به امام حسین علیه‌السلام به خودتان بیایید! دستور اول، امساک فرهنگی است؛ یعنی بستن راه ورود محصولات فرهنگی غرب. من فعلاً نمی‌گویم ماهواره حلال یا حرام. مقلد هر کسی هستی، به همان عمل



کن. من می‌گویم فیلم‌های آن‌طوری را نبین. شبکه‌های آن‌طوری را ببند. فیلم هالیوودی نگاه نکن. موسیقی هالیوودی و آمریکایی گوش نکن. از تصویر آمریکایی فرار کن. روزه بگیر. این دستور اول اهل بیت علیهم السلام است. این جنگی است که شروع شده است.

دجال آخرالزمان که به جنگ پسر فاطمه علیها السلام می‌آید، لشکریانش متشکل از سه طیف هستند. اصلی‌ترین‌شان، یهودی‌ها، زنان و عرب‌های بادیه‌اند. صهیونیست‌ها یا همان یهودی‌ها که معلوم‌اند. عرب‌های بادیه هم شبیه همین‌هایی هستند که به اسم داعش خون می‌ریزند. تکلیف زنان هم که معلوم است. دجال چطور زنان را جذب خودش کرده است؟ چه نسبتی است بین زن و داعش؟ نسبت آن‌ها ماهواره است. وقتی زن‌ها اهل تماشای آن فیلم‌ها شوند، به سبک آن‌ها درمی‌آیند. خانم‌ها را از خیمه امام زمان عجل الله تعالی فرجه الکریم جدا می‌کنند و به سپاه دجال می‌برند؛ مقاومت کنید و زیر خیمه حسین علیه السلام بمانید و بچه‌هایتان را امام حسینی تربیت کنید. روضه من هم همین است. وقتی موج بی‌عفتی جامعه را فراگرفت، دیگر خوب و بد نمی‌شناسد؛ همه را می‌گیرد؛ حتی به خانه انبیا و اولیا هم می‌آید.

دو خانم را امشب مقایسه می‌کنیم که روضهٔ ما هم است. یکی «جَعده» و دیگری «رمله». یکی از آن‌ها خانم امام مجتبی علیه السلام است و دیگری کنیز ایشان. جَعده، دختر اشعث بن قیس، رئیس منافقین کوفه است. امیرالمؤمنین علیه السلام از برادر اشعث، دختر او را برای امام مجتبی علیه السلام خواستگاری کرد. این منافق فهمید و پسر خودش را فرستاد برای آن دختر برادرش و گفت: دختر عمو و پسر عمو. بعد دختر خودش را برای امام مجتبی علیه السلام پیشنهاد داد. جَعده دختر رئیس منافقین است و درست تربیت نشده است. دل و ذهن و ضمیر او هزارجا بوده است. اشعث همان است که با قاطم هم یک نسبتی داشت. معاویه از آن طرف شام این را فهمید و برنامه‌ریزی کرد. آرام آرام آدم فرستاد پیش جَعده و به او گفت بیا و زن یزید شو، به این شرط که حسن بن علی علیه السلام را بکشی. پیشنهاد ازدواج به زنی که متأهل است، حرام است. اما اموی که این چیزها سرش



نمی‌شود، این تازه نرخ فحشا در آن زمان است؛ برای ما که الان خیلی خراب‌تر شده است. زن امام مجتبی علیه السلام را گمراه کرد، تو مواظب زن خودت باش. وقتی موج بی‌عفتی می‌آید، یک مقدار هم تربیت نادرست باشد، کار تمام است.

آرام آرام دل جَعده رفت پیش یزید. همسر امام مجتبی علیه السلام است، ولی دلش با یزید است. پیغام و پَسغام می‌دادند. آن موقع این ابزار ارتباطی که نبود. معاویه صد هزار درهم به او داد. دو بار هم امام مجتبی علیه السلام را مسموم کرد، اما نشد. بار سوم توانست امام را شهید کند. بعد هم رفت دنبال عشق خودش. معاویه پول‌ها را داد، اما او را زن یزید نکرد. باور کنید همین بساط را شیطان برای همه خائنین پیش می‌آورد. گفت: تو که پسر پیغمبر را کشتی، از کجا معلوم فردا پسر من را نکشی؟

اما یک کنیزی هم در خانه امام بود به نام «رمله» که خیلی پارسا بود. اهل نماز شب، اهل عفت. امام مجتبی علیه السلام از او دو پسر داشت: ابوبکر و قاسم. هم رمله و هم دو پسرش در کربلا بودند. آقا زاده‌ها رفتند و شهید شدند. به نیابت از پدرشان به کربلا آمدند و فدای اباعبدالله علیه السلام شدند، چرا؟ چون مادر، عفیف و پارسا بود و بچه‌ها را هم این‌طور تربیت کرد.

قاسم بن الحسن علیه السلام آمد پیش عموجانش و گفت: اجازه بده به میدان بروم. فرمود: تو یادگار برادرم هستی. گفت: مادرم از من خواست است. سرانجام امام اجازه داد. وقتی قاسم بن الحسن علیه السلام می‌خواست به میدان برود، زره و کلاخودی به اندازه او نبود. بی‌سلاح و بی‌دفاع به میدان رفت. شمشیر داشت، اما زره نداشت. چیزی که جلوی تیرها را بگیرد، نداشت. به محض این‌که گفت: من پسر امام مجتبی علیه السلام هستم، کسانی که کینه داشتند، جمع شدند و گفتند: داغ این را به دل حسین علیه السلام می‌گذاریم! کاری بر سر قاسم بن الحسن علیه السلام آوردند که وقتی زمین خورد، تعبیر مقتل این است که حسین بن علی علیه السلام مثل باز شکاری خودش را بالای سر قاسم رساند. وقتی بالای سر قاسم بن الحسن علیه السلام رسید، دید غرق خون است. از شدت جراحت‌ها و دردی که به خاطر استخوان‌های شکسته داشت،



پای خودش را روی زمین می‌کشید. خدا برای هیچ مسلمانی نیاورد. یک کسی پیش شما درد بکشد و نتوانید برای او کاری کنید. امام حسین علیه السلام فرمود: عزیز دلم! برای من سخت است تو درد بکشی و من نتوانم برای تو کاری کنم. سر حضرت قاسم علیه السلام را به دامن گرفت و یادش آمد شبی را که در مدینه سر امام مجتبی علیه السلام در دامن او بود. چقدر شباهت است بین قاسم و حسن علیه السلام. حسین بن علی علیه السلام پیش خودش خاطرات را مرور می‌کند. برادرم وقتی رفت، سر او در دامن من بود. از گوشهٔ لب‌های او هم خون بیرون می‌آمد. طولی نکشید که دید قاسم جان داد. مثل بقیه شهدا او را بغل کرد و به سینه چسباند و به سمت خیمه‌ها آمد، درحالی که پاهای قاسم روی زمین کشیده می‌شد. چه زیبا گفته‌اند: یا کمر حسین شکسته است که یک بچه سیزده‌ساله به اندازه او شده، یا بدن قاسم زیر سم اسب‌ها کوبیده شده.

الللعنه الله علی القوم الظالمین.



مجلس هشتم







اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ، حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ، نَعَمْ
الْمَوْلَى وَنَعَمْ التَّنْصِيرُ، ثُمَّ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
الْأَطْيَبِينَ لِأَسْمَائِ بَقِيَّةِ اللَّهِ رُوحِي وَأَرْوَاحِ الْعَالَمِينَ لِشُرَابِ مَقْدَمِهِ الْفِدَاءِ.

اللَّهُمَّ كُنْ لِي وَلِيَّتِكَ الْحُجَّةَ بْنَ الْحَسَنِ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَعَلَى آبَائِهِ فِي
هَذِهِ السَّاعَةِ وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيًّا وَحَافِظًا وَقَائِدًا وَنَاصِرًا وَدَلِيلًا
عَيْنًا حَتَّى تُشْكِنَهُ أَرْضَكَ طَوْعًا وَتُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا.

محبت چگونه عفت می سازد؟

محبت اهل بیت در این روزگار برایمان عفاف می سازد که یکی از ارکان اصلی اخلاق است. فوق العاده هم برای ما مهم است؛ الان از نان شب هم واجب تر است، در دنیای در حال شیشه ای شدن، تقریباً هیچ کس حریم خصوصی ندارد و همه چیزهایمان در حال عمومی شدن است.

در مناسبات جدید، حیا و عفاف در حال ریشه کن شدن است تا دیگر



کسی نتواند معتقد بماند. حُب محبت چگونه عفت می‌سازد؟ ابتدا باید محبت را بالا آورد، این وظیفه اصلی و اصیل ماست. در این زمینه روایات خیلی مهمی موجود دارد که باید در این زمینه تلاش کنیم. محبت خودمان به اهل بیت علیهم السلام را بالا بیاوریم، محبت دوستانمان، هم‌کلاسی‌هایمان و هم‌محلّی‌هایمان نسبت به اهل بیت علیهم السلام بالا بیاوریم. هرکسی منطقه‌ای برای خودش تعریف کند و بگوید «من مأمورم در این منطقه کار کنم» آنگاه دقت کند و ببیند که موج بی‌عفتی از کجایم، آیا از خانه دشمنان ولی‌خدا می‌آید؟ آنان خودشان فرموده‌اند که دشمنان ما ریشه همه بدی‌ها هستند.

تو باید چشم‌هایت را باز کنی و تحقیق کنی، آنگاه درخواهی یافت هر گناه تازه‌ای که در دنیا ایجاد می‌شود آن را دشمنان ولی‌خدا به وجود آورده و وارد جامعه کرده‌اند. آن‌ها گناهی قدیمی را با ساختاری جدید و با تبدیل کردن به ویروس، در هوای ما اندازند تا همه استنشاق کنند.

در دوران پدر بزرگ‌ها خانه‌های فسادى بود که اگر کسی می‌خواست فلان گناه را بکند آنجا می‌رفت؛ اما الان مشروب را تبدیل به آدامس می‌کند در دهان بچه‌ات می‌گذارد تا نتوانی از آن فرار کنی. فحشا را در گوشی موبایل می‌آورد. در این دنیا باید امام حسین علیه السلام به دادمان برسد. توهین به امامت است که ما شل و کورمان را پشت پنجره فولاد امام رضا علیه السلام ببریم، اما آسیب‌های اخلاقی‌مان را نبریم! البته هر مرضی باید پیش امام برود؛ ولی اصل مأموریت امام درست کردن اخلاق مردم است. پیغمبر فرمود من برای اتمام مکارم اخلاقی آمده‌ام؛ لذا ما در اصل برای اتمام مکارم اخلاق باید نزد امام برویم سپس برای حل کنکور، پول، خانه، مقام و...؛ ولی برای آن‌ها می‌رویم و متاسفانه برای اخلاق نمی‌رویم؛ برای آن‌ها نذر می‌کنیم، ولی برای این‌ها نذر نمی‌کنیم؛ برای آن‌ها خرج می‌کنیم، ولی برای این‌ها خرج نمی‌کنیم. باید نگرش را عوض کنیم و بالاتر برویم.

وقتی محبت را درست کردند چشم ما را هم باز کردند، بصیرمان کردند تا ببینیم که این امواج بی‌عفتی چگونه از خانه دشمن می‌آید، آنگاه دستور امساک می‌دهند و می‌گویند اول «روزه فرهنگی» بگیریم. این اصطلاح را ما



برای خودمان ابداع کردیم و گفتیم «روزه فرهنگی» و در این عصر باید روزه گرفت؛ از همه محصولات فرهنگی تمدن غرب، به طور خاص از فیلم‌ها و موسیقی‌های آن.

هنرمندان وارد شوند، شعرا وارد شوند، داستان‌نویسان وارد شوند، این حرف امام صادق علیه السلام و امیرالمؤمنین علیه السلام است، حرف من نیست. با بلند کردن این شعار، جلوه‌ای بدهیم تا در ذهن‌ها بماند، اسمش «زکات فرهنگی» است. پس «زکات فرهنگی» هم داریم، چون این مسایل را برای ما نخوانده بودند این طوری شدیم.

نشر خوبی‌ها، نتیجه زکات فرهنگی

صوم‌النفس و صوم‌القلب را فرمودند؛ پس باید بازگردیم و به آن‌ها عمل کنیم. امساک یک جور نفی است، یعنی استفاده نکردن. در زکات چه می‌گویند، در روزه بدنی و معمولی غذا و آب نمی‌خورید یعنی نخوردن و نیاشامیدن از صبح تا اذان مغرب، در زکات چه کار می‌کنی؟ خوردنی‌ها را انفاق می‌کنی و به دسته‌ای می‌دهی که تعریف شده است. در روزه فرهنگی نیز باید کارهایی را انجام دهی؛ نکردن‌ها، امساک کردن‌ها و خویشتن‌داری‌ها؛ البته در یک جلسه درباره آن سخن گفتیم که روزه استطاعت و قدرت ما بر گناه نکردن را افزایش می‌دهد. نمونه‌های این حرف را بیان کردم. حالا زکات فرهنگی بدهید، یعنی مقابل محصول دشمن، محصول تولید کنید، تلاش کنید چهار نفر دیگر مثل شما دارای محبت اهل بیت شوند. محبت‌تان را به دیگران هم بدهید. این حدیث را همه شنیده‌اید، عمل هم کردید که «زکاة العلم نشرها» بنابراین زکات محبت هم نشر آن است. زکات هر خوبی نشر آن است.

اگر اهل بیت را دوست دارید چند نفر را دوست آنان کردید؟ فقط راه دوست کردن، آوردن آنان پای منبر من نیست. خودتان بعضی وقت‌ها رگ خواب آن‌ها را بهتر از بنده بلدید. خورد خورد و ذره ذره محبت اهل بیت را در دلشان جای دهید.



پاک‌ترین ضمیرها را دست معلم‌ها می‌دهند. آیا باید در مهد کودک رقص درست کنیم و تحویل والدین بدهیم؟ در بعضی جاها بچه معصوم می‌رود مهد کودک و رقص بیرون می‌آید. می‌گویند خانم گفت، «خانم» در بچگی یعنی خدا؛ چنانکه مادر یعنی خدا. امام کاظم علیه السلام فرمود: اگر قولی به بچه دادید تخلف نکنید، چون اگر بزرگ شود فاسق می‌شود. بابا قول داده است؛ چرا این با خدا رابطه‌اش خراب شود؟ چون کودک دست خدا را فعلاً اینجا می‌بیند؟ خدا بچه‌های از دستان این آدم، یعنی پدر بیرون می‌آید. اگر او تخلف کرد، معلوم است که خدا تخلف کرده است. جایش محبت بکاریم و خدا در وجود بچه درجه یک ترسیم کنیم تا عاشق خدا شود و تمام زندگی‌اش تنظیم شود.

خدا یا همه آن‌هایی که دلشان برای این ماجرا می‌سوزد و برای این موضوع تلاش می‌کنند، بهترین اجرها را به آن‌ها عنایت کن. زن و مرد، معلم، بقال و ... که در حال تلاش هستند که یک قدم، جامعه شیعه، شیعه‌تر شود و یک تن از جوان‌های ما بیشتر دوست ابی‌عبدالله شود، بهترین راه‌های خیر را به ذهنشان الهام بفرما.

خداوند به کسانی که در مسیرش هستند الهام می‌کند. چه اشکال دارد یک معلم بگوید من نمی‌دانم که چه کار بکنم؛ سحر بیدار شود، گریه کند و بگوید یا صاحب‌الزمان نمی‌خواهی ما را قبول کنی؟ ما می‌خواهیم سرباز فرهنگی‌ات شویم؛ نمی‌دانیم چه کار کنیم. افسر به سرباز می‌گوید برو سر پستت، سرباز می‌گوید به کدام پست بروم؟ در بهداری، آشپزخانه و یا ... کجا باید بروم؟

فردا می‌بینی دلت روشن است که باید فلان کار را بکنی «**واللهمنی الخیر والعمل**» به من الهام کن خیر و عمل به آن را. اگر این کارها را بکنی اولاً رابطه‌ات با امام زمان عجل الله تعالی فرجه الیوق قشنگ و نزدیک می‌شود و کاملاً یک احساس رفاقت دوطرفه به انسان دست می‌دهد.

من می‌خواهم کاری کنم تا بتوانم شما را از راه دور دوست داشته باشم،



چه فایده‌ای دارد؟ بگو باید چه کنم؟ بچه و بزرگسال، پیرمرد، جوان، زن، مرد و همه شریک هستند. کسی که طراح است بگوید من جمله خوبی که در اذهان بماند را در یک طرح خوب می‌زنم، کمی فکر می‌کند و الهامی به ذهنش می‌رسد؛ فرشتگان الهی آن را به ذهنش می‌اندازند.

گاهی با اخلاق خوبمان کسی را جذب می‌کنیم و می‌آوریم. بچه‌ای که در خانواده‌اش تنه‌است، در جمع شما هم هست. می‌آید درددل می‌کند و می‌گوید حاج آقا من داغونم! بگویم ماهواره تماشا نکن، اصلاً کسی یک‌دوره به حرف من گوش نمی‌دهد. اگر یکی به‌دو کنم می‌گویند رفتی مسجد این‌ها را یاد گرفتی؟! یک فحش هم به مری می‌دهند.

من به آن‌ها می‌گویم حدیثی در کافی شریف است که فردی همین سؤال را از امام صادق علیه السلام کرد، امام فرمودند روز قیامت، ای کسی که می‌گویی من تنها واقع شده‌ام و کسی با من نیست، در محل کارم تنه‌ایم، در خانواده تنه‌ایم و... اهالی محله‌ای را جمع می‌کند و این جوان را وسط می‌آورد و می‌گوید این حجت من بر شما بود، چه چیزی کم داشت؟ خوب دینداری نمی‌کرد؟ شما را نصیحت نمی‌کرد؟ خیرخواهتان نبود؟ ایداء و اذیت‌تان می‌کرد؟ احترامتان را رعایت نمی‌کرد؟ صدای گریه شبش را نمی‌شنیدید؟ اثر نماز را در رفتارش نمی‌دیدید؟ احتجاج می‌کند و می‌گوید چون حجت من را گوش ندادید، دیگر حجت بر شما تمام است.

می‌توان گاهی پیغمبر افتخاری شد. در بین خانواده این کار را می‌کند. خانواده را جمع می‌کند و می‌گوید این نوجوان، مگر در خانواده شما نبود؟ مگر احترام شما را نگه نمی‌داشت؟ مگر هر وقت دستوری به او می‌دادید انجام نمی‌داد؟ می‌گوید پس چرا وقتی امر به معروف یا نهی از منکر کرد در گوشش زدید؟! این پیغمبر خانه شماست، حال که به او توجه نکردی بیا برو جهنم!

من خانم‌های چادری را خیلی درک می‌کنم، ثواب زیادی از حیث چادر سرکردنشان می‌برند، از این حیث که عرض کردم بعضی‌هایمان خیلی



بدجنسیم. خانمی که چادر سرش کرد همان اول که حضرت زهرا علیها السلام نمی‌شود! این خانم هم کینه پیدا می‌کند، دلش طلا می‌خواهد، عروسی می‌خواهد، ماشین خوب می‌خواهد، آشپزخانه خوب می‌خواهد، بعضی وقت‌ها عصبانی می‌شود، بعضی وقت‌ها وراجی می‌کند، آدم است دیگر. حالا با حفظ بخشی از دینداری‌اش، چادر سرش کرده است کافی است یک عیبی از او سر بزنند، آن وقت می‌گوییم «این هم از چادری‌هایمان!»

ای بی‌انصاف، یعنی شما می‌گویید چادرش را هم در بیاورد؟ نه، چادری‌ها نباید این‌طور باشند. مگر این چادری، حضرت زهرا است؟ این چادرِ حضرت زهرا است، نه اینکه چادری حضرت زهرا باشد. کم‌کش کنید، اگر اشتباه کرد بگویید تو که چادری هستی حیف است این کار را بکنی. البته بر افرادی چون من باید سخت بگیرید، زیرا وظیفه روحانیت از چادری بیشتر است. اگر پایش را کج گذاشت باید بگویید تو لباس پیغمبر داری. واجب هم نیست که بپوشی ولی چادری واجب است بپوشد، حاج آقا اگر نمیتوانی مراعات کنی لباست را در بیاور، این لباس را بی احترام نکن.

چادری‌ها یک عهدی ببندند و بدانند که دیگران به آن‌ها این‌طوری نگاه می‌کنند، دیگر اشتباه نکنند، غیبت نکنند، سخن چینی نکنند، اگر کسی عیب کسی را پیش آن‌ها گفت، خوبی او را بگویند. من بشوم پیغمبر این خانه چون چادر سرم است تا ببینند فقط چادر نیست، بلکه حیای آن بیشتر از چادرش است، اخلاقش بیشتر از چادرش است، این کار سختی نیست، بلکه «زکات فرهنگی» است.

یک نفر را چادری کن!

اگر تصمیم گرفتیم این‌طوری شویم، کار تمام است، سال دیگر شهرمان شهر دیگری خواهد بود، ولی اگر من کار خودم را انجام دهم، آن یکی کار خودش را انجام دهد، بعد بگوییم که صداوسیما باید این‌طور بگوید، دولت باید این کار را بکند، بیایند دیش ماهواره‌ها را جمع کنند. مگر با جمع‌آوری دیش ماهواره مشکل حل می‌شود؟ قوه قضائیه چقدر می‌تواند جمع کند؟



هر چادری یک نفر دیگر را هم با اخلاقی چادری کند، چه اشکالی دارد که چادری‌ها کوه بروند، پارک بروند، و... چه اشکالی دارد چادری‌ها بروند باشگاه، آهنگ غیرمجاز نگذارند و با اخلاق خوبشان باشگاه راه بیندازند. حضور اجتماعی برای زن بد نیست، ما که نمی‌خواهیم زن را داخل خانه حبس کنیم، ما می‌خواهیم زن به‌عنوان انسان در جامعه باشد نه با «تای تأییش»». فلسفه چادر همین یک کلمه است. رحمت و رضوان خدا بر شهید مطهری. حضور انسانی زن در جامعه نه حضور زنانه او در جامعه.

زن چون انسان است باید در جامعه باشد، اگر می‌خواهد در جامعه انسان باشد باید زنانگی خود را بیوشاند تا مردم به چشم زنانگی به او نگاه نکنند. چه کسی به غیر از اسلام از این حرف متین‌تر و منطقی‌تر زده است؟ زکات فرهنگی یعنی این‌ها.

موج بی‌عفتی با «غنا»

از اهل بیت علیهم‌السلام مثال بزنم، مسئول موج بی‌عفتی «غنا» یزید بود، معاویه تشویق کرد و یزید شروع کرد. همه‌جا را گرفت و اهالی این مسلک مسلمانان مدعی آن زمان را آب برد.

مدینه آمد تا امام را ببیند، امام پرسید: کجا هستی؟ گفت: یک جایی اجاره کرده‌ام، دوتا مغنیه هم دارد، آقا فرمودند: غنا، غنا، غنا، عوض کنید، «کونوا کراما کریم» باشید. گفت: یعنی چه؟ آقا فرمود: از کنار لغورد شوید و در آن نیفتید، امساک داشته باشید. بعد آمدند گفتند «زکات فرهنگی».

چند مصداق زکات فرهنگی

فکرهایتان را روی هم بریزید، ابتکار کنید و راهکار ابداع کنید. دشمنان نیز فکر می‌کنند، ابتکار می‌کنند و گناه جدید درمی‌آورند. می‌شود برای همه فهرست کرد. یکی از بچه‌ها مخترع است می‌تواند در جشنواره شرکت کند. ببینید آن‌ها چقدر در حال اختراع هستند.

یک جوان مخترع بیاید بگوید تکنولوژی خوب آن است که انسان بتواند در مقابلش اختیار خودش را حفظ کند، اما آن تکنولوژی که اختیار من را سلب



کند شر است. صفر و صدی نباشد که یا نباید تکنولوژی را نگاه کنی یا باید همه آهنگ‌ها و صحنه‌هایش را هم ببینی. نوجوانی می‌ایستد و می‌گوید می‌خواهم تفکیکش کنم و با درست کردن یک نرم‌افزار به تلویزیون دستور بدهم چه چیزی پخش کند و چه چیزی پخش نکند. مثلاً می‌خواهم آهنگ‌های این هارمونی‌ها را پخش نکند، این همان زکات فرهنگی است.

دیگری فیلم‌ساز است، در مقابل فیلم آن‌ها باید فیلم ساخت. آدم برای نوشتن یک داستان باید به سختی تلاش و کوشش کند، یک سوژه خوب پیدا کند، طرح آن را بنویسد، پرورش دهد و ادبیات خوبی داشته باشد.

ما شهدای دسته‌یک و عالی در خانواده‌هایمان داریم، اگر همه را انشاء کنیم و زندگی و درس‌هایشان را بنویسیم خودش یک گنج است. آثاری که در ایران ما به چاپ صدم رسیده است آیا نویسندگانش خیلی زنده هستند یا این هنر شهداست؟! فقط شهدا را ثبت کنید، اصلاً نمی‌خواهد از ذهن و خیال خودتان چیزی بیفزایید. ما چند تا شهید خوب در شهرمان داریم که زندگی‌شان برای بچه‌هایمان درس آموز است. این‌ها زکات فرهنگی است.

امام سجاد علیه السلام در مقابل این موج یزید ایستاد. همان امامی که آن را به مناجات می‌شناسید در مضامین و خواندن آن، یک هنرمند تمام و البته عارف است. مناجات فقط هنری نیست که امام سجاد علیه السلام از آن استفاده کرد، خالق آن امام سجاد علیه السلام است، اصلی‌ترینش برای ایشان است، مضامین و نحوه گفتن دعاها عجیب است.

در شهری که مطرب‌ها صدایشان بلند بود، مثلاً طرف در دستشویی بیشتر می‌نشست تا صدای مطربی بیشتری از همسایه بشنود، در آن هنگام هرکسی در خانه‌اش جایی داشت برای خزینه آب، عده‌ای سقا بودند. دو تا مشک سنگین در چوب می‌انداختند و آن را بر دوش می‌گرفتند. کسی که این بار سنگین را دارد هرچه زودتر برساند راحت‌تر شود بهتر است.

تاریخ می‌نویسد وقتی از کنار خانه امام سجاد علیه السلام می‌گذشتند می‌ایستادند و گوش می‌دادند، عرق هم می‌کردند ولی جذاب بود، می‌ایستادند. این



یعنی زکات فرهنگی. طرف تعجب می‌کند می‌گوید یعنی ما در مقابل هالیوود مناجات بخوانیم؟ بله. مگر فکر کرده‌ای با فیلم هالیوود می‌توانیم هالیوود را شکست دهیم؟ یکی این‌ها را از این خواب بیدار کند که بتوانند بروند با شاخص‌های هالیوود فیلم بسازند تا هالیوود را شکست دهند. بله، آقای مجیدی پیدا می‌شود فیلم «محمد» صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را می‌سازد که خیلی عالی است، ولی این شاخصه‌های هالیوود نیست. عده‌ای رفتند شکست دهند، با شاخص‌های آن‌ها ساختند، یعنی وقتی بچه حزب‌اللهی زنی را نگاه می‌کند باید سرش را پایین بیندازد، حالا این فیلم آمده بگوید عقیف باشید! این خودش نقض غرض است. تو خودت صحنه‌ای نشان می‌دهی که من باید سرم را پایین بیندازم. دست آخر می‌خواهی بگویی آدم باید عقیف باشد؟! آدم عقیف که نمی‌تواند فیلم تو را ببیند، به روش خودمان کشتی بگیریم!

تو نمی‌توانی با موسیقی راک او را شکست بدهی، موسیقی راک موسیقی شیطان پرستی است، موسیقی متال موسیقی شیطانی است، اصلاً مضامین تو با او جور در نمی‌آید. حالا یک جاهایی یک اقل‌هایی باید باشد، اما امساک بکنیم و محصولاتشان را هم نبینیم، هیچ طوری هم نمی‌شود بعداً می‌بیند چه راحت‌تر گریه می‌کند، بعد می‌بیند چه راحت‌تر نماز می‌خواند، چقدر از نمازش حظ می‌برد، چراکه یک ماه است این صحنه‌ها را ندیده است، بعد خودش فیلم می‌سازد، هیچ‌کس بی‌کار نماند هرکس به اندازه ظرف دارایی‌اش در این زمینه زکات بدهد.

برپایی مجالس اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

گفتند مجلس غنا را تعطیل و مجلس اهل بیت برپا کنید، وقتی دورهم جمع می‌شوید از ما ائمه یاد کنید. جلسات خانوادگی ابی‌عبدالله در این ظرف انجام شد، این قرینه‌ها برایمان مهم است. در مقابل بیت غنا، جلسه روضه خانگی درست شد.

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ جلسه خانگی درست کرد. حضرت «ابوهارون مکفوف»



را می‌آورد و پرده می‌کشید، خانم‌ها آن طرف پرده و آقایان این طرف پرده؛ فقط هم خانواده‌اش بودند. نمی‌توانستند جلسه شلوغ بگیرند. در یکی از جلسات ابوهارون خواند و یکی از دختران پس از صیحه‌ای غش کرد، زن‌ها شیون کردند و دیدند از هوش رفته است. ماموران حکومتی در زدند و پرسیدند: اینجا چه خبر است؟ نمی‌توانستند بگویند روضه است. آقا به یکی از غلامانش گفت بروید بگویید یکی از دخترها حالش بهم خورده است در حال گریه کردن هستند.

امام جلسه روضه حب اباعبدالله را در مقابل جلسات گناه تأسیس کرد و شیعه را نجات داد. یک روضه گرفتند و آن‌ها را استفاده نکردند و با زکات فرهنگی وارد این اوضاع شدند.

فردی نزد امام صادق علیه السلام آمد و گفت مادر خانه‌کنیزی داریم که به مذهب ما نیست، بعضی وقت‌ها به حرف ما گوش نمی‌دهد، نافرمانی می‌کند، وقتی می‌خواهیم تنبیهش کنیم می‌گوید به حق همانی که دورهم جمع می‌شوید و برایش می‌گریید از من بگذرید. آقا فرمودند به حق حسین ما بر او ترحم کنید. این نشان می‌دهد که در خانه شیعیان روضه برقرار بوده است.

خانواده‌ها بدانند که ما را واتساپ، وایبر و... از هم جدا کرده است. اصلاً اهل خانواده باهم نیستند. هفته‌ای یک شب قرار بگذارید و هر خانه‌ای درجه یک‌ها را دعوت کند. ظهر جمعه، شب جمعه یا هروقت که راحت هستید. مهمانی در شب جمعه به صرف میوه. مستحب است سفره میوه انداخته شود. روز جمعه مستحب است پدر خانواده طعام خوب به بچه‌ها بدهد، مهمانی بدهد.

قبل و بعد سفره موبایل‌ها سایلنت و کنار گذاشته شود، مشخص شود امروز نوبت این دانش‌آموز است، هفته بعد نوبت آن دانش‌آموز، نکته گفته شود. گفتن بعضی داستان‌های اهل بیت محبت را در اعماق جان فرود می‌آورد. مثلاً بگویید امروز نوبت دانش‌آموز راهنمایی من است، به او شخصیت بدهید.



وقتی دورهم جمع شدید برای رسمی شدن جلسه صلوات بفرستید و سپس «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بگویید. یک روز معاویه با عمروعاص نشسته بودند، کنیزی را آوردند که مانکن آن روز بود، چشمان دربار معاویه دنبال او رفت و متلک انداختند، این بدبخت زیر نگاه‌ها داشت تیرباران می‌شد. معاویه به عمروعاص گفت: این به درد چه کسی می‌خورد؟ عمروعاص می‌خواست بگوید به درد من، ولی دید نمی‌شود بگوید، بنابراین گفت به درد خلیفه معاویه. معاویه گفت: عمروعاص! علی‌رغم اینکه خیلی زیرکی ولی اینجا را اشتباه گفتی. این به درد حسین می‌خورد. این حسین عَلَيْهِ السَّلَام را ساکت می‌کند و فریب می‌دهد. عمروعاص گفت تو دیگر کی هستی! کلی هم هدایا کنارش قرار دادند و برای امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام فرستادند. حالا بچه‌ها و نوجوان‌ها در حال گوش دادن هستند و این نوجوان ما ادامه می‌دهد.

پرده دوم: وارد بر امام حسین شد، امام حسین در حال ذکر بود. وقتی این کنیز را برایش آوردند گفتند این هدیه برای شماست، هدیه حلال است. ابی‌عبدالله لحظه‌ای به این زن نگریست و سرش را پایین آورد و گفت: اسمت چیست؟ گفت هوی (هوا خوانده می‌شود مثل هدی). گفت: چه اسم بامسمایی... شعر هم بلدی؟ یک شعر هم در مزمت دنیا خواند. دید از این صورت زیبای حسین عَلَيْهِ السَّلَام الماس می‌ریزد، اشک می‌ریزد. گفت دیگر هم بلدی؟ علیه معاویه هم شعر داری؟ یک شعر هم علیه معاویه گفت. امام برای بار دوم سرش را بالا آورد و گفت تو در راه خدا آزادی. این دختر وارفت. گفت آزاد؟! فرمودند: خودت برو شوهرت را انتخاب کن، هرکه را خواستی. گفت: من آزاد بشوم، خانه چه کسی بروم؟ فرمودند: همه هدایایی که دادند مال خودت، بردار و برو!

آیا نوجوان شما عاشق اباعبدالله نمی‌شود؟ این صحنه کنار تلویزیون و موبایل و ماهواره به دادش نمی‌رسد؟ به همین آسانی!

مگر ما می‌توانیم با ماهواره مبارزه کنیم؟ ما نمی‌توانیم ولی اباعبدالله می‌تواند؛ شروع کنیم، امام صادق ع، امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام و امام سجاد عَلَيْهِ السَّلَام این



جلسات را راه انداختند. امام صادق علیه السلام فرمودند: «**خَيْرُ النَّاسِ مِنْ بَعْدِنَا مَنْ ذَاكَرَ بِأَمْرِنَا وَ دَعَا إِلَى ذِكْرِنَا**» بهترین مردم بعد از ما کسانی هستند که این جلسات را راه می‌اندازند.

در جلسات کتاب بگذارید تا بخوانند. کتاب خوب خیلی مؤثر است. خواهران کتاب‌های خوب و ارزان قیمت مفید تهیه کنند؛ زیرا بعضی افراد وقتی کتابی بخوانند خوب نباشد دیگر هیچ وقت کتاب نمی‌خوانند. کتاب باید خوب، جذاب و مفید باشد. افرادی که به دنبال زکات فرهنگی هستند ابتدا از یک ابتکار آغاز کنند آنگاه آن قدر ایده و ابتکار به ذهنشان می‌رسد که تمام زندگی‌اش می‌شود «زکات».

کتاب «یازهرا علیه السلام» و شهید کم نظیر

شهیدی را می‌خواهم معرفی کنم که خیلی دنبال این ماجرا بود، اکثر شهدا این طور بودند. قبر این شهید الان یک مرکز شده است. خدایا کاری کن تا زنده ایم هرکس ما را دید به یاد امام حسین علیه السلام بیفتد، وقتی مردیم قبرمان طوری باشد دیگران اسم‌مان را فراموش کنند اما با دیدن قبرمان بگویند «**السلام عليك يا ابا عبدالله**». اگر این را به آدم بدهند چیز گرانبهایی داده‌اند، ده سال، بیست سال، سی سال از عمرت را خرج این‌ها بکنی بعدش قبرت هم این طوری!

کتاب «یازهرا علیه السلام» را حتماً بخوانید، شهید توجری زاده، مسئول فرهنگی «مسجد ذکرالله» کار فرهنگی را با نوجوانان آغاز کرد و سپس در انجمن دبیرستان هاتف دعای کمیل راه انداخت. نوجوان ما می‌گوید اگر در مدرسه عزاداری محرم راه بیندازیم بچه‌ها نمی‌آیند، اما دوسه دبیرستان ثابت کردند که می‌آیند، امسال و سال آینده. مدیر مدرسه و آموزش و پرورش هیچ‌کدام ضد این جلسات نیستند، اما ممکن است بگویند اولیاء گیر می‌دهند و نمی‌توانیم تعطیل کنیم.

بچه‌های یک مدرسه‌ای می‌روند می‌گویند تعطیل نمی‌شود و باید جلسه امام حسین برگزار شود، قول می‌دهیم کوتاه و سروقت باشد. پارسال



یک مدرسه‌ای در حیاطش خیمه زده بود. انگار به هیئت می‌رفتم برای سخنرانی، این‌گونه رفتار می‌کردم. فقط سه‌چهار نفر برای انجام این کارها نیاز است.

می‌گفت من بچه‌ها را شب جمعه برای دعای کمیل به دبیرستان می‌آورم و این کار را هم می‌کرد. آقایانی که کار فرهنگی می‌کنید، کار فرهنگی مهارت و سوز می‌خواهد، هر وقت کارش نمی‌گیرد، باید شب بیدار شد و خود را زد که من چه ریگی در کفش دارم که کارم نمی‌گیرد! امام زمان سرباز خودش را یاری می‌کند و کار را خودش جلو می‌برد به هیچ‌کس نمی‌خواهد گزارش بدهی، کار را برای خدا انجام بده. عکس و گزارش پدر ما را درآورده است، به اندازه‌ای که باید عکس بگیریم و گزارش بدهیم، کار نیست فقط صدای فلش است که شنیده می‌شود. بودجه‌خور کار فرهنگی آن قدر زیاد است که بعضی وقت‌ها دست‌اندرکاران کار فرهنگی دلشان می‌خواهد یک کمپین درست کنند.

اصلاً در بودجه جمهوری اسلامی کار فرهنگی باید حذف شود چون به اسم آن کنسرت موسیقی راه می‌اندازند، این بخشی از بودجه فرهنگی ماست. به اسم بودجه فرهنگی می‌گویند این چه ربطی به کار فرهنگی دارد، بعد شما می‌خواهید یک کار فرهنگی بکنید هیچ بودجه‌ای به شما نمی‌دهند و می‌گویند در هیچ قسمتی تعریف نشده است که به اینجا پول بدهند، قانون چیزی به آنان نمی‌دهد، با اخلاص پیش بروید و حرکت‌های خودجوش را دنبال کنید.

راه روشن است، ما رفتیم. حتماً باید اسم ما را اعلام کنند؟! اگر با این تشکیلات رسمی می‌توانید که چه بهتر، انجمن اسلامی، نهاد نمایندگی و... خیلی خوب است. اگر دیدید با این‌ها نمی‌شود و دارند بروکراسی درست می‌کنند، نامه بیاور، نامه ببر، عکس بیاور و... بگو ما رفتیم. بچه‌ها را روی زمین گذاشتند، اندازه‌ای که بخواهیم در جلسات شما شرکت کنیم می‌رویم کار می‌کنم.



مداح شد، نه اینکه صدا داشت، بلکه گفت باید مداح شوم، نیاز، او را مداح کرد. وقتی سوز داشته باشد خودش مداح هم می‌شود. این کیست که روضه خوانی را بلد نیست، همه روضه خوان هستید، شروع کن ببین می‌شود یا خیر.

کار فرهنگی فقط پشتوانه معنوی می‌خواهد

مداح که نمی‌خواهد محمود کریمی بشود، بلکه در یک جلسه خانگی که بگویم «السلام علیک یا اباعبدالله» کافی است. همین برای گریه کردن کافی است. لازم نیست صدا داشته باشیم. مداح شد و سوزی پیدا کرد، بعد از شهادتش بچه‌های هم‌حجره‌ای و دوستانش نوارش را گذاشته بودند. آیت‌الله جوادی آملی از اتاقش داشت می‌گذشت، ایستاد آن‌ها متوجه شدند کسی در حال عبور است، وقتی در را باز کردند دیدند ایشان هستند، گفتند بفرمایید داخل. وقتی ایشان داخل آمدند طلبه‌ها نوار را خاموش کردند. ایشان گفتند می‌خواستم این نوار را بشنوم، اگر می‌شود روشن کنید. وقتی روشن کردند، آقا گفتند: ایشان کیست؟ گفتند: شهید توری زاده است. آقای جوادی گفتند معلوم است خیلی سوخته است.

کار فرهنگی بدون پشتوانه معنوی امکان‌پذیر نیست، پول نمی‌خواهد، امام زمان عج می‌خواهد. به محض اینکه مردم فهمیدند شما راست می‌گویید آن قدر به شما پول می‌دهند که نمی‌دانی با آن چه کنی. اگر فرد خودساخته نباشد پول را برای خودش مصرف می‌کند، مشکل کار فرهنگی پول نیست، بلکه کار فرهنگی عرضه می‌خواهد، همت می‌خواهد، گریه می‌خواهد.

جبهه رفت و «گردان یازهرا علیها السلام» را درست کرد. هر هفته هفتصد کیلومتر از جبهه به جمکران می‌آمد، سه‌شنبه راه می‌افتاد تا شب چهارشنبه جمکران باشد. صبحش دوباره راه می‌افتاد و می‌رفت جبهه. بعضی وقت‌ها هفت‌هشت ماشین عوض می‌کرد. فرماندهی گردان را قبول نمی‌کرد و می‌گفت من کلاً دو روز نیستم! این یک خطر است اگر در جبهه فرهنگی



خودی به دنبال نام بیفتیم برکت می‌رود. می‌گفت من دوست دارم جنازه‌ها برگردد، قبر داشته باشم، هرکس می‌آید ببیند یاد حضرت زهرا علیها السلام بیفتد. الان هم سر قبرش با کلمه درشت نوشته است «یا زهرا س». شب‌های جمعه به اندازه یک امامزاده آدم آنجا می‌رود مخصوصاً برای عفت جوان‌ها کار می‌کند، معجزه نشان می‌دهد. مشکلات زندگی و ازدواجشان را در حال حل کردن است.

سینه‌سوخته حضرت زهراست. بعضی‌ها که اصلاً او را نمی‌شناختند در خواب دیدند که گفته است برو فلان قبر که رویش «یا زهرا علیها السلام» نوشته است، آنجا حاجت را بگیر. آمدند دیدند قبر شهید توری زاده است. آدم باید برای سر قبرش هم برنامه‌ریزی کند. دو گزینه جلوی روی شماست: بی‌قبری و گم‌نامی. وقتی این طوری وارد شویم غرب نمی‌تواند ما را شکست دهد. شهدا را دریا بید.

یکی از استادان اخلاق می‌گفت خوابش را دیدم، گفتم شهید توری زاده! چه خبر از آن طرف؟ این همه یا زهرا یا زهرا کردی و گریه کردی چه کار کردند برایت؟ گفت: چه از این بهتر که هنگام جان دادن سرم در دامن امام زمان بود.

می‌گویند در یک عملیات به تشنگی خوردیم، صبح یک‌شنبه بود، آب نداشتیم و زیر تیررس دشمن هم بودیم، بچه‌ها هم مجروح بودند و پشت سرهم در بی‌سیم می‌گفتند آب می‌آید، ولی نیامد. ظهر شد مجروحان دست و پا می‌زدند، گاهی خمپاره‌ای کنارشان می‌خورد و پیکرشان را پاره پاره می‌کرد. کسی که تیر خورده است خیلی احساس عطش می‌کند.

شهید توری زاده می‌گوید: من قمقمه‌ها را جمع کردم تا یک طوری آب به دست آورم، یکی تیر خورده بود و می‌گفت آب، پنج قطره جمع کردم در دهانش ریختم. می‌گفت خدا خیرت دهد آب بده. می‌گفتم آب نیست، تا شب همین طوری بود. شب تا صبح هم آب نبود. فردا هم گفتند می‌آید ولی نیامد تا اینکه چند نفر کمکی آمدند. شهید راوی است، می‌گویند سه روز



آب نخوردم، اگر مقداری آب هم بود به این عزیزان داده بودم. بر اباعبدالله آب بسته می‌شود، یک روزه‌ای بگیریم و آب نخوریم، بفهمیم علی اصغر چه کشیده است.

شهید تورجی زاده می‌گوید وقتی آب آمد، دویدم گفتم کو دبه آب؟ گفتند ما خودمان هم تشنه‌ایم آب نداریم. بچه‌ها گفتند: عمو آمد، عمو آمد، صف کشیدند، ولی دیدند فقط بابا آمد و عمو نیامد. به همدیگر اشاره کردند تا کسی آب نکوید. فدای سرت آقا، ما آب نمی‌خواهیم عمو می‌خواهیم. طولی نکشید وقتی امام حسین آمد ستون خیمه عباس را جمع کرد بغض گلویش را گرفته بود و نمی‌توانست حرف بزند.

دخترش که پاره‌تنش بود و خیلی او را دوست داشت دامن بابا را گرفته بود و می‌گفت: «این عمی العباس» بابا عمویم کجاست؟ حسین حتی جواب او را هم نتوانست بدهد. چشم‌هایش خیس اشک بود، رفت خیمه حضرت عباس ع، ستونش را برداشت و خیمه خوابید. گفت: عمو دیگر نیست.

طولی نکشید که ماجرای علی اصغر اتفاق افتاد. حالا که عمو نمی‌آید و همه ناامید هستند حسین جان این خیمه را هم کاری بکن. حسین جانم، حسین عطشان، حسین عریان، حسین!

فقط همین قدر بگویم چون حسین بالباس جنگی نرفته بود بچه‌ها دیدند یک چیزی زیر عبایش مخفی کرده است دارد برمی‌گردد. یک قدم می‌آید و یک قدم برمی‌گردد، حسین خیلی مضطر به نظر می‌رسید. نگاه کردند دیدند راه راکج کرد و به سمت خیمه رباب نیامد، بلکه پشت خیمه‌ها رفت. بعضی زن و بچه‌ها دنبال امام رفتند تا ببینند کجا می‌رود. وقتی رسیدند دیدند دارد با شمشیرش یک چاله کوچک حفر می‌کند. علی لای‌لای علی لای‌لای!



مجلس نهم





اهل بیت علیهم السلام محبین و شیعیان خودشان را با سه دستور در مقابل موج بی‌عفتی - که در جامعه می‌آید و در قرون معاصر شدیدترین و وحشتناک‌ترین سونامی بی‌عفتی برای بشر در حال بلند شدن است - حفظ می‌کنند به شرطی که محب باشند، غیرمحب این دستور را اجرا نمی‌کند و این دارو در او عمل نمی‌کند.

بعد از اینکه این انسان محب، بصیر شد به این مسئله که بی‌عفتی از سمت دشمن ولی خدا، می‌آید اول دستور امساک و روزه فرهنگی به او می‌دهند و به او می‌گویند محصول دشمن ما را مصرف نکن، مگر تو چشم‌ت باز نشده است و نمی‌بینی که این کار دشمن ولی خدا است و محبت و ایمان تو را می‌گیرد، روزه بگیرد. روزه فرهنگی خیلی ثوابش زیاد است و به منزله جهاد فی سبیل الله است.

دوم به او می‌گویند زکات فرهنگی بدهد که یک نمونه از زمان اهل بیت را مثال زدیم که در مقابل مجالس غنا که همه جهان اسلام را فراگرفته بود اهل بیت چطور اول روزه فرهنگی و سپس زکات فرهنگی درست کردند؛ مجالس اهلبیت جایگزین آن شد؛ مناجات ابتکار شد؛ روزه خوانی و



مجالس ذکر باب شد تا در نهایت طرف مقابل را شکست داد و شیعیان را حفظ کرد.

در موارد جلسات شاد هم نمونه‌هایی در زمان اهل بیت وجود دارد که این‌ها اگر در قالب شعر درمی‌آمد و خیلی زیبا اجرا می‌شد و مجلس عروسی ما هم با ذکر اهل بیت، شاد می‌شد. این فرهنگ، شیعه را بیمه می‌کرد نه تقلید از غرب.

شما ماجرای تحریم تنباکو را شنیده‌اید، چیز جدیدی وارد جامعه شد و استعمار هم پشت آن بود، سود اقتصادی می‌برد و اثرات مخرب فرهنگی هم داشت. میرزای شیرازی که تحریم کرد و مردم هم پذیرفتند به این علت که میرزا فقط این یک جمله را نوشت: «استعمال تتون و تنباکو در حکم محاربه با امام زمان است.»

در جلسات گذشته رساله‌های جهادیه علما را مرور کردیم. جهاد با روس را مجتهدین ما گفتند به منزله قتال در رکاب سیدالشهدا است و این باعث شد که تمام مردم به جهاد بروند. امروز آیت‌الله سیستانی فرمود جهاد با داعش لازم و واجب است و همه جوانان شیعه رفتند. محبت اهل بیت در دل جوانان جایگاه زیادی دارد و ما باید این سرمایه را افزایش دهیم و روزه‌روز آن را نو کنیم. در قلوب جوانان ما باید برای سیدالشهدا طوفان باشد. همه باید خود را در این زمینه موظف بدانند و هیچ‌کس نباید خود را استثنا کند. معلم، بقال و هر شغل دیگر. این سرمایه بزرگ در دست اهل بیت و نمایندگان ایشان و مراجع برای مقابله با دشمن ولی خدا استفاده می‌شود.

میرزا گفت «استعمال تنباکو در حکم محاربه با امام زمان» است. ناصرالدین شاه به دربار رفت اما زانش برایش قلیان آماده نکردند و درباریان گفتند ما شما را از امام زمان بیشتر دوست نداریم! دشمن شکست خورد. هم دشمن متوجه شد و هم دوست، دشمن فهمید کجا را باید بزند و فهمید که باید این سرمایه را از بین ببرد.



اگر بخوایم می‌شود

ما هشت سال با یاحسین با دستان خالی جنگیدیم، دوست گفت حالا که این طور است ما می‌توانیم کارهای دیگری هم انجام دهیم. دسته‌ای از مراجع بعد از میرزا و قبل از مشروطه همه اجناس غربی و بیگانه را تحریم کردند و گفتند جامعه ایرانی باید جنس ایرانی استفاده کند، حتی ضعیف‌تر، حتی لباس ضخیم‌تر را ترجیح دهید بر حریری که از بیگانگان است. جناب آخوند خراسانی و سید کاظم یزدی و این بزرگواران فتوا دادند و استناد به روایتی کردند که خیلی روایت خوبی است.

جناب سید کاظم یزدی در حکم خود این روایت را از امام صادق آورده است: «الإمامُ الصادقُ عليه السلام. عن أبيه عليهم السلام: أوحى الله إلي نبي من الأنبياء أن قل لِقَوْمِكَ: لا تلبسوا لباس أعدائى ولا تطعموا مطاعم أعدائى، ولا تشاكلوا بما شاكل أعدائى، فتكونوا أعدائى كما هم أعدائى» امام صادق عليه السلام. به نقل از پدران بزرگوارش عليهم السلام. فرمود: خداوند به یکی از پیامبران وحی فرمود که به مردم خود بگو: لباس دشمنان مرا نپوشید و خوراک دشمنان مرا نخورید، خود را به شکل و شمایل دشمنان من درنیاوید؛ که در این صورت، شما نیز همچون آن‌ها، دشمن من خواهید بود.

نباید سبک زندگی غربی داشته باشیم و همواره چشم‌مان به غرب نباشد که تا آخر هفته چه می‌کند تا ما همان کار را بکنیم، بلکه چشم‌مان به اهل بیت باشد.

سید کاظم یزدی این روایت را آورد و فرمود همه البسه و اجناس غربی حرام است و کسی استفاده نکند، در اینجا باید امساک کنیم و روزه بگیریم. روزه فقط غذا نخوردن نیست، بلکه روزه این است که جنس اسرائیلی را استفاده نکنیم. کت شلوار خوب در داخل کشور تولید می‌شود، اما برای اینکه فروش برود یک مارک غربی روی آن می‌چسبانیم، آدم این طور بدبخت می‌شود!

تعبیر آخوند خراسانی این است این مجاهده اقتصادی به منزله جُهد و



جهد و شهادت در راه امام زمان است. ببینید دوباره از محبت استفاده می‌کند، برای یک روزه فرهنگی این‌ها را می‌گویم تا باورتان شود که یک حرف ذوقی نزده‌ام، روایات و مراجع بزرگ می‌گویند، اما تعبیر «روزه فرهنگی» از من است.

تعدادی از علما در اصفهان اطلاعیه دادند ما بر میتی که کفنش ایرانی نباشد نماز نمی‌خوانیم، در مهمانی که غذاهایش خارجی باشد شرکت نمی‌کنیم، در قباله جات هم فقط روی کاغذ ایرانی مهر و امضا می‌کنیم.

حب اهل بیت روشن‌گری کرد و دیدند دشمن در حال سوءاستفاده از جامعه شیعی است. دشمن خداست و دنبال زدن اسلام است، مردم آگاه شدند، روزه فرهنگی گرفتند و نسبت به اجناس آن‌ها و عفت پیشه کردند و علما نیز سکوت نکردند و فرمودند زکات فرهنگی هم بدهید.

در فاصله بین تحریم تنباکو تا مشروطه یک آقای نجفی داریم که برادری به نام حاج آقا نورالله اصفهانی دارد که هر دو در اصفهان بودند. آن‌ها با جمع کردن ۸۰۰ تن از اشراف و بزرگان اصفهان و با تأسیس «شرکت اسلامی» یک زکات فرهنگی بزرگی درست کردند. جنس ایرانی با قیمت و کیفیت خوب ارائه می‌کردند و لذا در اصفهان هیچ‌کس از اجناس خارجی‌ها استفاده نمی‌کرد.

در برخی نوشته‌های علما هست که وقتی جهانگردان می‌آیند با خودشان خوردنی می‌آورند تا از کشور ما خرید نکنند، آن وقت ما می‌رویم از آن‌ها جنس می‌خریم و آن‌ها ثروت مندتر می‌شوند و ما بدبخت‌تر. این شرکت و تعاونی را تشکیل دادند که فقیر می‌توانست یک سهم بخرد و ثروتمندان تا چندین تا سهم هم می‌توانستند بخرند. آن‌ها آغاز به دوخت لباس‌های ایرانی کردند، مارک زدند و در اقصی نقاط ایران و حتی در برخی کشورهای خارجی مثل انگلستان، فرانسه، هند و ... شعبه‌های پخش درست کردند.

آخوند خراسانی و سید محمدکاظم یزدی و ... نجف بودند و مسائل‌شان با مسائل ایران فرق می‌کرد، ولی از این علما حمایت کردند و بر این



زکات فرهنگی فتوا دادند. آخوند خراسانی گفت: آن لباس دشمنانی که می‌پوشیدید لباس ذلت بود و این لباس شرکت اسلامیة لباس عزت است، آن را در بیاورید و این را بپوشید. ایشان به شاه مملکت نامه نوشت و او را توصیه کرد تا لباس ایرانی بپوشد چون مردم به دین ملوک‌شان هستند. اگر تو رعایت بکنی دیگران هم رعایت می‌کنند. در شهرهای ایران بخصوص شهرهای نزدیک اصفهان، کاشان یا شهرهای دیگر، وقتی می‌گفتند کاروان البسه شرکت اسلامیة می‌آید همه جشن می‌گرفتند. طوری شد که نماینده انگلستان و برخی روزنامه‌های انگلیس به این موضوع پرداختند که متن آن را می‌خوانیم:

معلوم می‌شود ایرانیان اندک‌اندک از خواب غفلت بیدار شده و قدر و اهمیت تجارت، خاصه تجارت شرکت را می‌یابند و چیزی که در این شرکت اهمیت دارد این است که علمای این ملت نیز در آن شرکت دارند و مشوق هستند و اگر این شرکت معتبر شود سخته بزرگی به تجارت انگلیس در اصفهان، بلکه در منطقه خلیج فارس وارد خواهد شد.

باید اراده کنیم

آیا اکنون نمی‌توانیم از این کارها بکنیم؟ الان چند تا خیاط بین خانم‌ها است؟ آیا نمی‌شود یک تعاونی تشکیل بدهند و پارچه خوب و ارزان تهیه کنند و مدل‌های خوب مانند بسازند تا عقیف، زیبا، ارزان باشد و در اختیار جامعه قرار بگیرد؟

مگر ما فقط می‌توانیم بگوییم بی‌حجاب نباش، بعد مانند خوب عقیف ارزان برای او فراهم نکنیم؟ این‌ها زکات فرهنگی است، تازه سود هم می‌بریم و چند دختر سرکار می‌روند.

یکی از مغازه‌داران همسایه ما، پولک‌های خانگی درست کرده است و یک کاغذی در آن گذاشته که نوشته است: «ای آقا! آن‌که می‌گفت به یک گل نشود فصل بهار، چه خبر داشت که همچون تو گلی می‌روید.» همه می‌توانند کار فرهنگی بکنند. چطور دشمن تو چهار تا فیلم مستهجن



می‌گذارد، تو نمی‌توانی کار فرهنگی بکنی؟ این‌ها همه زکات فرهنگی است. همه می‌توانیم به شرطی که تصمیم بگیریم و شروع کنیم و ببینیم برای پسر فاطمه چه کار می‌توانیم بکنیم. من برای عفا فاطمه چه کار می‌توانم بکنم؟ اول محبت بچه‌ها را زیاد کنید و سپس پل بزیند به عفت.

زکات فرهنگی برای همه

امام صادق می‌فرماید: «عَلَى كُلِّ جُزْءٍ مِنْ أَجْزَائِكَ زَكَاةٌ وَاجِبَةٌ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ، بِلِ عَلَى كُلِّ شَعْرَةٍ، بِلِ عَلَى كُلِّ لِحْظَةٍ! فَزَكَاةُ الْعَيْنِ التَّنَظُّرُ بِالْعِبْرَةِ وَالْعَصُّ عَنِ الشَّهَوَاتِ وَمَا يُضَاهِيهَا، وَزَكَاةُ الْأُذُنِ اسْتِمَاعُ الْعِلْمِ وَالْحِكْمَةِ وَالْقُرْآنِ»

هر جزء از اجزای بدن تو و بلکه بر هر تار مو و حتی بر هر نیم‌نگاهی، زکاتی واجب برای خداوند عزوجل است. زکات چشم، نگاه عبرت‌آمیز و بستن آن از شهوات و امثال آن است و زکات گوش، شنیدن دانش و حکمت و قرآن است.

شما فکر کردید فقط خرما، گندم و ... زکات دارد؟ جوانی شما زکات دارد، خوش تیپی شما زکات دارد، پاهایتان زکات دارد، چشمانتان زکات دارد. این زکات‌ها را می‌دهیم؟

چرا ما داریم از این موج تمدن غرب شکست می‌خوریم؟ چون زکات نمی‌دهیم، چون زکات فرهنگی نمی‌دهیم، اگر همه زکات خودشان را بدهند به آسانی پیروز هستیم و اگر بخواهیم این حرف را عملی کنیم فقط در این خیمه است که می‌توانیم و جای دیگر نمی‌شود. به برکت اباعبدالله و محبت حسین بن علی همه کارها شدنی است. ما با حب حسین بن علی با دست خالی جنگیدیم حالا که دستانمان پُر است «هنر نزد ایرانیان است و بس». جوان ایرانی یعنی یک تکه مغز، یعنی همه‌اش هنر. شما بنگرید مغزهای شماره یک دنیای غرب، هندی‌ها، ایرانی‌ها و چینی‌ها هستند. اگر این مغز راه افتاد دیگر کسی می‌تواند با او مقابله کند؟ با جوانان با استعداد خوب همکاری نمی‌کنند؟ مؤمن مبتکر است، این حرف‌ها حرف آدم‌های بهانه‌گیر است. قبول دارم مسئولان این طوری هستند و دل ما هم خون



است از مسئولین این طوری، ولی این دلیل نمی‌شود آدم سرچایش بنشینند. اگر بخواهیم می‌شود، مبتکر باشیم اگر راهی بسته شد از یک جای دیگر برویم. امام فرمود هر دانه مو هم زکات دارد، یک لحظه‌ات هم زکات دارد، امام صادق علیه السلام چقدر نزد ما مظلوم است.

چشم هم زکات دارد، نگریستن برای عبرت گرفتن زکات چشم است، ببینیم من و شما و دانش‌آموزمان و هم‌محلّی‌مان به چه چیزی نگاه کنیم تا عبرت‌آموز باشد، در مقابل آن امساک که باید چشمش را بیوشاند، من می‌گویم فیلم‌های یهودی نگاه نکن حتی اگر از شبکه سه و پنج پخش شود. اگر روزه گرفتیم از آن طرف هم باید این چشم یک چیزی ببیند، باید چیزهای عبرت‌آموز ببیند.

بین بچه‌ها جنبش کتاب‌خوانی راه بیندازیم، شنیدم چند تا خانم دست‌به‌دست هم دادند و ۲۰ میلیون تومان برای جوانان کتاب خریدند تا بخوانند. در یک جنبش دست‌به‌دست هیچ‌کس به آن‌ها کمک نمی‌دهد به غیر از خودشان.

نمی‌دانید خواندن یک کتاب شهید چقدر جذاب است و چقدر آدم را بیمه می‌کند، باتوجه به سابقه تمدنی ایرانی‌ها باید سرانه مطالعه در ایران دو دقیقه باشد، اندازه یک سیگار دود کردن! شروع کنیم این کارها را.

زکات گوش، شنیدن علم، قرآن و حکمت‌های مفید دینی و پندواندازهای نجات‌بخش است. باید به سمت جلسات ذکر خانگی برویم، گوش ما هم نیاز به روضه دارد.

در شهر خودمان مطبی بود که وقتی وارد آن می‌شدی انگار وارد حوزه علمیه شده‌ای و کارش هم درست‌تر از خیلی از مطب‌های دیگر بود، گناه هم نمی‌کرد، خانم‌ها را توصیه می‌کرد حجابشان را رعایت کنند. انواع و اقسام کتاب‌ها و سی‌دی‌ها را در آنجا گذاشته بودند، این دکتر انگار معلم اخلاق بود.

من بسیاری را دیدم که بر اثر آشنایی با این دکتر دارند مسجدی می‌شوند.



پس همه می‌توانند کار فرهنگی کنند. خیلی از نوجوانان را سراغ دارم که تعداد موعظه‌های خوبی را از علمای اخلاق مثل آیت‌الله ناصری و حق‌شناس و شهید دستغیب در موبایل‌شان ریخته‌اند، وقتی فرصت دارند گوش می‌دهند. مقام معظم رهبری می‌فرمودند من فقط در اتوبوس ۱۰۰ جلد کتاب خواندم.

زکات زبان

اندرزدادن به مسلمانان و بیدار کردن غافلان را وظیفه خود بدانیم. خوب نیست که این قدر در خانه بچه‌ها را نصیحت کنیم تا زده شوند، باید بجا نصیحت کرد. خانمی آمد پیش حضرت زهرا علیها السلام فرمود: با یک خانم دیگر مناظره‌ام شده است. حضرت به او چیزی یاد دادند، دوباره رفت بحث کرد و دو سه بار رفت و آمد شد و بالاخره پیروز شد و خیلی خوشحال خدمت حضرت بازگشت. ایشان به او فرمودند: فرشتگان چندین برابر از تو خوشحال‌تر شدند.

در واتس‌آپ شبهه‌ای وارد می‌کنند اگر عین همان را در اینترنت جستجو کنید در فلان سایت ضددینی وجود دارد و جوابش هم موجود است. این‌ها را به دست بیاورید و پاسخ بدهید. این‌ها همه جهاد فرهنگی است و از کسانی که پاسخ آن را می‌دهند حمایت کنیم و کامنت بگذاریم.

بخشنده‌گی و سخاوت، زکات دست است. کسی می‌گوید من هیچ چیزی ندارم، پول دارم و پول می‌دهم، برخی خیلی می‌فهمند و هر سال که می‌خواهند پول بدهند می‌آیند می‌پرسند که چه چیزی از همه بیشتر نیاز است تا همان را بخریم.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید که زکات دست، نوشتن رهنمودهایی است که مسلمانان در طاعت خدای متعال از آن بهره‌مند می‌شوند و همچنین به کار نبردن آن در کارهای بد. در این دوره‌زمانه می‌توانی در وبلاگ فعالیت کنی و هزار کار دیگر انجام دهی. کوشش در انجام حقوق خدای متعال زکات پا است، یعنی رفتن برای دیدن صالحان و حضور در مجالس ذکر. اگر



ماشین دارید پیاده‌ها را به مجالس اهل بیت ببرید و همچنین بین مردم اصلاح کنید.

مانند علی اکبر علیه السلام

با معرفی یک شهید می‌خواهم به روضه حضرت علی اکبر اشاره کنم. این شهید ترکمن، قربان محمد، معلم خوش اخلاق اهل سنت از روستایی در دشت ترکمن صحرای شهرستان گنبدکاووس استان گلستان است.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی معلم و سپس بسیجی شد، برای مستضعفین فریاد کرد. بعد از فعال شدن در بسیج جنگ آغاز شد و با حاج حسین بصیر، یکی از فرماندهان خوب سپاه، جبهه رفت. تصور کنید یک سنی جبهه رفته است. فکر می‌کرد فقط نماز شیعیان با ما فرق دارد، درحالی‌که خیلی چیزها فرق می‌کند. شیعیان سر یک چیزی به نام پیشانی‌بند دعوا می‌کنند، دعای توسل و زیارت عاشورا و روضه و گریه دارند.

کم‌کم به فکر فرورفت و بعد آرام‌آرام عاشق و علاقه‌مند شد، مطالعه و تحقیق کرد و بعد هم شیعه شد و با چفیه و فانوس به روستا برگشت، راه افتاد و در تک‌تک خانه‌ها رازد، مردم هم خیلی او را قبول داشتند چون معلم پاکی بود، به همه گفت بیایید مسجد کار مهمی دارم، همه را جمع کرد نماز مغرب را خواند و سپس بین دو نماز برای مردم سخنرانی کرد و گفت: من عهدی بسته‌ام که می‌خواهم آن را برایتان بخوانم، شما هم به عنوان شاهد این وصیت و عهد من را امضا کنید و بعد شما را ترک می‌کنم و به جبهه بازمی‌گردم، الان هم فقط برای گفتن این موضوع برگشته‌ام.

بسم الله الرحمن الرحيم

اهالی محل، بزرگان قوم، پدر، مادر و برادر، ای کاش همه شما با من بودید. آنجا سنگ‌ریزه سنگر و خاک‌ریزه خاکریز خدا بود، خدا بود، خدا بود (این فضاها را درست کنیم یک عزیز دلی که هیئت آمده است برگردد به خانواده‌اش بگوید بیایید فردا شب هیئت برویم آنجا خدا بود، خدا بود،



خدا بود و خیلی باصفا بود) ای مردمی که من را به خوش نامی، صداقت و راستگویی می‌شناسید به رسول الله ص قسم که همه جبهه‌های ما عاشورا است...

از شما بزرگان قوم، دوستانم، برادرانم، اینجا در این مسجد خدا می‌خواهم که این «عشق‌نامه» من را به عنوان «شاهد» گواهی دهید. گواه کنید که تاریخ‌نگوید قربان محمد دروغ است.

ای قوم من! این من هستم «قربان محمد روشنی». گواهی می‌دهم که محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسول خداست و من ای مردم، با همه عشقی که به شما دارم اکنون در محضر پروردگار به صراحت و سلامت اعلام می‌کنم که شیعه شده‌ام و امشب دوباره راهی جبهه خواهیم شد.

من می‌روم تا ادعای خود را با خون سرخم در سرزمین عاشورایی امام حسین ع، در جبهه‌های نبرد، گواهی کنم. گواهی کنم برای شما و برای آیندگان که شما بزرگان قوم ترکمن، جوان‌ترها، خانواده‌ام که الان شاهد من هستید، فردای قیامت امام حسین علیه السلام شما را شفاعت کند.

من می‌روم تا شهید شوم تا همراه کاروان امام حسین علیه السلام نزد پروردگار روسفید شوم. حالا دیگر علی علیه السلام مولای من است و سیدالشهداء، سرور شهیدان عالم هستی امام به حق من. خیلی زود ادعایم را با شهادت و خون سرخم گواهی می‌کنم که هیچ زیبایی، قشنگی و خوبی بهتر از شهادت در راه پروردگار عالم نیست.

قربان محمد، نامه‌اش را در مجلس گرداند تا از حاضرین گواهی بگیرد. مسجد سراسر سکوت و فضا هر لحظه سنگین و سنگین‌تر شد. بهت و حیرت همه شهر و شب و کوچه و خیابان و خانه‌ها را گرفت. تعدادی امضا کردند و عده‌ای همان‌جا شیعه شدند و قربان محمد، سحر به جبهه بازگشت. تا زنده بود مرخصی نیامد، چون گفته بود من ادعایم را ثابت می‌کنم، برگشتن جنازه این شهید همانا و انقلاب بزرگ در این روستا همانا.

همه می‌توانند زکات فرهنگی بدهند، زکات‌های بزرگ فرهنگی را شهدا



می دهند، زکات فرهنگی را کسی می دهد که خون خودش را در راه اباعبدالله بدهد. جناب علی اکبر را چقدر دوست دارید، شاید بتوان گفت که علی اکبر یکی از کسانی است که اباعبدالله او را از همه بیشتر دوست داشت، هم پسرش است و هم خیلی فهمیده، باشعور، مودب و هم خیلی شبیه رسول الله.

امام سجاد از علی اکبر کوچک تر است، ایشان می فرماید تب شدیدی داشتم و در خیمه به خودم می پیچیدم. یک وقت چیز نرمی را کف پایم احساس کردم، چشم گشودم دیدم برادر بزرگ ترم کف پایم را به صورت خود می مالد. پرسیدم برادر چرا چنین می کنی؟ گفت: داداش! من دارم می روم، تو بعد از بابا امام هستی، گفتم داداش چه خبر از بیرون؟ گفت بابا تنها شده است، هیچ کس نیست، من آمدم خداحافظی کنم و بروم نخواستم بیدارت کنم، تب دار بودی خودت بیدار شدی.

رفت و دل زینب، دل حسین و دل یک کاروان را با خود برد. وقتی اباعبدالله بالاسرش رفت دید تکه پاره اش کرده اند. خون جلوی چشمان اسبش را گرفت و به جای اینکه علی را به خیمه ها بازگرداند او را به قلب دشمن برد، دشمنان کوچه باز کردند و شمشیرها رفتند بالا و آمدند پایین. وقتی حسین رسید که از علی چیزی نمانده بود. خم شد روی جنازه علی و خون های کنار دندان های او را پاک کرد. لب و دندان را می بوسید، اما آرام نمی شد، سینه اش را می بوسید، پیشانی اش را می بوسید و آرام نمی شد، خدا نکند این صحنه برای کسی تکرار شود، گونه هایش را چسباند به صورت جوانش و از ته دل هفت بار فریاد زد «ولدی علی،...»

امام صادق علیه السلام یک خط زیارت دارد در مورد علی اکبر که مضمونش این است: رفتی و قلب بابایت را آتش زدی، با رفتنت کاری با حسین کردی که وقتی بازگشت، دیگر صدای ناله اش تا هنگام شهادت قطع نشد. «ولدی علی،

«...»





مجلس دهم





«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ»

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ، بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ بِهِ نَسْتَعِينُ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ نِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ ثُمَّ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الْأَطْهَرِينَ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ وَ سَيِّمَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ، رُوحِي وَأَرْوَاحَ الْعَالَمِينَ لَهُ الْفِدَاءُ»

«اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيِّكَ الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ صَلَواتِكَ عَلَيْهِ وَعَلَى آبائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ، وَ فِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيًّا وَ حَافِظًا وَقَائِدًا وَ نَاصِرًا وَ دَلِيلًا وَ عَيْنًا حَتَّى تُسَكِّنَهُ أَرْضَكَ طَوْعًا وَ تُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا»

به ساحت نورانی آقا و مولایمان حضرت مهدی عَلَيْهِ السَّلَامُ صلواتی بر محمد و آل محمد را تقدیم می‌کنیم.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ



سه مرحله از عقیف سازی توسط معصومین علیهم السلام نسبت به فرد و جامعهٔ محب را بیان کردیم. فرد، خانواده و جامعه‌ای که دوستدار اهل بیت علیهم السلام است، وقتی چشم باز می‌کند و می‌بیند که منشأ ورود همه منکرات و بی‌عفتی‌ها به جامعه، دشمنانِ دیروز و امروز اهل بیت علیهم السلام هستند، به عفت علاقه‌مند می‌شوند و سراغش می‌رود. دوست دارد که شبیه اباعبدالله علیه السلام و زینب کبری علیها السلام عقیف شود.

قدم اول: امساک فرهنگی

قدم اول امساک فرهنگی است: امساک فرهنگی یعنی روزه فرهنگی بگیریم و از محصولات آن‌ها استفاده نکنیم؛ استفاده از محصولات فرهنگی هالیوود، موسیقی‌ها، فیلم‌های غربی و محصولات نرم‌افزاری‌شان را بر خودمان حرامش کنیم و به دیگران هم توصیه کنیم که استفاده نکنند. از خرید جامدادی، کیف و دفتری که معرفی‌کنندهٔ الگوهای آن‌هاست پرهیزیم.

قدم دوم: زکات فرهنگی

قدم دوم زکات فرهنگی است. باید زکات فرهنگی بدهیم: برای گسترش محبت اهل بیت علیهم السلام در افراد و خانواده‌های دیگر تلاش کنیم و در مقابل محصولات غربی محصول بسازیم برای گسترش محبت علیهم السلام هرکسی بر اساس ذوقی که دارد در حد توان کارهایی را انجام دهد: مثلاً می‌تواند خوش‌نویسی ساده‌ای که را به در مغازه بچسباند یا در روز ولادت آن‌ها به مردم شیرینی بدهد. یک وقت هست کسی شربت می‌دهد و طرف شربت می‌خورد و می‌رود اما یک وقتی ابتکار عملی انجام می‌دهد که می‌ماند و ماندگار می‌شود. فکر کنید که چه کاری می‌توانید انجام دهید که هم فرهنگی تر باشد و هم محبت به اهل بیت علیهم السلام بیشتر شود.

دو سال قبل، در یک کشور اروپایی دیدم که شیعیان در روز عاشورا به مردم آب معدنی می‌دهند و در کنار آن یک نثر جالبی و بسیار زیبایی هم آویزان کرده بودند که قصهٔ اباعبدالله الحسین علیه السلام در آن نوشته شده بود.



هرکس آب معدنی را می‌گرفت این جمله را نیز می‌خواند و عاشق ماجرای اباعبدالله علیه السلام هم می‌شد. خب، اینچنین کاری در طی پنج سال، شهری را به متمایل به اباعبدالله علیه السلام کرده است. فکر کنیم. ابتکار کنیم. کسی نگوید کاری از من بر نمی‌آید. این قدر خودمان را دست‌پایین نگیریم. همه جور کاری می‌شود انجام داد. هرکسی (معلم یا دانش‌آموز و...) می‌تواند چنین کاری بکند. همه ماکه بی‌هنر نیستیم، یک نفر کلیپ بسازد و دیگری... بچه‌های مسجد فلان در جشنواره عمار شرکت کردند و یک مستند دودقیقه‌ای ساخته بودند و مقام هم آوردند؛ خب این زکات فرهنگی است.

قدم سوم: کفاره فرهنگی

سومین قدم «کفاره فرهنگی» است. اگر روزه را خراب کنیم باید کفاره بدهیم و کفاره‌اش این است که یا باید روزه گرفته شود یا به فقیر طعامی داده شود. اگر حج را خراب کنیم باید کفاره بدهیم و کفاره‌های حج معمولاً قربانی کردن گوسفند است.

کفاره فرهنگی چیست؟ کفاره فرهنگی یعنی در دوره کنونی که تمام کارهای روزمره اینترنتی است، نمی‌توانم بدون اینترنت و بدون نرم‌افزارهای ارتباطی باشم اما می‌توانم قول بدهم که وارد سایت‌های مستهجن نرم و روزه فرهنگی بگیرم. می‌توانم وارد وبلاگ‌های و سایت‌های نامناسب نرم. می‌توانم قول بدهم که در موبایلم مثلاً صحنه فلان نباشد. اما که نمی‌شود نداشته باشم.

کفاره فرهنگی مربوط به این جور جاها می‌شود. محصولش را می‌توانم مصرف نکنم، نه اینکه خودش را نداشته باشم؛ ما نمی‌خواهیم بچه‌هایی که پای جلسات اباعبدالله علیه السلام می‌آیند متحجر باشند و بگویند: ما اصلاً نمی‌خواهیم کلاً موبایل داشته باشیم و اصلاً تلویزیون چیز مزخرفی است و باید تلویزیون‌ها را بشکنیم! نه؛ بلکه می‌گوییم: تلویزیون داشته باش ولی فیلم بد نگاه نکن، (نه با ویدیو، نه با ماهواره، نه با همین کانال‌های خودی).



کفاره فرهنگی یعنی شرط داشتن آن سخت‌افزاری که مجبوریم داشته باشیم این است که با آن کارهایی درستی انجام دهیم تا استفاده از آن حلال باشد؛ حلالی که ما از آن حرف می‌زنیم حلال اخلاقی است نه حلال شرعی.

امام صادق علیه السلام فرمودند: «كَفَّارَةُ عَمَلِ السَّلْطَانِ الْإِحْسَانُ إِلَى الْإِخْوَانِ»^۱ (کفارهٔ کارکردن برای سلطان، احسان و نیکی به برادران دینی است) در آن زمان‌ها هیچ چاره‌ای از آن نبود، هست و بعضی وقت‌ها همکاری کردن با دستگاه جور اجباری می‌شد و نمی‌شد کاری کرد وقتی این‌ها می‌خواستند قصری بسازند، بٹاهای شهر را می‌آوردند، بٹا می‌گفت: والله به خدا نمی‌خواهم بروم، ما را می‌خواهند به زور ببرند. یا به برخی که کاتب بودند، می‌گفتند: تو کاتب هستی و باید بیایی و وارد دیوان‌سالاری شوی. امام صادق علیه السلام می‌فرمود: اگر پایتان به آنجا افتاد، بروید، رفتن شما هم کفاره دارد. اول اینکه ابتدائاً را خودتان را آلوده نکنید و نروید، اما اگر چاره‌ای جز رفتن نبود، راه تصحیح‌اش این است که کفاره بدهید تا حلال باشد. کفاره بودن در دستگاه حکومت جور چیست؟ کفاره‌اش احسان کردن به برادران دینی است؛ یعنی بودن تو در آن دستگاه، به نفع شیعیان و دوستان امام کمک کند. به عنوان مثال: می‌توانی کاری کنی که خونی از آن‌ها ریخته نشود؛ وقتی می‌خواهند مالی از شیعیان را غارت کنند زودتر خبر بدهی؛ یکجایی شفاعتی بکنی و... این کفاره‌هاست. با خودت فکر نکنی و بگویی حالا دیگر ما مجبور بودیم و رفتیم هرچه شد شد.

امیرالمؤمنین علیه السلام از جایی عبور می‌کرد و می‌دید تعدادی از جوان‌ها در جمع‌های سه‌چهار نفری سر کوجه‌ها بیکار نشسته‌اند و برای خودشان حرف می‌زنند و شوخی می‌کنند. امیرالمؤمنین علیه السلام به آن‌ها فرمود: ما این را نمی‌پسندیم، نباید سر بنشینید. خب چه کار کنیم؟ ما که مثل شما نیستیم بتوانیم هزار رکعت نماز بخوانیم، ما نماز صبح را هم به زور می‌خوانیم!



خب، وقتی کار نیست، شغل نیست، ازدواج هم که تعطیل است، اگر سر خیابان نایستد، پس چه کند؟ برود بمیرد؟! فرمود: اشکالی ندارد، کفاره‌ای بدهید و بایستید. چقدر؟ چند مُد طعام؟ فرمود: نه، کفاره‌اش این است که من می‌گویم:

● غص بصر

اولین کفاره‌اش این است که چشمانتان را از رهگذران ببندید. نوامیس مردم نزد شما امانت هستند. قرآن می‌فرماید: «يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ»^۱ (خدا خیانت چشم‌ها و مخفی‌کاری دل‌ها را می‌داند). آیه بسیار عجیبی است! در واقع قرآن می‌فرماید: همه دخترهایی که در خیابان هستند امانت هستند.

عبارت «خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ» (چشم‌ها خیانت می‌کنند) یعنی چه؟ یعنی او امانت است و باید حواست به آن باشد، نگاهش نکنی. آقا! خودش دلش می‌خواهد نگاهش بکنند؟! بگذار دلش بخواهد، مگر هرچه دلش خواست را باید انجام بدهی؟! «وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ» بدتر از آن نگاه، خیالاتی و آرزوهایی است که در آن سینه به وجود می‌آید که خیلی بدتر از دیدن است. دیگر اینکه در دستگاه رپورتاژ و مونتاژ می‌نشینند و چه کارهایی که نمی‌کنند! کم‌وزیاد بکن و خیالات و آرزوها و خواب‌ها و بعد یک‌باره می‌بینی چقدر شهوت در توقوی شده است و زورت نمی‌رسد.

جوانان، مکرراً می‌گویند: نمی‌دانم چه مرگم است که زورم به خودم نمی‌رسد و نمی‌توانم؛ خب معلوم است: چشمت دید، خیالاتت زیاد شد، خیالاتت آرزوهایت را آورد و آرزوهاست که شهوت را دنبال خود می‌کشاند. این یک زنجیره است، مگر می‌شود قطعش کنید؟! مثل دکمه ماشین است، اگر آن را زدی سایر اجزا هم کار می‌کند.

به همین مناسبت پیامبر با دلسوزی به ما فرمود: که اگر این دکمه را خاموش کنی کل دستگاه خاموش می‌شود. وقتی باز است و روشنش



کردید، همه‌اش روشن خواهد شد. فراغت هم هست و در ظرف فراغت هوسرانی و خیالات می‌آید. آدم بی‌کار چه کار کند؟ یا باید کانال‌ها را عوض کند، کانال که تمام شد خودش در کانال‌ها بگردد و کار دست خودش بدهد.

پس اولین کفاره‌ای که حضرت برای ایستادن سر کوچه فرمودند کنترل نگاه بود. قرار بگذاریم و برای خودمان یک آیین‌نامه درست کنیم؛ البته این آیین‌نامه‌ای است که امیرالمؤمنین علیه السلام صادر کرده است. دیگر چه مشکلی دارید؟! چشمانتان را ببندید.

● جواب سلام دادن

دومین کفاره‌اش این است: جواب سلام بدهند، اگر فردی از آنجا عبور کرد و به او سلام کرد، جواب سلامش را بدهد، یعنی در کوچه سلیم و صلح باشد. طرف سر کوچه ایستاده است، شر هم از چشم‌هایش می‌بارد و دنبال بهانه‌ای است تا دعوا کند.

● راهنمایی کردن گم‌شده‌ها

سومین کفاره‌اش این است گم‌شده‌ها را راهنمایی کنید. اگر کسی آدرس پرسید که آقا! فلان مکان کدام طرف است راهنمایی‌اش کنی تا اشتباهی به سمت دیگری نرود. خب، سر راه ایستاده‌ای چهارتا کار خیر هم بکن. این کفاره ایستادن سر کوچه است.

این روایت و مثل آن را هم شیعیان و هم اهل سنت دارند که در برخی از آن‌ها اینچنین آمده که آزار نرساند، پاسخ سلام بدهد و امریه معروف و نهی از منکر کند. لوتی‌های سابق این‌گونه بودند، یک مراسم‌های حداقلی داشتند که خوب بود؛ بهتر از این بی‌مرامی‌هایی است که حالا باب شده است. مثلاً اگر می‌خواست خطا کند می‌رفت یک جای دیگر خطا می‌کرد. در کوچه خودش کسی جرئت نداشت به دخترهای همسایه نگاه کند، خودش هم نگاه نمی‌کرد. به هیچ‌کسی اجازه نمی‌داد در کوچه خودشان به کسی چشم سوئی داشته باشد؛ چشم‌هایش را درمی‌آورد. می‌گفتند:



مگر تو پلیس اینجا هستی؟ می‌گفت: مگر نمی‌دانستی؟! یعنی راحت می‌گفت: بله، من پلیس اینجا هستم. چه کسی تو را پلیس کرده است؟ می‌گفت: پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فرمودند: اگر سر راه ایستاده‌ای نهی از منکر کن، در غیر این صورت اینجا نایست. من ایستاده‌ام و نهی از منکر می‌کنم. این هم یک مرامی است که بعضی‌ها داشتند، الان خیلی بی‌مرامی شده است.

اگر کسی فیلم هالیوود نگاه می‌کند، کفاره‌اش چیست؟ اینجا کفاره ندارد بلکه برای آن باید روزه بگیرد. آقا ببخشید! اینترنت چطور، آیا کفاره دارد؟ شروطی دارد؛ اگر با آن کار خاصی داشته باشی اشکال ندارد؛ مثل سرکوجه ایستادن است، کفاره دارد. فضای مجازی کفاره دارد. موبایل کفاره دارد. اما در صورت استفاده از محصولات بد آن، روزه دارد. داشتن موبایل کفاره دارد، اگر می‌توانی کفاره‌اش را بدهی بسم‌الله! اما اگر نمی‌توانی خواهشاً واردش نشو. چندتا کفاره‌اش را بیان می‌کنم:

کفاره‌های فضای مجازی

● مخدومش باشی ناخادمش

کفاره اول فضای مجازی این است که مخدومش باشی نه خادمش؛ او به تو خدمت کند، نه تو به او. این خیلی مهم است. خیلی اصرار دارند که شما خادم فضای مجازی شوید. همین‌که اسمش را گذاشتند وب‌گردی، یعنی او تو را بچرخاند؛ اما تو بگو: «نه، بایست!» من می‌گویم که باید کجا بروی، من رئیس هستم و تو مرئوس. حالا بچه‌ها و نوجوان‌ها با این چیزها بهترند، کنار اینترنت می‌نویسی تو خر من هستی. این از مصادیق فحش هم نیست. در اینترنت به صفحه‌ای که می‌آوری بالا و می‌خواهی بازش کنی بنویس: «این خر من است، من سوارت می‌شوم، تو حق نداری سوارم بشوی، من می‌گویم کجا بروی.» این کفاره اولش است؛ چقدر برو تا چه زمانی برو، کجا برو. بس است، الان نیم ساعت شده است، خر عزیزم بایست! باید بایستند بیایید پایین. اگر خواست چهار منگ، تو هم سوزن داری، فرو کن و بگو بایست. چقدر خوب است آدم این‌طور باشد، بفهمد،



والا او (فضای مجازی) تو را می برد. دوره نوجوانی و جوانی که حس کنجکاوی هم زیاد است یک پنجره ای است نوجوانان وارد آن می شوند و از آنجا دوباره ده تا پنجره گشوده می شود. یک کلمه ای را جست و جو می کند اما، گوگل نامرد سه چهار کلمه دیگر زیر آن آورده است، حالا کلمه اصلی خودش را یادش رفته است و کلمه ای را جست و جو می کند که گوگل برایش آورده است و گوگل هم دقیقاً همین را می خواهد. چرا با زدن حرف «سین» پنج تا کلمه زیرش آورده است؟ کلمه اولی مدنظر است، اما نود موردش از آن هایی است که جای خوبی نمی برد، جایی می برد تا تو را خر کند و سواری بگیرد. این جور موقعیت ها کسی که دوست امام حسین علیه السلام است باید قشنگ به زبانش هم بیاید و بگوید خر خودتی! بقیه الفاظش را تایپ کند و بگوید من این را می خواهم، آنی که تو پیشنهاد دادی در جیبت بگذار. رفتی تحقیقات را انجام بدهی، ببی بیرون، تمام شد!

فضای مجازی مثل دستشویی سرراهی است، این جور چیزها که ما از آن داریم یاد می کنیم دستشویی های سرراهی هستند. در مسافرت، دستشویی سرراهی برایتان پیش آمده است، که بسیار کثیف است و از بوی گندی که دارد نمی شود حتی داخل آن شد؛ اما خب چه باید کرد؟ مجبور هستی که بروی و اگر می توانید یک دقیقه در این دستشویی باشید دو دقیقه اش نمی کنید چراکه بسیار جای نامطبوعی است و زود بیرون می آید. هنگام خروج هم به کسی که دم در نشسته و پول می گیرد اعتراض می کنی. با اینترنت هم همین طور باش.

اینترنت سفره رفیقت نیست که در آن شیرجه بزنی و بگویی خیلی غذای تمیزی دارد، قشنگ هم غذا درست کرده، خوشمزه است، بخور بی خیال! برق هم برود تو کارت را بلدی. نه، اینجا خیلی آرام می روی، یعنی پر از شر و ویروس است، پر از بی عفتی است. بچه ها یک بار بس است. الان مثلاً مال ما تمام شد و رفت. بچه هایی که هنوز صحنه بعد را ندیده اند مراقب باشند.

یکی از استادان که بهبهان هم آمده بود، می گفت: استاد اخلاقی داشتم که خیلی صاحب نفس بود، یک بار دیدم خیلی ناراحت است، گفتم چه



شده است؟ گفت: آقا برو! دیگر سراغ من نیا. گفتم: مگر چه شده است؟! گفت تمام شد، همه چیز تمام شد. چه شد؟ گفت: قبلاً همه جا نورانیت می‌دیدم، الان یک پرده ظلمت آمده است و دیگر هیچ، از عوام الناس هم بدتر هستم. حالا چه شد که این جور شدی حاج آقا؟ گفت: به خانه یکی از فرزندانم رفتم، تلویزیونشان روشن بود، نه من روشنش کرده بودم و نه دنبال جایی بودم؛ یک لحظه صورتم برگشت به سوی تلویزیون و پرده سیاهی روی چشم‌هایم آمد، دیدم و تمام شد؛ تصاویری که معمول هستند، نه چیز خیلی عجیب و غریبی، همان چیزهایی که هر روز نگاه می‌کنیم و چشم‌های ما به آن عادت کرده است.

سخت است، باید خیلی مراقبت کنیم. خودمان باید سانسور کنیم، نه دولت. خودمان برای خودمان سانسور کنیم، نمی‌خواهیم ببینیم. الان آپارتمان‌های فامیلی در بهبهان کم نیست. همه قوم و خویش هستند، برای خودشان یک اینترانتی درست کرده‌اند یک سایت‌های خاصی را همه می‌روند، بقیه سایت‌ها هم بسته هستند. این جور مجانی است. همه با هم استفاده می‌کنند جاهای خوب و تمیز. خودشان جلوی آلودگی را گرفتند، خودمان باید سانسور کنیم.

حضرت یوسف این‌گونه بود. تو باید فضای مجازی را اداره کنی، نه او تو را. فضای مجازی چگونه تو را اداره می‌کند؟ او تو را می‌چرخاند. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: حواست باشد؛ این یک سرگرمی خطرناک است، «رَبُّهُوْ يُوْجِشُ حُرًّا» (چه بسا که لهو و سرگرمی ناروا باعث احساس تنهائی آدمی گردد) بعضی سرگرمی‌ها «یُوْجِشُ حُرًّا» است؛ به معنای یک چیزی را ریختن است. یعنی کاری سر آن مبارزی که با اسلحه و کلاهخود به میدان رفته است بیاورند که تمام این گاردهایش باز شود و همه سلاح‌های دفاعی خود (اسلحه و کلاهخود و لباس جنگی اش) را جا بگذارد و از دستش برود؛ یعنی آدمی آزاد بود و با آزادی خود کلیک کرد؛ یک چیزی به نام حیا در درونش بود که با آن تدافع می‌کرد ولی آن را از دست داد. یک بار



که بیاید و برود حیایش می‌ریزید. نوجوان‌ها این را قشنگ می‌فهمند. هر بار که آدم یکی از این صحنه‌های بد را می‌بیند، عین یک سیاهچال فضایی عمل می‌کند، یک بار می‌بینی چه می‌شود؟ دهان بیشتر باز می‌شود و برای بارهای بعدی بیشتر و بدترش را می‌خواهد. وقتی جلوییش را می‌گیری، بار بعد می‌توانی دوباره یک قدم عقب‌تر جلوییش را بگیری؛ یعنی اگر تو نیت کردی دیگر به کسی که سرگردن به پایینش پیدا است نگاه نکنی و موفق شدی و نگاه نکردی، بار بعد هم می‌بینی که می‌توانی صورت او را هم نبینی، اصلاً می‌توانی کلاً او را نبینی؛ این کار با تمرین امکان‌پذیر است.

وب‌گردی گناهی اخلاقی است. وب‌گردی یعنی برای خودت بروی و بگردی، آن به گردن خودت است. در چت‌روم‌ها یا در بازی‌های آنلاین صبح بسیاری شب و شبشان صبح می‌شود.

من هرروز از جایی عبور می‌کردم و می‌دیدم هر روز تعدادی جوان در جایی کنار کانال و محل تقسیم آب، می‌ایستند. بدون اینکه بازی یا کاری بکنند کنار هم ایستاده بودند. به ذهنم نمی‌آمد که این‌ها چرا هرروز دورهم جمع می‌شوند. یک بار که با فرد دیگری از این محل عبور می‌کردم، به من گفت: «می‌دانی چرا اینجا ایستاده‌اند؟» گفتم: «نه، حُب ایستاده‌اند دیگر.» گفت: «نه حاج‌آقا، این قسمت یک‌ذره بلندتر است و اینترنتش تری‌جی است، این‌ها همه برای بازی «کلش» ایستاده‌اند؛ زیرا اینجا سرعت خوب است و راحت می‌شود بازی کرد. این را که شنیدم بسیار گریه‌ام گرفت و گفتم: «یعنی جوان‌ها و نوجوان‌های خوب ما عصرها در نقطه مرتفعی برای بازی کلش جمع می‌شوند! صدای اذان هم می‌آید و بعد این‌ها هنوز بازی می‌کنند؟! چه اتفاقی بدتر از این که صدای اذان می‌آید و می‌گوید: «حَى عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» و من دارم کلش بازی می‌کنم؟! آن وقت خواب‌های ما چگونه است؟ خواب ما همان صحنه‌هایی است که در روز دیدی، همین‌ها می‌شود: تشویش و وقت‌گذرانی و ...



● حفظ حریم خصوصی خود

دومین کفاره فضای مجازی، حفظ حریم خصوصی خود است... چقدر ما از مسائل امنیتی پیرامون موبایل و اینترنت و ... اطلاعات داریم تا رعایت کنیم. آیا اطلاع داریم که به راحتی می‌توانند تمام فایل‌های درون گوشی‌مان را خالی کنند؟! ممکن است کسی بگوید: آقا، مگر ما کی هستیم که اطلاعات ما بدردش بخورد؟ من چه کسی هستم که بیایند از من جاسوسی کنند؟ مگر من رئیس‌جمهورم که بیایند از من جاسوسی کنند؟ آدم‌هایی هستند که اطلاعات شما بدردشان می‌خورد، آن‌ها سرورهای بزرگی برای تنظیم اینترنت دارند که در خارج از ایران هستند.

اگر الان اسرائیل بخواهد مختصات دقیقی از بهبهان پیدا کند اطلاعاتی از این دست می‌خواهد تا بتواند به جایی حمله کند یا براندازی کند: اینکه دقیقاً چندتا خیابان دارد، جمعیتش کجا متراکم است، کجا مسجد دارد، اقلیم‌اش گرم است یا سرد، چه میوه‌هایی دارد، چه قومیت‌هایی دارد، آیا نزاعی باهم دارند یا خیر.

این‌ها اطلاعات خیلی مهمی است و اگر یک جاسوس این اطلاعات را بدهد کار برای آن‌ها آسان است و به راحتی می‌توانند شورش کنند. از عکس‌های ما شهر ما را تجزیه و تحلیل می‌کنند و تجزیه و تحلیل کامپیوتری این عکس‌ها فرهنگ این شهر است، خوب و بد‌های مردم این شهر و همه چیز توسط این عکس‌ها مشخص می‌شود.

مثلاً از عکس‌های مراسم شب‌های عاشورا که گذاشته می‌شود، می‌توانند درجهٔ اعتقاد مردم نسبت به امام حسین علیه السلام را بسنجند. می‌توانند از میزان عکس‌ها و پست‌هایی که برای استقلال و پرسپولیس و روز عاشورا گذاشتند، بسنجند که کدام‌شان برای ما مهم‌تر است! می‌تواند بفهمد که آیا می‌شود روی ما حساب کند یا خیر؟ چه کارکنم؟ منظور از جاسوسی که می‌گویم این است؛ نه اینکه حتماً بیاید و از شاهزاده جاسوسی کند! از افکار کشورت جاسوسی می‌شود؛ با دست و با خرج خودت!



بنابراین، باید حریم خصوصی را حفظ کنیم. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «مَنْ بَدَّلَ عَرِصَهُ ذَلَّ» (اگر کسی خودش آبروی خودش را تقدیم بکند، خودش خود را ذلیل کرده است.) خودت در پیامک‌هایت، در وبلاگ‌هایت، در چت‌روم‌هایت، با عکسی که گذاشته‌ای، آبرویت را به خطر انداختی!

این حدیث از پیامبر در واقع روضهٔ من است: پیامبر فرمود: «لَوْلَا أَنَّ الشَّيَاطِينَ يُحْمَوْنَ عَلَى قُلُوبِ بَنِي آدَمَ لَنَظَرُوا إِلَى مَلَكَاتِ السَّمَاءِ»^۱ (اگر شیاطین، گرد دل‌های آدمیان نمی‌چرخیدند، هر آینه آنان ملکوت آسمان‌ها را می‌دیدند) این شیاطین از کجا به قلب ما می‌آیند و می‌روند؟ با همین رسانه‌ها. آن‌ها می‌روند و ما به آن‌ها اجازه ورود می‌دهیم.

شهید قربان علی مردانی. خیلی ماه بود! ایشان چندین بار زخمی شده بود. مادرش می‌گفت:

زخمی که شده بود، خلوت خیلی خوبی برای خود درست کرده بود. با ما صمیمی بود، می‌آمد و می‌گفت و درد هم می‌کشید، جلوی ما دردش را اصلاً بیان نمی‌کرد. شب که تنها بود متوجه دردکشیدنش می‌شدیم و می‌شنیدیم که یا زهرا علیها السلام می‌گوید. حریمی برای خود درست کرده بود و در فکر خودش بود، وقتش را حرام نمی‌کرد. یک روز به من گفت: مادر! امروز مهمان دارم، کسی مزاحم من نشود. گفتم: چشم مادر! گفتم: مهمان نهار می‌خورد تا بیشتر درست کنم؟ گفت: نه مامان، فقط کسی با من کار نداشته باشد. گفتم باشد. ما مشغول کارمان شدیم، دیدیم یک آقای خیلی مرتب، در اتاق است و اتاق یک وضع دیگری دارد. پس کو مهمان؟! کسی که زنگ نزد و نیامد؟! رفتم از پشت پنجره نگاه کردم، دیدم پسرم به حالت بسیار مؤدبانه‌ای دوزانو در کنار کسی نشسته است، در اتاق کسی هم نیست، من هیچ‌کسی را نمی‌دیدم، اما او با کسی حرف می‌زد، من نمی‌شنیدم چه می‌گوید، چون پشت پنجره بود.



هیچ وقت با وجود اینکه بچه باادبی بود این جوری او را متواضع ندیده بودم! مات و مبهوت او شدم، دیدم اصلاً فضای اتاق فضای دیگری شده است.

پیامبر ﷺ فرمود اگر شیاطینی که دور قلب هایتان دور می‌خورند را از خود دور کنید و راهشان ندهید، ملکوت آسمان را می‌بینید، خیلی ندیدنی‌هاست که می‌توان آن را دید. بالاخره حسش کنید ولو چشم آن را نبیند.

مادر این شهید می‌گوید:

صحنه‌ای را دیدم که خیلی تکانم داد و آن وقتی بود که دیدم یک باره فرزندم با کمال ادب شروع به گریستن کرد. نمی‌دانم آن فرد چه کسی بود، آقا بود یا خانم، چه کسی بود که پسرم با او حرف می‌زد. بعد شروع به گریستن کرد و سپس بعد از دقایقی خودش را جمع کرد و اشک‌هایش را پاک کرد و به حالت عادی بازگشت. ما هرچه می‌پرسیدیم که مهمانت چه کسی بود، چیزی نمی‌گفت و پس از شهادتش مشخص شد.

باور کنید بعضی شهدا راحت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الیه را می‌دیدند، راحت اباعبدالله علیه السلام را حس می‌کردند، کربلا می‌رفتند و بو و حضور حضرت را احساس می‌کردند!

چه چیزی این زن و بچه‌های امام حسین علیه السلام که در کربلا بلاهای زیادی دیدند را آرام می‌کرد؟ همین حالت معنوی عجیبی که با اباعبدالله علیه السلام داشتند. هرکدامشان رابطه عمیقی با اباعبدالله علیه السلام داشتند که در مقابل همه این تلاطمات و ناملایمات موجب تحملشان می‌شد. سر اباعبدالله علیه السلام را هم نمی‌دیدند، آنی که باید ببینند را می‌دیدند، آنی که باید حس بکنند را حس می‌کردند.

حالا دشمن هم کمک می‌کند. یک باره بعد از گذشت یکی دو شبانه‌روز از ماجرا، دیگر صدای زیبای اباعبدالله علیه السلام به گوش بچه‌ها نیامده است،



به گوش زینب کبری نیامده است، فردا یک باره در بازار صراف‌های کوفه هنگام رفتن دیدند صدای قرآن قشنگی می‌آید. بچه‌ها سرهایشان را بیرون آوردند و گفتند مگر ما مسجد آمده‌ایم؟ اینجا که مسجد نیست. صدا صدای دیگری بود، صدای بازار بود، صدای گفتن و شنیدن بود!

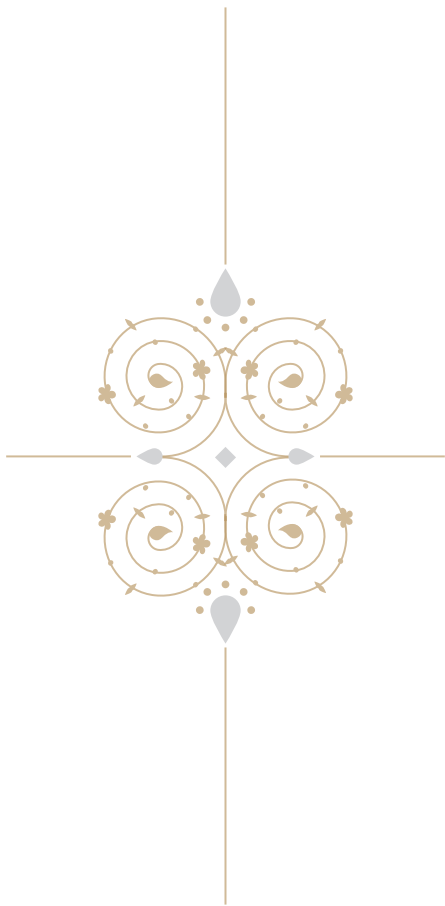
این صدای قرآن از چه کسی است؟ بچه‌ها همدیگر را نشان دادند، گفتند: باباست که قرآن می‌خواند، چقدر زیبا می‌خواند. قربانت بروم یا اباعبدالله علیه السلام! آیا می‌شود یک بسم‌الله در گوش ما و در گوش نوجوان‌های ما بگویی؟ یک اعوذ بالله من الشیطان الرجیمی در گوش ما بگو تا این شیطان‌ها رهایمان کنند. صاحب ما تویی، تو جلو بیایی آن‌ها خودشان هوای کارشان دستشان می‌آید، می‌روند کنار و می‌گویند صاحبش آمد. می‌شود این طرف و آن طرف به تو افتخار کنم و بگویم صاحب من اباعبدالله علیه السلام است؟! برویم رو بزینم به اباعبدالله علیه السلام.

«السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَی الْحُسَيْنِ وَعَلَی عَلِيَّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَعَلَی أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَعَلَی أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ»

حسین جان، حسین جان، حسین جان



مجلس یازدهم





ان شاء الله عزاداری هایتان مورد قبول درگاه حق واقع شود، با تقدیم صلواتی به ساحت مقدس و نورانی امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

در جمع کوچک مان، جنبش تحریمی راه بیندازیم

ما درباره روزه‌های فرهنگی صحبت کردیم و گفتیم که بیاییم حداقل از محصولات فرهنگی غرب، روزه بگیریم تا یک عفافی درست بشود برای فرد، خانواده و جامعه. ما به عنوان مسلمان و شیعه، اگر بخواهیم روایاتی مطرح کنیم که آیا می‌شود جنبشی ایجاد کرد یا خیر، فایده‌ای ندارد؛ چون مردم دنیا اصلاً نگاه دینی ندارند. فقط از باب نمونه می‌خواهم یکی دو نمونه را بیان کنم.

یک) جنبش جهانی «BDS» - اگر وقت کردید در موردش مطالعه کنید - تحریم‌کننده جهانی رژیم صهیونیستی است و همه کالاهای مربوط به آن رژیم را تحریم می‌کند. آن‌ها برای فراگیرکردن تحریم، تلاش می‌کنند؛ همچنین تلاش می‌کنند که سرمایه‌ها را از اسرائیل خارج کنند؛ یعنی کلاً هر چیزی که به اسرائیل کمک می‌کند را از بین می‌برند. البته من فکر نمی‌کنم مسلمان‌ها در این جنبش جهانی، نقش اصلی را داشته باشند.



«استیون هاو کینگ» یکی از بزرگ‌ترین دانشمندان و نظریه‌پردازان فیزیک که یکی از بزرگ‌ترین فیزیکدانان به‌شمار می‌آید، توسط رژیم صهیونیستی برای شرکت در یک کنفرانس، دعوت مستقیم شیمون پرز، رئیس‌جمهور اسرائیل را رد کرد؛ با وجود اینکه می‌دانست لابی‌ها و رسانه‌های آن‌ها چه بلایی بر سرش می‌آورند.

اینکه ما در مقیاس بسیار کوچکی مثل بچه‌های مسجدمان یا خانواده‌مان، دبیرستانمان یا شهرمان نتوانیم یک جنبش تحریمی درست کنیم آن‌هم مختص محصولات فرهنگی‌ای مثل فیلم، موسیقی، عروسک و... این از کم‌عرضگی ماست. اینکه در کیف‌هایمان، در لباس بچه‌هایمان از الگوی‌های آن‌ها استفاده کنیم ولی از جایگزین‌هایی که داریم و برای درست‌شدن عفت در جامعه خیلی بهتر است، استفاده نکنیم، از کم‌عرضگی ماست. در حقیقت این خیلی کم‌عرضگی است که بچه‌های مذهبی نتوانند یک جنبش این‌طوری راه بیندازند درحالی‌که در دنیا از این خیلی بزرگ‌ترش را راه انداخته‌اند.

دو هفته‌ی هنرمند جهان معاهده‌ای بسته‌اند که در مجله گاردین و جاهای دیگر نیز منتشر شده است، معاهده‌ای که براساس آن، اسرائیل را تحریم کرده‌اند و گفته‌اند ما نه دعوت آن‌ها را قبول می‌کنیم و نه کمک مالی مؤسسات‌شان را می‌پذیریم و نه در جشنواره‌های آن‌ها شرکت می‌کنیم و نه جوایز آن‌ها را می‌گیریم. این خیلی مهم است و یکی از نمونه‌های امساک فرهنگی است. البته هنرمندان زیادی هم طرفدار آن‌ها هستند؛ ولی در این طرف هم بحمدالله از این قبیل امساک‌ها وجود دارد.

کفاره موبایل داشتن

نرم‌افزار فرهنگی را می‌شود استفاده نکرد، مثلاً فلان فیلم را نگاه نکرد، ولی نمی‌توان در دنیای امروز از تلویزیون، کامپیوتر و... استفاده نکرد. ما می‌توانیم از سایت‌های (وبگاه‌های) مغایر با عفت استفاده نکنیم، اما نمی‌توانیم بگوییم از خود اینترنت استفاده نمی‌کنیم؛ البته ما عجله‌ای



نداریم که نوجوان‌های ما از اینترنت استفاده کنند، بلکه باید این را به تأخیر بیندازید و بگذارید سن بلوغ وارد کنند و آموزش ببینند؛ ولی در دنیای امروز بدون موبایل و اینترنت و... نمی‌شود دوام آورد و اگر کسی این کار را بکند شکست می‌خورد. اگر بچه‌های مؤمن از گوشی و اینترنت استفاده نکنند، فاتحه همه چیز خوانده است؛ اینجاست که بحث کفاره فرهنگی پیش می‌آید.

جایی که من مجبور به استفاده از گوشی، مثلاً هستم، خودش به خودی خود حرام نیست؛ ولی حرام‌هایی نیز در آن انجام می‌شود، اینجاست که باید کفاره بدهم تا موازنه‌ای ایجاد شود و جزء عمل‌های آن‌ها نشوم. در این مورد روایاتی بیان شد.

علی بن یقطين یکی از بهترین یاران امام کاظم علیه السلام است. ایشان مجبور شد در دستگاه عباسی به عنوان وزیر هارون کار کند. در این دستگاهی که اصل مسیرش ظلم و غصب حکومت اهل بیت علیهم السلام است، علی بن یقطين دارد به آن کمک می‌کند؛ حالا چه کند؟ امام کاظم علیه السلام همان روایت امام صادق علیه السلام را برای ایشان بیان کرد و فرمود: کفاره حضور تو در این دستگاه این است که حاجت برادر مؤمن را برآورده کنی. کفاره یعنی پوشاننده؛ یعنی جرم حضور در این دستگاه را کم می‌کند.

ما باید این‌ها را به روزرسانی کنیم. ما در یک امپراتوری بزرگ طاغوتی جهانی زندگی می‌کنیم؛ لذا باید کفاره بدهیم. دستگاه‌های طاغوتی، همین چیزی‌هایی است که از آن‌ها استفاده می‌کنیم. مگر طاغوت بزرگ دنیای امروز ما از طریق اینترنت و فضاهای مجازی و ماهواره، کار خودش را انجام نمی‌دهد؟ این‌ها یعنی رسانه‌های امروز، به اندازه کاتب‌های اموی و عباسی کار نمی‌کنند؟ رسانه‌های امروز به سلطه غرب، آمریکا و صهیونیست کمک نمی‌کنند؟ هرکسی بگوید نمی‌کنند واقعاً دنیای امروز را نمی‌شناسد.

محب باید بصیر شود و این‌ها را بداند و بداند امواج از کجا می‌آیند. اگر این‌گونه است ما هم باید کفاره بدهیم چون از دستگاه آن‌ها استفاده می‌کنیم. در خانه همه ما اینترنت و گوشی هست؛ لذا باید کفاره



آن‌ها را بدهیم. نباید صرفاً مصرف‌کننده محصولات آن‌ها باشیم و به پربیننده‌تر شدن آن‌ها کمک کنیم و صرفاً ناقل حرف‌های آن‌ها باشیم، این‌ها واقعاً جرم تلقی می‌شود و روز قیامت باید جواب پس بدهیم.

علی بن یقطين در طول سال یک بار می‌توانست مخفیانه امام کاظم علیه السلام را ببیند. در یکی از این دیدارها بعد از حج با سختی زیادی به سراغ امام رفت؛ چون علی القاعده کسانی مراقبش بودند که اگر می‌فهمیدند با امام کاظم علیه السلام در ارتباط است کارش زار بود. جاسوس‌هایی بودند که با حسادت می‌خواستند بر جایش بنشینند.

یک شب در خانه امام کاظم علیه السلام را زد تا بتواند شب تا سحر را پیش امام بماند؛ ولی دید آقا نیامد. همیشه آقا پشت در آماده بود همین‌که علی بن یقطين می‌آمد، در را باز می‌کرد. در زد دید خبری نشد. خادم آمد و گفت: به آقا بگو علی بن یقطين است. نزد امام رفت، امام فرمود: بگو ما را حاجتی به دیدنت نیست!

با شنیدن این پاسخ، این آدم فروریخت. دوست اهل بیت علیهم السلام باشی و امامت ردّت کند خیلی برایت سنگین است. شما یک جلسه روضه می‌روی، وقتی نمی‌توانی گریه کنی خیلی دچار فشار روحی می‌شوی. کربلا بروی نتوانی خوب زیارت کنی دیوانه می‌شوی. حالا او پیش امام معصوم آمده و ایشان گفته است، برو.

گفت: آقا! چه اشتباهی کرده‌ام که این طوری ردم می‌کنید؟

فرمود: حالا برحسب خدماتی که قبلاً داشته‌ای به تو می‌گویم. قرار بود وقتی در این دستگاه وزیر شدی حوائج دوستان ما را رعایت کنی. بودنت در آنجا کفاره داشت. (عین لفظ کفاره از امام کاظم علیه السلام است).

کجا آقا؟!

فلانی از اهالی کوفه فلان جا آمد، یک نیازی داشت، اما تو با او سرسنگین برخورد کردی.



تا این را شنید دوریالی اش افتاد.

- صدها موردش را حواسم بود، اما این یک مورد از چشمم افتاده است. آقا فرمود: تا راضی اش نکنی درست نمی شود.

آقا! الان کوفه، اینجا؟!

حالا چون خیلی دوستت داریم، یک شتر در فلان جاست. از شهر می روی بیرون، در فلان خرابه، فلان روستا یک شتر است، سوار شو تو را با طی الارض می برد.

علی بن یقطين سوار شتر شد، دو تا قدم برداشت یک باره مدینه، کوفه شد. همان شب یا همان عصر، خلاصه هر وقتی که بود رفت در خانه آن شیعه را زد. در راه باز کرد چرت آلود بیرون آمد، دید وزیر است! شاید ارتباطش را با امام کاظم علیه السلام نمی دانسته است. علی بن یقطين صورتش را روی آستانه در گذاشت و گفت: باید کفشت را روی گونه من بگذاری.

آقای وزیر! خدا خیرت بدهد، من اصلاً نوکر شما هستم، من کفش روی صورت شما بگذارم؟!

- می گویم این کار را بکن!

خیلی اصرار کرد، التماسش کرد و آن بنده خدا هم مجبور شد این کار را بکند. - من را حلال کنید، در حقتان کوتاهی کردم.

- نه بابا، کوتاهی کدام است!

کار او را راه انداخته بود، ظاهراً خوب راه نینداخته بود، با گرمی راه نینداخته بود. رویوسی کرد و بلند شد. حالا با همان شتر به مدینه آمد. پشت در که رسید تا خواست در بزند، امام موسی بن جعفر علیه السلام آمد.

کفاره مهم است! من نمی خواهم چیزی را حرام یا حلال کنم. در جلسه قبل گفتم که استفتاء نکنند که هرکسی از اینترنت استفاده می کند آیا باید



کفارۀ فرهنگی بدهد؛ تا بعد مقام معظم رهبری بگویند اصلاً کفارۀ فرهنگی چیست؟ چه کسی و در کجا گفته است؟ ما گفتیم خودمان بر خودمان حرام می‌کنیم. این مذاق معصوم است. کسانی که می‌خواهند سیر اخلاقی کنند و به اهل بیت علیهم السلام نزدیک شوند لازم است که حتماً این کار را بکنند.

اصل عصبانی کردن دشمن

می‌خواهم اصلی را که باید خیلی غنیمت شمرد، یادآوری کنم. یک اصل فقاهتی مهم وجود دارد که آن را از قرآن می‌فهمیم. این اصل را به شما جوان‌های خوب نشان می‌دهم، دوسه نمونه از آن را بیان می‌کنم. مطمئنم جوانان باایمان اهل بیته با توجه به این اصل می‌توانند هزاران هزار مورد خوب بسازند، کفارۀ‌هایی درست کنند که بیا و ببین! صوم‌های فرهنگی درست کنند که بیا و ببین!

به آیه ۱۲۰ سوره توبه نگاه کنید. حتماً این آدرس را به خاطر بسپارید و بعداً به آن رجوع کنید. قسمتی از این آیه که دربارهٔ مجاهدین راه خداست مورد بحث است. مجاهدین تشنگی و سختی را برای خدا در مجاهده با مشرکان تحمل می‌کنند. سپس این‌گونه می‌فرماید: «وَلَا يَضْرِبُونَ مِطْلًا» یطئون یعنی پا گذاشتن. می‌فرماید: پا نمی‌گذارند در سرزمینی که کفار را ناراحت کند «بِغِيْظِ الْكُفَّارِ». یعنی کفار ناراحت می‌شوند از اینکه این‌ها به فلان سرزمین آمده‌اند؛ یا فلان سرزمین را گرفته‌اند؛ یا از آن رد شده‌اند. «وَلَا يَتَّالُونَ مِنْ عَدُوِّ نَيْلًا» و غنیمتی از دشمنان نمی‌گیرند، «إِلَّا كَتَبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ» مگر اینکه برایشان عمل صالح ثبت می‌شود. خوب دقت کنید؛ شمشیرزدن در مقابل کفار و شمشیر خوردن در مقابل کفار، عمل صالح است و هیچ‌کس شکی در آن ندارد؛ اما در این آیه، راه رفتن در سرزمینی که موجب ناراحتی کفار است را عمل صالح می‌نامد.

به تفاسیر شیعه و سنی دقت کنید، یکی از بزرگ‌ترین مفسران اهل سنت، می‌گوید: حکمی که در این آیه آمده، عام است و فقط شامل سرزمین‌هایی که برای کار نظامی وارد آن می‌شوند نیست، بلکه هرکاری که موجب



غضب ناکی دشمنان خدا می‌شود عمل صالح است، البته به شرطی که آن کار یک کار حرام نباشد. (این را من می‌افزایم).

بعضی از کارها فی حدّ نفسه واجب هستند. مثلاً الان واجب است که جوان‌های ما، هم درس بخوانند، هم در بعضی رشته‌ها درس بخوانند، حالا اگر این انجام شد، آمریکا عصبی می‌شود پس این دو عمل، عمل صالح است. برای ساختن ایران اسلامی، کشور امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام درس خواندن واجب است و دوم اینکه اگر من این رشته خاص را انتخاب کنم آمریکا و دیگر دشمنان خدا غضبناک می‌شوند.

فکر نکنید همین سه چهارتا رشته هسته‌ای و نانو و فلان و بهمان، منظور است، بلکه همه زمینه‌ها منظور است؛ چه در علوم دینی‌اش چه علوم دیگر. دشمن اگر بداند مطهری‌هایی تربیت خواهند شد، غضبناک می‌شود. اگر بداند در این کشور بهشتی درست می‌شود، غضبناک می‌شود. اگر بداند خمینی تربیت می‌شود غضبناک می‌شود. دشمن از هیچ چیز به اندازه این غضبناک نمی‌شود که بداند پنجاه سال آینده حوزه‌های شیعه دوباره خمینی و خامنه‌ای دارند. از فرط عصبانیت حاضر است با بمب اتم، حوزه‌ها را از بین ببرد. اگر ببیند که جای شهریارها و جای کسانی که رفته‌اند پر خواهند شد، غضبناک می‌شود.

این اصل را به خاطر همین کلمه «بَغِيْظُ الْكُفَّارِ»، (بَغِيْظُ يَعْنِي غَضَبٌ) اسمش را گذاشته‌اند «اصل اغاظه». اصل اغاظه یعنی چه؟ اصل عصبانی کردن دشمن. عصبانی کردن دشمن خدا، عمل صالح است، در هر کار مباحی که باشد.

ما در این زمینه وظیفه داریم. پرچم آمریکا را آتش می‌زنی عصبانی‌اش می‌کنی، بکن. مهم‌تر از پرچم آمریکا آتش زدن محصول فرهنگ آمریکا است. هفته‌ای یک بار جمع شویم و تعدادی را اضافه کنیم. خدا لعنت کند گسروی را! یک مکتب من درآوردی درآورد. سالی یک بار مفاتیح و کتاب‌های شیعه را می‌سوزاند. جشن سالانه داشت. می‌گفت کتاب‌هایتان را نگهدارید فلان روز، روز آتش زدن کتاب‌های مفاتیح الجنان و نهج البلاغه



و این هاست. این‌ها را آتش می‌زدند، جشن شیعه‌سوزی! البته خودش هم جزء شیعه بود!

برنامه هفتگی انهدام محصولات فرهنگی غربی

کاش ما از این‌ها یاد بگیریم. یک روز در سال را روز آتش‌زدن محصولات غرب قرار دهیم. خودمان که دیگر نداریم، اما بچه‌های مدرسه‌ای‌مان که سی‌دی‌های خلاف داشتند، جمع کنیم. هرکاری که بلدی در این زمینه انجام بده؛ این از آتش‌زدن پرچم آمریکا مهم‌تر است. این صوم فرهنگی خیلی موجب غضبناکی آن‌ها می‌شود. یک موجی راه می‌افتد و دیگر محصولات آن‌ها را مصرف نمی‌کنند و همه به هم می‌گویند. ضمناً کم شروع کنید تا بشود. اگر فهرست بلندی دارید که دیدید این آدم به همه آن معتاد است، مثلاً نوشابه‌اش و موبایلش و همه را استفاده می‌کند، بگو آقا! همه‌اش را استفاده نکن، فقط محصولات فرهنگی‌اش را استفاده نکن. سعی کنید اولویت بندی کنید.

فکر می‌کنید وقتی ما را تحریم کردند، تحریم علمی نکردند؟ دانشگاه‌های بزرگ کشور ما نمی‌توانستند در فضای مجازی به کتابخانه‌های بزرگ دنیا متصل شوند؛ مثلاً دانشگاه شریف نمی‌توانست از کتابخانه‌های معتبر دنیا در پایان نامه‌هایش استفاده کند. در همان مسائل هسته‌ای و فیزیک و امثال آن، دیدیم نمی‌شود، چون آن‌ها همه جا را بسته‌اند. بعضی‌ها گفتند خودمان درستش می‌کنیم، اصلاً نمی‌خواهیم از کتب آن‌ها بخوانیم، خودمان می‌رویم این قدر تحقیق می‌کنیم و این قدر آزمون و خطا می‌کنیم تا آن را یاد بگیریم؛ مگر بشر، صدسال آزمون و خطا نکرده تا به اینجا رسیده است؟ گفت: من صدسال آزمون و خطای بشر را در پنج سال خلاصه می‌کنم، با چه چیزی؟ با پشتکار، شب‌ها نمی‌خوابیم، روزها نمی‌خوابیم.

برایتان گفتم که وقتی احمدی‌روشن از شدت پرکاری و کم‌خوابی پشت سانتریفیوژها می‌افتاد، این، او را به امام زمان علیه السلام نزدیک می‌کرد. این اغاظه کفار است. چون عصبانی‌شان می‌کند، سریع ردیابی می‌کنند که چه کسی



این تحقیقات را جلو می‌برد. می‌گویند فلانی. همین پنج‌شش تا شهید هسته‌ای از بس پرتلاش بودند در لیست ترور قرار گرفتند.

بعضی وقت‌ها که با بچه‌های دبیرستانی و دانشجو حرف می‌زنم، می‌گویم یک روزی ما در لیست ترور بودیم، یعنی لباس ما، دستغیب و صدوقی‌ها و امثال این‌ها، ولی الان شما در لیست ترور دشمن هستید. خوش به حالتان کاش دوباره به ما برگردد. یک روزی دوباره دنبال ما برگردند. اگر ما توانستیم شما را بیدار کنیم دوباره به لیست ترور می‌آییم و اگر حرف‌های ما شما را خواب کرد، خودشان برای ما پول می‌فرستند.

منبری که جوان را خواب کند حرام است، منبری که او را بیدار کند و در او حرکت ایجاد کند، واجب است که آن منبر را راه بیندازد، و جوانان را در مسیرهایی بیندازد که این حلقه نهایی و این پیچ بزرگ تاریخی را رد کنند و کار را به دست صاحبش برسانند. نیامده‌ایم برای بازی و سرگرمی و دورهم بودن و شادبودن و خوش بودن.

شهید تهرانی‌مقدم، شهید موشکی ایران، می‌گفت سر قبر من بنویسید، چه بنویسند؟ بلدید دیگر. کسی که آرزویش این بود که او با موشک‌هایش اسرائیل را از بین ببرد و اسرائیل نباشد. خب آن‌ها به این غضب می‌کنند امروز چقدر از سردار سلیمانی ناراحت و غضبناک‌اند؟ اصلاً مؤمن از اینکه ببیند دشمن خدا را عصبانی کرده است خوشش می‌آید، پس معلوم است که کارش درست است. اما برعکسش چه؟ می‌گوید تا اسرائیلی‌ها و جشنواره‌کن و اسکار برایش دست بزنند و به او جایزه بدهند و بگویند آقا! بی‌نظیر است. این فیلم‌ساز هم برگردد نگاه بکند کدام علم‌ها را له کرده‌ام که این‌ها برایم جشن گرفته‌اند. این موارد در سال‌های گذشته بوده است. خیلی مهم است! این اصل اغاظه را به خاطر بسپارید، سندش هم آیه ۱۲۰ سوره توبه، اصل اغاظه، اصل عصبانی کردن دشمن است.

میدان عَرَضه عَرَضه ما

حالا ببینید چه کار می‌توانید بکنید. من از باب فعال شدن ذهن، یکی دو



نمونه را بیان می‌کنم، تو برای خودت را خودت درست کن. ببین کسانی که خواستند این اصل را انجام دهند خدا چه الهاماتی به آن‌ها داده است.

محمد الکرکوع، اسیر فلسطینی سیزده سال در زندان اسرائیل بود. او می‌گفت: اول مطالعه می‌کردم، بعد دیدم مطالعه فقط خودم را زنده نگه می‌دارد و اطلاعاتم را بالا می‌برد. او از خود پرسید که برای چه در زندان هستم و چرا اسرائیل مرا را زندانی کرده است؟ اگر برای مرگ بر اسرائیل من را اینجا آورده‌اند، پس نباید ناامید شوم. خدایا! چه کنم، من در زندان چه کار می‌توانم بکنم که این‌ها عصبانی شوند و یک زکات فرهنگی هم بدهم؟ (به تعبیر من) گفت: یک باره دیدم برای پرکردن اوقات زندانیان بعضی وقت‌ها کلاس نقاشی می‌گذارند. از این مدادشمعی‌های تراش خورده یک کناری افتاده بود، آن‌ها را جمع کردم، چون اجازه نمی‌دادند چنین اشیایی را با خود داشته باشیم -عکس‌هایش در اینترنت است، نگاه کنید- حالا روی چه چیزی نقاشی بکشم؟ ملافه‌ها. اول شروع کردم به نقاشی روی ملافه‌های خودم. چه چیزی را نقاشی کنم؟ ظلم اسرائیل به فلسطین را. ملافه خودم نقاشی شد. بغل دستیم گفت ملافه مرا هم بکش. آن دیگری هم گفت برای من را هم بکش. چند تا از نقاشی‌ها را در بعضی از دیدارهایی که سالی یکی دو نوبت با خانواده‌ها رخ می‌داد به آن‌ها می‌دادیم از زندان بیرون می‌بردند.

این نقاشی‌ها در بیرون از زندان تبدیل به نمایشگاهی از یک اسیر فلسطینی در زندان اسرائیل شد که با آن همه مخوف بودنش علیه اسرائیل کار می‌کند. این کار، افراد تنبل زیادی را راه می‌اندازد. افرادی که می‌گویند ما اینجا آزاد و راحت نشسته‌ایم، چرا علیه دشمن فعالیت نکنیم؟ اما او بعد از لو رفتن، چند روز را در سلول انفرادی سپری کرد، ولی با آن‌هم همچنان ادامه داد.

راه باز است. آدم باید برود تا ببینید که چه کار می‌تواند بکند. بعضی وقت‌ها یک کاریکاتور، معجزه کرده است. شما دقت کنید که آقای نتانیا هو، کلاً رژیم اسرائیل برای سر یک کاریکاتور بیست برزیلی جایزه گذاشته‌اند، چرا؟



چون علیه اسرائیل کاریکاتور کشیده است. دنیا را با کاریکاتورهایش تکان می‌دهد؛ یعنی تو باید از آن فضایی که هست کفاره بدهی. می‌شود این‌ها هم به اینترنت برود، می‌شود یک ویلاگ پربیننده‌ای به زبان‌های دیگر دنیا شود که سرنوشت روشنگری برای یک قسمت دنیا درست کند، این کفاره‌اش است.

کفاره استفاده تو از نرم‌افزارهایی که در موبایل هست، از پیامک گرفته تا وایبر و سایر برنامه‌ها این است که بتوانی پیام‌های خوب تولید و پخش کنی، نه اینکه فقط مصرف‌کننده باشی، نه اینکه فقط جوک‌های قومیتی و بی‌مزه را بخوانی و به دیگران ارسال کنی. اگر هرکسی بگوید من به این شرط وارد می‌شوم، در غیر این صورت خاموش می‌کنم و نمی‌خواهمش، وقتی انجام می‌دهم که موازنه این‌گونه باشد، در این صورت وضعیت عوض می‌شود. شبهاتی که وارد گوشی‌ها می‌شود ذهن جوان‌های ما را خراب می‌کند. هرکس یک‌ذره مطالعه داشته باشد جستجو کند پاسخ همه را پیدا خواهد کرد. دیگران در اینترنت پاسخ داده‌اند. یک روحانی را پیدا کن و بگو پاسخش را از کجا پیدا کنم، بنویسم و منتشر کنم. بلکه خودم پیام ابتدایی را بدهم و به آن‌ها حمله کنم، چرا دفاع کنم؟

آدم باید به این شرایط وارد شود، در غیر این شرایط وارد دستگاه عباسی شده و بدون انجام هرگونه کاری به آن‌ها و بزرگ شدنشان کمک می‌کنی. سه نمونه دیگر را نیز بیان می‌کنم.

چند نمونه دیگر از عرضه عرضه‌ها

تعدادی از هنرمندان در ایران مسابقات کاریکاتور راه انداختند، مسابقه اول «غزه» و مسابقه بعدی «مرگ بر هولوکاست» بود. سال ۸۴ و بعد در همین سال‌های اخیر «مرگ بر آمریکا» بود. ۱۶۰۰ کاریکاتوریست از کشورهای مختلف دنیا شرکت کردند. اسرائیلی‌ها را خیلی عصبانی کرد. «هولوکاست ۲» که راه افتاد، اسرائیل به سازمان ملل نامه زد که باید مسابقه را در ایران تعطیل و هنرمندانی که در این مسابقه شرکت می‌کنند



را تحریم کنید. حتی بعضی مسئولین دولتی ما هول کردند و گفتند حداقل نامش را بردارید، الان موقع این کارها نیست!

بهشتی کجا رفت! جای بهشتی چه کسانی آمدند! می‌گفت: «آمریکا از ما عصبانی باش و از این عصبانیت بمیر.» الان خیلی‌ها می‌ترسند که آمریکا عصبانی شود، خیلی‌ها یعنی خیلی از مسئولین، اما مردم نه، طوری‌شان نیست. قرآن در آیه ۱۲۰ سوره توبه اصل اغاظه را می‌گوید. عصبانی کردن دشمن، عمل صالح است به شرطی که آن کار، کار حرامی نباشد، این عمل صالح است، عمل صالح رایگان! چه کنم تا دشمن عصبانی شود؟ این یکی از آن موارد است.

یکی دیگر که نتانیاهاو را خیلی عصبانی کرد این است که چند سال قبل (شاید بعضی‌ها فیلمش را هم دیده‌اند) وقتی برای سخنرانی به سازمان ملل آمد کتابی دستش گرفت و از شدت عصبانیت رگ‌هایش باد کرده بود. کتاب را دستش گرفت، کتاب فارسی هم بود، گفت: این کتاب در ایران چاپ شده است و نقشه راه از بین بردن اسرائیل است، باید با این کشور چه کرد، دنیا به داد ما برسد، آن‌ها می‌خواهند ما را از بین ببرند.

این اثر، کتاب «فلسطین» مقام معظم رهبری، مجموعه سخنرانی‌های جمع‌آوری شده آقا درباره فلسطین است که تبدیل به یک کتاب شده است، این کتاب را نتانیاهاو بر دست گرفت و گفت کفرم را درآورده است. باور کنید کس دیگری هم اگر مثل آن را بنویسد آن‌ها را عصبانی می‌کند و الا مقام معظم رهبری سخنرانی کرده است، روشنگری‌اش برای مردم یک ثواب و اینکه نتانیاهاو آن روز عصبانی شد، ثواب بالاتر.

چقدر خوب است آثار آدم این طوری باشد! اصلاً یک روزی باشد که دشمن خدا از گوش دادن سخنرانی فردی مثل من عصبانی شود، مشتش خود را بر زمین بکوبد، من چقدر ثواب می‌برم. دشمن خدا، نه دوست خدا، طوری حرف نزده باشم که خدای نکرده دوستان خدا ناراحت شده باشند، پناه بر خدا!



آخرینش را هم بگویم. این‌ها نمونه است! فقط این سه چهارتا نیست که الان دنبال کتاب نوشتن بیفتی، نه! آن کتاب مقام معظم رهبری است که صدا می‌کند، کتاب ما را کسی نمی‌خواند.

چقدر از این عروسک‌ها در بازارهای ماست که بی ادبی نشان بچه‌ها می‌دهند؟ نگویم که چه کارهایی می‌کنند، از رقاصی تا دستشویی سرپایی را نشان بچه‌ها می‌دهند با اینکه یک عروس کامل است بچه ما با آن بازی می‌کند و از اول در یک حال و هوای دیگر می‌افتد تا هزار مورد دیگر. نمی‌شود یک عروسکی هم بسازند که به بچه ما قرآن نشان بدهد! این خیلی کار سختی است؟ حتماً باید یک نفر از مریخ بیاید بسازد؟ کارخانه‌ها چنین چیزهایی نمی‌سازند؟

طلبه‌ای یک ربات اختراع کرد، ربات نمازخوان، نماز را از وضو، رکوع، سجود و همه ذکرها را قشنگ نشان می‌دهد. وقتی بچه‌ای یک بار دستش باشد دیگر کلاً نماز و احکامش را عالی یاد می‌گیرد. این را پیش مسئولین برد، در این شهر یا شهر دیگر، به او گفتند: آقا! خدا خیرت بدهد، این ربات است.

جستجو کنید ربات فوتبال باز و ربات‌های مسخره دیگر را، ببینید چه ربات‌هایی ساخته‌اند؛ اما از این هم ربات نمازخوان کسی تحویل نگرفتند! سازنده این ربات قم رفت یا شاید خودش قم بود، به دیدار بعضی مراجع رفت، حضرت آیت‌الله مکارم و دیگران بحث کردند و گفتند کار خوبی است. تلویزیون جمهوری اسلامی خبری از آن پخش کرد و گفت یک ربات این طوری ساخته شده است؛ اما یک خبرگزاری بزرگ دنیا سریعاً تماس گرفت و گفت: می‌خواهیم با شما مصاحبه کنیم.

یک ربات نمازخوانی که اینجا کسی تحویلش نگرفت چقدر برای آن‌ها شد! سریع مصاحبه گرفتند و از او درباره این ربات پرسیدند که نکند دستگاهی که ما برای بی‌عفتی درست کرده‌ایم را جوان‌هایی به نخش بیفتند و آن را یک چیز دیگر کنند. از فضا یک کفاره فرهنگی بدهند و تبدیل به ضدش کنند و از آن عفاف را نتیجه بگیرند. ما اینترنت را برای بی‌عفتی درست کرده‌ایم،



جوان‌ها از اینترنت استفاده‌ای نکنند که در جامعه عفاف گسترش پیدا کند و مرگ بر آمریکا گسترده‌تر شود.

مگر روزی که پهباد درست می‌کردند باورش‌ان می‌شد کسی بتواند مهندسی معکوسش کند، ببرد بالای تل‌آویو دورش بدهد و برگرداند و بعد عکس‌هایش را پخش کند و بگوید تماشا کنید که روی سرتان است؟ اصلاً آن‌ها باورش‌ان نمی‌شد که ایران یک روز بتواند چنین چیزی بسازد و بعد حزب‌الله آن را روی سرشان ببرد. تازه حزب‌الله خودش هم در حال ساخت آن است. از این ماجرامی ترسند. باید این اتفاق‌ها بیفتد. این اتفاق‌ها وظیفه ماست، همه هم نقش دارند و هیچ‌کس نمی‌تواند بگوید من بی‌نقشم.

با مصاحبه با این آقا، صدایش را جهانی کردند. یک ربات! خیرگزاری بزرگ دنیا، حالا اشتباه کرد یا درست نمی‌دانم، بعضی وقت‌ها هم خدا حق این‌ها را می‌گیرد، یک صدایی را بلند می‌کنند.

برنامه آقای نوری زاده را مستحضرید؟ اغاظه! اصل اغاظه! بدوبیراه و تمسخر. می‌گفت این مسخره‌بازی‌ها و ربات نمازخوان چیست؟ الان ربات‌هایی می‌سازند که آدم نمی‌تواند بگوید چه کارهایی می‌کنند! ربات می‌سازند که بدترین مسائل را نشان جوان‌ها می‌دهد که چه کار بکنند. بعد الان این را به تو چه نشان داده‌اند و تو این قدر عصبانی هستی؟ ثوابش همین است. هنوز به بازار نیامده است، چون هنوز به کشور ما نرسیده است. همین‌که بیاید و این کارهای زشت را جلوی بچه‌ها انجام بدهند، این‌ها خوب است؟ اما ما نمازخوان نمی‌خواهیم؟

در مدارس نماز را به بچه‌ها یاد می‌دهند چرا رباتش را می‌سازید؟ مدارس هم می‌گویند، والدینشان می‌گویند تلویزیون نشان می‌دهد، یک‌باره می‌بینیم بچه‌های ما ۸۹ ترانه کره‌ای حفظ هستند؛ اما بلد نیستند قرآن بخوانند، چون از آن‌ها زیاد است.

این بحث ما اصل اغاظه بود، آیه ۱۲۰ سوره توبه. اصل عصبانی کردن کفار در هر زمینه حلالی موجب عمل صالح است، صریح قرآن است، باید



وارد شویم. آدم وقتی دشمن را شناخت دنبال غضبناک کردن و مبارزه با اوست، نه شوخی و بازی کردن با او. یاد دوستان کشتی‌گیری که در شهر ما سر تشک اسرائیل نرفتند بعد از بازگشت مسئولین دیروز این شهر قول‌هایی به آن‌ها دادند؛ ولی یکی از آن‌ها هم عملی نکردند. یادشان بخیر! تازه یکی از آن‌ها قبل محرم عروسی کرد، الان جایش پیش ما خالی است، با همین بچه‌های خودمان می‌آمدند و می‌رفتند. این‌ها ثواب بزرگی پیش خدا بردند و چقدر ما حزب‌اللهی‌ها کم‌چیزیم. خیلی می‌شد این طرف، آن طرف دورشان بدهیم. خیلی وقت می‌شد همیشه به‌عنوان یک قهرمان تلقی‌شان کنیم. هر جا آمدند به احترامشان بلند شویم. شما کسانی هستید که سر تشک اسرائیل نرفتید و با آن‌ها کشتی نگرفتید. می‌دانید این‌ها از چه کسی یاد گرفتند؟

اسیر کوچکی که دشمن را عصبانی کرد

اسرا در کوفه خیلی رنجور، خسته و زمین‌خورده نشسته بودند. عبیدالله بچه‌ای شیطان داشت، به یکی از کودکان اسیر اشاره‌ای کرد و گفت: بلند شو با بچه من کشتی بگیر تا ما تماشا کنیم.

اصل اغاظه و عصبانی کردن دشمنان را یادتان باشد! این‌ها ما را از کجا یاد گرفتیم؟ از قرآن، از حسین علیه السلام از کربلا، از مسیر کوفه تا شام. زینب کبری علیها السلام و حضرت زین العابدین علیه السلام اغاظه داشتند، دشمنان را عصبانی می‌کردند. ممکن بود آن عصبانیت به قیمت جان‌شان تمام شود و ناراحت شوند. بگذار ناراحت بشوند، بگذار سر خودشان را به دیوار بزنند.

به یک بچه گفت: آقا پسر! بلند شو با بچه من کشتی بگیر. شما هم نشسته‌اید و ما هم نشسته‌ایم، خوش باشیم. الان ابا عبدالله علیه السلام نیست که با ایشان مشورت کند، برود پیش عموجانش ابوالفضل بگوید من چه کار کنم. این آموزش‌ها را قبلاً دیده‌اند، وقتی قرآن را پیش اهل بیت علیهم السلام یاد گرفته‌اند این‌ها را نیز آموخته‌اند. در سلوک ابوالفضل العباس این‌ها را یاد گرفته‌اند. الان کسی نیست، اصلاً الان وقت مشورت نیست.



بچه کوچکی در میان اسرای اباعبدالله علیه السلام بلند شد و گفت: یک چاقو به دستش او و یک چاقو هم به دست من بده تا با هم بجنگیم، ما با هم بازی نداریم. کشتی بگیریم که بعد تو بنشین تماشا کنی و لذت ببری؟ چاقو به دستش بده، چاقو به دستم بده، باید بجنگیم، باباهایمان با هم جنگیدند ما دو تا هم باهم می جنگیم. آفرین! این تربیت است!

با دشمن کسی خوش و بش نمی کند، با دشمن کسی سرگرم نمی شود. دشمن را باید عصبانی کنی یا بکشی در غیر این صورت تو را می کشد، بعضی وقت ها با چاقویش و بعضی وقت ها با بازی اش، با سرگرمی اش، با غفلتش. جوان های بسیاری را با پنبه می کشند، پنبه اش چیست؟ همین فیلم ها و موسیقی هاست، همین مواد مخدر و بدتر از مخدر است.

آمار می گوید که امروز اعتیاد به موبایل نسل سوم، به موبایل دارای اینترنت به اندازه اعتیاد ماری جوانا، شدیدترین مواد مخدر آمریکا است، این قدر اعتیاد آور است. دارد مواد مخدر جدیدی می آورد که اصلاً کسی به عنوان مواد مخدر نگاهش نمی کند.

«السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ عَلَیْكَ مِنِّي سَلَامُ اللَّهِ (أَبْدًا) مَا بَقِيَتْ وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَ لَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكُمْ.»

«السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ.»

سرهای شهدای زنده کربلا با کاروان از این شهر به آن شهر در حرکت است. هر جا ظلمی به این بچه ها می شد اگر کسی خوب به سر حسین علیه السلام می نگرست او را ناراحت می یافت. بعضی جاها شاید گریه کرد، اشک ریخت. بچه هایش را اذیت کنند، کودکش را بزنند، ناراحت می شود. هر جا رشادتی، شجاعتی و حماسه حیدری از برخی بچه ها سر می زد شاید صورتش شکفته می شد، لبخند به لبانش می نشست. چرا؟ چون راه علی مرتضی علیه السلام را باز می دید، می دید باز هم دارد ابو الفضل تربیت می شود، علی اکبر تربیت می شود، تسلائی دل اباعبدالله علیه السلام این است که حماسه کربلا در دل ما زنده شود،



جان بگیریم، یک بار گریه کنیم، یک بار مشت‌ها را گره بزنییم. عرفان و حماسه حسین علیه السلام سعی صفا و مروه ما باشد. با غضب نسبت به دشمن برویم کنار قتلگاه حسین علیه السلام و بگوییم آقا جان! دوسه روز از عاشورا گذشته است، اما جنازه عزیز تو روی زمین است، امروز و دیروز زیر آفتاب سوزان کربلا بوده است.

فردا امام سجاد علیه السلام برای تشیع آن می‌آید، چقدر سخت است آدم ببیند دشمن سربازانش را دفن کرده است و بر آن‌ها نماز خوانده است، اما عزیز فاطمه علیه السلام و یارانش بی‌سرو و مجروح، پایمال اسب‌ها شده‌اند.

حسین جان

